

# سپا وین

نماره فوق العاده - نبر ۱۳۰۰



از موسیقی فلکلور خود ما الهام گرفتیم

Ketabton.com

میراث

چگونه از پیری جلوگیری کنیم

# سفر آرام باموتراهای یک روزه مسترچ



اتحادیه ترانسپورت هرات کاروان از ده سال به اینسو به شکل راجستر شده باد اثنین موتراهای نوع ۲۰۲ مدل عصري مجهز باد رپوران ماہردرلین غسرب کشور در خدمت مسافرين قرار دارد ؛  
از هرات به گرشک، لشکرگاه، کندھار، غزنی، وردک، میدان و کابل برای حمل و نقل مسافرين آماده است.

همچنان این اتحادیه از شش ماه به اینطرف در مسیر لین های شمال فعالیت مینماید ؛  
از کابل به بلخمری، سنگان، مزار شریف، جوزجان و کندز. اتحادیه در همه ولایات نماینده گی دارد .

ادرس کابل : جاده میوند مقابل شفاخانه میوند تیلفون (۲۴۴۲۹) ویل خشتی.  
در مزار شریف : دروازه شادیان و در چوک علیمرغ  
در جوزجان : شیرغان ، بندر سرپل .  
در کندھار : دروازه کابل تیلفون (۲۶۴۴)  
در هرات : شهر نوجاده شهزاده تیلفون (۲۱۲۲) همه روزه موتراهای اتحادیه هرات کاروان در مسیر های متذکره حرکت مینمایند . سفر آرام ، باموتراهای آرام - مسترچ .

# هرات کاروان ترانسپورت

## نیازمند

### سالون اصلاح مو خانمها و آقایان

انواع شامپو و عطریات نیز فیس و شرمیر

سالون اصلاح مو نیازمند مو، بر خانمها و آقایان لا رصوح و شستنیامید



۲

ر کورس، جاده منگوریان سوم تقابل بلاک ۱۳۷ متصرفت دوستی  
وقت کار : از ساعت ۸ صبح تا ۹ شب همه روزه و از ساعت ۹ صبح تا ۷ شام روز جمعه

# آریان ویدیو

فلسفداری محافل خوبی و سرود شما را با کیفیت عالی انجام میدهد  
ادرس: شعبه الکتریک جاده نادر شتون تیلون ۲۳۰۴۷۰

## گفرتی سنبل

### بشنه پتینه با کله زیا چار فصل باشکوه تر سازید

مروس تان را درموتوری که توسط گل فروش سنبل گلپوش  
شده انتقال دهید  
ادرس را به خاطر بسپارید:  
گل فروش سنبل، زرفونه میدان، کوجه گلفروش

## قرطاسیه فروشی

قرطاسیه فروش علی کلرینز  
مجلات و سایر جراید گسترده را به  
دسترس شما قرار میدهد  
همچنان هر نوع قرطاسیه مورد  
ضرورت دایر و شاگردان مکتبها  
به نازلترین قیمت تقدیم  
میدارد  
ادرس: متصل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروش حبيب  
بر علاوه هر نوع قرطاسیه مورد نیاز  
دایر و شاگردان مکتب، کارت  
ها و اسناد را توسط ماشین پرس  
پزشک بنساید، همچنان انواع  
مجلات و جراید روز را بدسترس  
مشتریان محترم قرار میدهد  
ادرس: جنوب تانک تیل مروس  
میدان

## HOSTESS

## هوس تیس

اگر میخواهید موهاییتان همیشه پاک بوده و از  
ریش بیشتر آن جلوگیری شود. اگر میخواهید  
موهای شما جلایش اصلی اش را دوچندان سازد.  
اگر میخواهید که دست های چرب و چرک شما  
به زودی نظیف شده و نرم شوند.

از صابون، شامپو، جلای موی و مواد ظرفشویی

### استفاده نمایید

مرکز فروش طوره کوه چار کیمت حسابید تلفن ۲۰۵۰۹  
رکاب ۲۳۶۲۹

## قرطاسیه فروشی ها

قرطاسیه فروش ذبیح الله  
قرطاسیه شاگردان مکتب را به  
قیمت نازل عرضه میدارد همچنان  
هر نوع کست های هنرمندان  
داخلی و خارجی را از قرطاسیه  
فروش ذبیح الله بدست آورد  
میتوانید

ادرس: مقابل تانک تیل  
مروس میدان تیلون ۴۴۱۸۲

قرطاسیه فروش سید احمد شاه  
قرطاسیه خوب و ارزان، انواع  
کتاب و کتابچه، انواع قلم های  
خودکار و رنگ و ده ها قلم جنس  
دیگر مورد ضرورت تان را به قیمت  
های مناسب و ضمانت بخش  
عرضه میدارد

تلفن ۲۶۲۲۶  
ادرس: منزل اول فرهنگساز  
بزرگ اتغان

قرطاسیه فروش غلام دستگیر امید  
انواع قرطاسیه مورد نیاز  
مجلات و جراید را برای ضرورت  
مندان تهیه و تقدیم میدارد  
ادرس چوک جبل السراج

بزرگ سبز قرطاسیه فروش  
مجلات: سباون - جوانان  
امروزه آواز، اخبار هفته و کتب  
مذهبی را عرضه میدارد

ادرس: پل باغ عومس

بر علاوه انواع قرطاسیه مورد نیاز دایر و طلاب معارف جراید و مجلات خواندنی مورد ذوق شما را تهیه  
عرضه میدارد  
ادرس: چوک شهرکدز

## قرطاسیه فروش سید تقی میر

وحد الله پلاستیک هر نوع اسناد و کارت های شما را توسط ماشین پرس پوش میکند، همچنان قرطاسیه  
مورد ضرورت دایر و طلاب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد  
ادرس: مروس میدان مقابل تانک تیل

## وحد الله پلاستیک

از روض و موه زیتون که محصول وطن خود ماست استفاده نماید  
صد گرام موه زیتون حاوی ۱۰۶ کیلو کالری انرژی مینرالمای  
مختلف، شحمیات و پروتین مکی برای اطفال است کنسرو  
زیتون را از همه جا بدست آورده میتوانید

## زیتون

تصحیح ضروری:  
در صفحه ۱۷ بقیه در ۱۰۹ تصحیح شود  
در صفحه ۲۵ بقیه در ۰۸ تصحیح شود



# با مردم خانواده ها



و آتیه های مطبوعاتی سفارت خانه های مقیم کابل بودند که بدون قید رسمیات در مباحثات و مناظرات شان روی نشرات سیاورون و در مجموع مطبوعات تبادل نظر کردند. این کرد همایی مسلکی و بسیار صمیمانه در نوع خود استثنای بود. نغزایی که برای تجلیل این محفل انتخاب شده بود فارغ از هر نوع قیوداتی بود که در محافل و تجلیاتی های معین وجود دارد.

از مجله خوب جوانان امروز فروشگاه بزرگ افغان، فروشگاه الوارث و ستورانت لکی فایف به خاطر همکاری شان در محفل واهدای تحایف قیمتی و با ارزش شان با سیاست یاد کنیم و از هم اکنون میروم به سوی سه سالگی نشرات مجله خود، یار زنده صحبت باقی.

موجود صفحات بیشتر در یکبار زیر چاپ میروند که در رفع تاخیر مجله با تیراژ بلند مفید است از سوی دیگر بنا بر کمبود کفایت درجه اول ناگزیر از کفایتی که مخصوص چاپ روزنامه است - استفاده بعمل آمد، طوری که کارگران مطبعه دولتی ورهبری آن اداره وده داده اند امید واری های دایم تابخوان سیاورون در سال جدید نشراتی آن بهتر از همیشه و زودتر از هر وقت چاپ وید ستیسی بگذریم، سیاورون یکبار دیگر کارو همکاری رهبری مطبعه دولتی، کارگران شعایر زنگوگرانی، آنست و صحنای ابراز سیاست گزار ری مینماید.

سیاورون دوسالگی نشرات خویش را به همکاری و یاری همکاری و علاقه مند ان طی محفل صمیمانه و بسیار خودمانی در هوشیاری کانتیننتال به تاریخ ۲۰ میزبان جشن گرفت. جای هزاران خواننده علاقه مند سیاورون چمد رکابل چه در ولایات درین محفل خالی بود، اما جمعیتی که میتوانست نماینده گی کند هم مسلکان عزیز، دوستداران خوب و ژورنالستان

زیادی را به نشر رسانیدند. چاپ اولین فوتو رومان، آغاز سلسله کشت زار سوخته، آگاهی های علمی و طبیی، معرفی شخصیت های ملی و جهانی مرصه های مختلف هنرودانش مباحث علمی و ادبی که محصول کار نویسنده گان، مترجمان و ژورنالیستان همکاری ما اند بسیاری خواننده گان ما خاوری نکات مثبت و ارزشمندی میباشند که تا پیوسته آن در نامه های آنان انعکاس یافته است.

واضح است که هنوز از اهدایال هاو مطابق به ذوق همه خواننده گان بودن فاصله داریم اما نیست و اراده محکم داریم که بتوانیم سیاورون را همچنان خوب خوب و موفق تراز همیشه پیش ببریم که درین راسته دگاری دوستداران و خواننده گان تکیه گام است آنچه مربوط به امکانات و مشکلات تخنیکی میباشد، متأسفانه بهرغم تلاش متعدد تاکنون موفق نشدیم تاخیر در نشرات را مرفوع سازیم هرچند که فاصله آنرا کوتاه ساخته ایم بنا بر مشکلات و کمبودات طباعتی قطع مجله را کوچک ساختیم زیرا در شکل

نشرات خود مدیون پنج هزار نامی است که صمیمانه از جانب خواننده گان فرستاده شده هرچند عده بی گله های پس دارند که چرا نامه های شان نشر نشده اما هر نامه دوستستان سرخط کار ما بوده و برای ما ارزش خاسر داشته و دارد.

در فاصله - و سال نشرات سیاورون برای خواننده گان افتخانی در دایره مختلف و رویداد های ملی و جهانی در عرصه فرهنگ و دانش مطالب

مورد به سوی مجلات و روزنامه ها دراز شده است قابل توجه دانست ولی سیاورون به عنوان یک مجله عمومی چاپ مطالبی را در مورد سیمای هند و سیمای سایر کشورهای جهان همواره در نظر داشته و خواهد داشت به هر حال پیش از اینکه در مورد چگونگی مقل و موقعیت سیاورون در مطبوعات و تاریخ مطبوعات کشور سخن بزنیم بهتر میدانیم به خواننده گان خود گزارش بدیم، سیاورون در دوسال



سیاورون دوسال نشراتی را پشت سر گذاشت، دوسال در حیات یک نشریه مدت زمان کوتاهی است اما برای سیاورون دوسال کار، دوسال تجربه و دوسال زنده گی با اعتماد گسترده آن مطرح بود. آزمون ها و شبهه های زیادی طی این مدت زمان تجربه شد. دوسال نشرات هم برای دست اندرکاران وهم برای خواننده گان در سیمای نهادی داشت نسل جوان و جماعت کمتر علاقتند به مطبوعات پس از یک رکود و انزوا در مطالعه، اشتیاق تازه و دوباره بی مطالعه در یافتند و به زودی خواننده گان از صدها به هزارها افزایش یافت. و تکانه جدیدی در کار مجله نگاری بدید آمد که اکنون مشاهده مجلات خوانندگی زیادی هستیم که قیمت بزرگ برای کته گوری های مختلف خواننده گان میباشد.

سیاورون به عنوان مجله عمومی یاد نظر داشت اساسات قبول شده ژورنالستیکی بسیاری که در آدرش همه گان قرار ارد به نشر مطالب متنوع از کشور و سراسر جهان پرداخت و چه بسا که در بسیاری موارد برای اولین بار آزمایش نمود

هر چند که گاه در نقد های صمیمانه و نقد های که خواننده گان ما آنرا در نامه های خود ((غرض آید)) خوانده اند، بر خفا طی دوسال نشرات سعی نمودند ارزیابی های معنی از کار سیاورون ارایه بدهند، خوب شبختانه در بسیاری از موارد این ارزیابی ها مارا تک نمود تا کار خود را بهتر بسازیم و اصلا با تاسف که برخی چنان نظرات و اندیشه های دور از واقعیت کار و زمان مارا به نمایش گذاشتند که فقط قابل استهزا بود و بی برخی ها سعی کردند کمبود ها و کوتاهی های کار خویش را در پشت پرده چاپ مطالب بهرامون سیمای هند به عنوان نمونه های که گمانسل جوان را منحرف میگرداند پوشانند و بهرچسب آن چسبیدند. حالانکه آنچه را که سیاورون در مورد هنرمندان هندی به نشر رسانیده حاوی نقطه نظر های انتقادی، تربیتی و معلوماتی بوده است. نمایش فلم های هندی در کشور مورد علاقتندی فراوان مردم قرار ارد که حتی تلویزیون ناگزیر بر شده است هر هفته فلم هندی نمایش نمیشد بد هند البته میتوان انگشت های انتقاد را که در این

# محضرات مجلس بیگزعه میلاد



د پيري خوشحالی، معاي دي  
چه د حضرت رسول کریم (ص) د  
میلاد میلاد یادگار هر کال به د پير  
د زینت او برتین صورت لمانعل  
کڼي پخوله دي په پورته د انوس  
وړ بله کومه خبره وي چه دغه  
یادگار د نړي په گوټ گوټ کس  
پواصي د برتونو په خرافاتو لږه  
مشاعرو په جوړولو د لږو د پرو-  
گرام په ترتیولو او د بېر نوټو  
په درولو یاد علماء په تقریرونو  
لمانعل کڼي پي بی له دي چه  
د رسول (ص) د تعلیماتو سوه  
وړ وکړی نا اوبر انګه زونونز  
د زونونو توتم ته ورسوي او یا  
زموڼز د نفسانیت په زبانونو کس  
راښکلی شوې روح ته په خپلواکه  
سره د یو پلا آزادي ساخستلو  
نصیه په برخه شي .

د هغی خوشحالی ښکاره کول  
چه په هغی کی د روح سکون  
له وي هغه خو هغه بی مفهومی  
او بی معنی اشعارو سله ریډي  
چه په هغسوکي د ژوندانه ونه  
او هغی ښی ښانی نه لیدل  
کڼي په هغه خبری او تقریرونه  
چه د زړه له تل نه راونه ونيایه  
زړونو او روح کی تاښتونه کړي  
هغه ټول بی معنی اوس اشهره  
تعلیمی نظامي او خبري دي .  
د میلاد نسی (ص) د جشن ل  
لمانعل خو تر هغه وخته پوري  
نا په لاس ته نشی راتلای ترخو

چه د رسول مقبول (ص) د بعثت  
په مقصد معان یوه نکر و اویواصي  
د بعثت د مقصد په پوهیدو او  
خبریدو هم غه فایده لاس ته  
نشی راتلای ترخو چه دغه خبري  
تش تبلیغ اوه منور و معانیو پوري  
تر لی وي اوزموڼز د تکملای ر-  
رهنا ونه گزول شي .  
حضرت رسالت (ص) په پور و  
واضحو الفاظوکي د خپل بعثت  
مقصد د حسنه اخلاقو د تعلیم  
ورکول بیان کړي . پاک قرآن رسول  
کریم د (خلق عظیم) په لقب  
سره یاد کړي او د رسول کریم (ص)  
قول یی . تاسه ایتدیه کړی دي .  
اخلاقیات د فلسفیانه خیر نسو  
مجموعه گیل د فلاسفه د کاراوشوه  
ده . د رسول (ص) سنت لک دي د  
په خبر (ص) په علم او وحد (ص) په  
قول او فعل وینای او کولوکی هغی فرق  
نه وي او دغه د انبیاء د معصمت  
معنی او مفهوم دي او مومن هم  
هغه دي چه د رسول (ص) پیروي  
کوي معنی په اصول او کولوکی یی  
کم توپیر او بېلوالی نه ټلوي .  
چیري چه توپیر او بېلوالی به د ا  
شی هغه ایان په نفاق یا اسلام  
په گور حق په باطل اولم به  
جهل تېد پلیمي .

عالم هغه ندي چه ټپه تقریرونه  
کوي عالم هغه دي چه د هغه  
عمل د حسنه او ښولو و اخلاقو  
معیار و گزوي مومن هغه ندي چه  
پواصي په ژبه د خپل ایمان اعلان  
اوپیان کوي بلکه مومن هغه دي  
چه د هغه علم د هغه په وینوکس  
د اسی گرد ش او د وران و کسري  
چه د هغه د علم به خلاف د بسل  
هیڅ عمل د مینغ ته راتللو امکان  
موجود نه وي .  
که چیري زموڼز په زړونوکي د  
ایمان د نور کومه ریا پاتی وي نسو  
موڼز باید د خپل نفس په مقابیل  
کی خپل د ریغ غوره کړ و او وگورو  
چه موڼز خپل ژوي والی ختم -  
الرسول سره ساتلی شو او که  
خرنگه ؟ که چیري موڼز کی به  
رشتیا سره لږ غه اخلاص او مینه  
پاتی وي نو موڼز باید دي تسه  
بحیر شو چه موڼز دغه غه د پاسه  
پوزواو خلور سوو کلوکی د رسول  
کریم (ص) تعلیمات ترخه  
ند ازي مسخ کړي او د حق لسه  
لپاري خومره لري شوي یو .  
مذ هب په تشوا و بی عمله نمر و

تقریرونو ؟ مشاعرو او شعارونو  
با ندي ژوندی نشی پاتی کیدي  
سیا سی شعارونه پواصي لسه  
سیاست سره ښه ښکاره ندي ؟  
مذ هب کی له علم سره ژوند پید ا  
کڼي دي د نفس له تزکی ښه به  
ژوندانه کی نوي هیلی پید ا کڼي  
حقیقی مینی او انسانیت خغه د  
انسانی صفاتو نښی ژوند مینغ  
ته راغی .  
که چیري موڼز په صاد قانه صورت  
د رسول کریم (ص) د بعثت یاد کول  
لمانعل غواړ و نو موڼز باید په دي  
بحان پوه کړ و چه د رسول (ص) د  
بعثت خغه مقصد غه شی دي  
د هغه د یاد شوي حسنه اخلاقو  
معیار غه اوزموڼز د زمانی مسایل  
خه شی دي او د هغود حل کیدو  
په لارکی هغه خرنگه گټور ثابتی  
خرنگه چه د ریغ او ناروغتیا  
علاج بی د صحیح تشخیص کید و  
خغه هیڅکله ممکن ندي نو هغه  
شان ترخو چه موڼز د خپلو

د کائناتو پر ټولو لند واوچو یو  
 شان نازل شوي چه هغه انسان  
 نانوته د فطرت صحیفې د مطالعې  
 لسی دعوت ورکوي چه هغه د  
 خدای د عدل او حکمت یی ساری  
 خزانه ده همدغه شان خدای  
 تعالیٰ (ج) انسان ته د علم د  
 زد کړې لپاره نه کمید ونکی تند وور  
 به برخه کړې ترخوچه هغه د علم  
 د بحر دی سر او سامانه ساحل له  
 لید ونه ونه پارسی - رښتینی علم  
 د دین علم دی او نور ټول علوم  
 د هغه خانگی دی او ټول علوم  
 به ترهغه وخته پورې د علم په مقام  
 کی پاتی وي ترخوچه هغه خپل  
 اهل سره ټینگه رابطه ساتي کوم  
 وخت چه د هغه رابطه له دین  
 سره وصلیږي نو هغه وخت غیبره  
 دی چه هغه گټور نشی پاتی کیدی  
 د انسان لپاره د مرگ سبب گزني  
 کوم وخت چه نفسیات له مذ هب  
 څخه بیلېږي دغه وخت کی هغه  
 د ځلکو د غلطولو اوس لاري کولو  
 لپاره پکار لویږي همدغه شان  
 کوم وخت چه ساینس له مذ هب  
 څخه بیل شي دغه وخت د ظلم  
 وژنی، تباهی او بدي سامان  
 برابروي کوم وخت چه سیاست له  
 مذ هب څخه بیل شي دغه وخت  
 کی څخه د عدل مساوات او  
 انسانیت د وژنی موجب گزني او  
 همدغه شان کوم وخت چه فلسفه  
 له مذ هب څخه فاصله نیسی نو  
 دغه وخت کی هغه د بصیرت او  
 سمی لیدنی په خدای انسان په  
 هغو تورو تیاروکی سرگرداوي چه  
 له هغو څخه بیرونه د صحیح او  
 سلامت راوتلوا مکان هیڅ نه لیدل  
 کیدی یو په دي حساب یواځی -  
 ایمان د سمی اوصحیح عقیدې  
 څخه مطلب ندی، بلکه ایمان هغه  
 وخت خپل حقیقی اواصلی معنی  
 ته رسیدی چه هغه د علم له گداز  
 څخه راوړي، ټوله همدی کبله  
 اسلام یواځی د عقایدوله مجمو  
 هی څخه مطلب ندی بلکه هغه د  
 علومو سرچینه ده از د علم څخه  
 مطلب نه شمرت دی اونه اقتدار  
 اونه دولت اود ارای، بلکه له علم  
 څخه مطلب عمل دی، رحمنه  
 لفظا تو څخه مراد اومطلب هغه عمل  
 دی چه په رښتینی علم باندی بنا  
 او شروع شوي وي، علم یون هغی  
 عمل دی او عمل یو جسمانی فعل

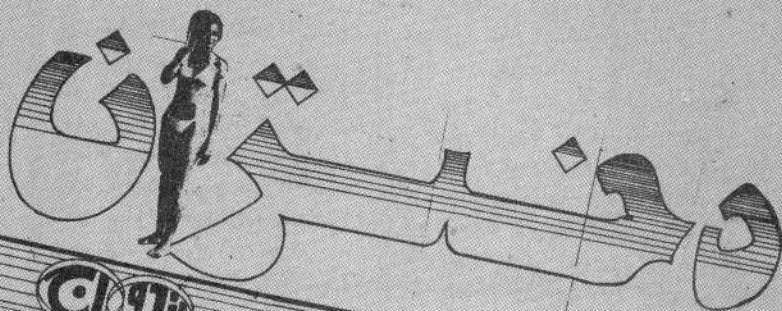
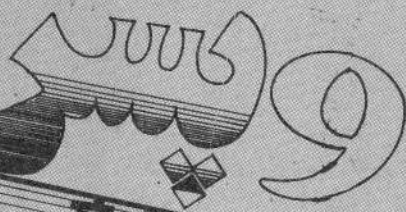
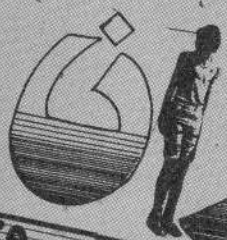
پاتی به (۱۰۰) مخ کی

وویل: قولوا لا اله الا الله دغه  
 بت شکنی هم وه او د خدای پر -  
 ستی تعلم هم ورکه چیري خدای  
 تعالیٰ (ج) منی، نولمري بتان  
 ما خکري هغه د هغی بت وی او که  
 مان ی د هغه لمري جزو لاله  
 تنقید ی او د هغه برخه یسی  
 تعمیری دی غیرله الله مه منی او  
 بالله منی کوم وخت چه خلکو  
 خدای ومانه هغوي وویل چه  
 خدای عادل دی د الهی د عدل  
 عقیده یواځی عقیده د عقیدې  
 لپاره نده بلکه د علم د اثبات  
 او تکمیل د تاد و پوره د لیدنی  
 لپاره چه هغه انسان د عدل او  
 حکمت د هغه قانون د لټولو لپاره  
 تیاروي چه هغه د کائناتو نظام  
 کی پته دی او ترخوچه هغه د علم  
 یقین ترمنزل پورې ونه رسیدی  
 ترهغه وخته پورې الله تعالی  
 باندی ایمان د هغه د یقین  
 منزل کی پاتی کیدی پراپمان باندی  
 د یقین اویا ورکولو اهمیت د دی  
 چه د انسانی افعالو اخلاق غیرله  
 هغه د بل هیڅ نظام باندی کیدی  
 نشی دلته یقین په شک تید یسل  
 شو، هلته په ثبات کی ترزل مینځ  
 ته راځی، منافقینو سره له هرڅه  
 تر څه دغه وټو هغوي ته شک  
 پیدا شو وروسته دغه شک د الهی  
 عدل څخه د انکار خیره محانته  
 غوره کړم وروسته له هغه پراپیلو  
 د تعمت او بد ویلو او د عصمت د انکار  
 واراضی او پسرله هغه د جهیر  
 عقیده منیځ ته راغله، نفاق پسا  
 اسلام کی محکه پراپید کار او خړ -  
 ا ب عمل دی چه هغه مسلمانان  
 له سمی لاری کړي اوله اسلام  
 عمل نه گډ حواته نژدی کوي منا -  
 فق له کار نه محکه بدی چه  
 همدی اسلام د دعوت اریبه نامه  
 سره د مذ هب بد نامی سبب  
 گزني، اسلامی عقاید، هیڅکله د  
 جهل او توهم پرستی او منافق -  
 الفطرت خواته د ایمان راوړ لیسو  
 ترغیب نه ورکوي هغه د علم بنیا د  
 او اساس دی او د حیات اوزو -  
 ندانه مقصد تعیینوي، او همدغه  
 شان اسلام د خدای د عقیدې د  
 منلو لپاره د جبر تعلم نه ورکوي  
 هغه انسان ته د غور او فکر کولو  
 دعوت اریله ورکوي - قرآن محکه

تعالیٰ چه تصویریه دی یو مذاهبو  
 او قومونوکی دغه شان روانی ی  
 خود هغوي د خدای چه تصور  
 د هغو د نفسانیت پیداواری او  
 همدان یواځی د هغوي چه  
 نفسانیت د تمکین نرجه اوسبب  
 گزیدلی شی .  
 حضرت رسول کریم (ص) د اللہ  
 چه کوم تصویر پاندي کړي هغه  
 د هغوي له بعثت سره پوره  
 سازگاری یعنی هغوي حیوا -  
 نیت او نفسانیت د جبر و داپستلو  
 وروسته اخلاقی هسکو خو کو  
 خواته بیای، زموږ به د ورکسی  
 انسان د اخلاقی انحطاط کومو  
 تینو درجوته چه رسیدلی که  
 د هغو جایزه واخستلی شی نو د  
 اسلامی تعلیماتو حقیقت هغه  
 شان واضح اوتنکاره کیدی چه  
 پخوا له هغه هیڅکله شوي نه و .  
 د ټولو بد افعالو او بد اخلاقو  
 سرچینه یی عقیده د توب دی پاره یی  
 عقیده د توب معنی په کائناتوکی د  
 حکمت او عدل له نظام څخه انکار  
 دی، کوم وخت چه انسان د قدرت  
 له قانون څخه انکار وکړي، نو د  
 علم بنیاد مترزل کیدی، کوم وخت  
 چه د حکمت له نظام څخه انکار  
 وشي، نو د انسانی افعالو څخه  
 د عدل عنصر اومغز هم ختمیږي  
 کوم وخت چه چیري اصول نه وي  
 نو هلته د قانون هم نښه نښانه  
 نه وي او د اواضح خبره ده چه  
 هغه عمای کی چه یقینی او د -  
 رشتیا خبره نه وي نو هلته انسا -  
 لی ژوند انکم مقصد هم له وي .  
 که چیري له ژوندانه څخه د -  
 حکمت کوم اصول نه وي او د عدل  
 نظام نه وي ټوله ژوندانه څخه  
 یی د ناامیدی، حیوانیت،  
 نفسانیت، شخړ او جگر و بل څه  
 پاتی کیدی، هغه د افراد ولسه  
 منفی ترکیب څخه نه د ژوندانه  
 فلسفه جوړیدلی شی او نه کومه  
 قاعده او دستور اواصلیه، اخلاقو  
 باندی هرڅه حسابیدی یا وچوړ -  
 یدی شی، په همدی سبب رسول  
 کریم (ص) له هرڅه نه مخکس

روحانی ریښو صحیح تشخیص  
 ونکړ و تر هغو پورې د هغو علاج  
 هم ممکن ندی - د هغه ریښو  
 علاج پورته اوزرکیدی شی چی  
 د خپل رنج د حال او احوال  
 بیان وکړي مگر د هغه ریښو  
 علاج هیڅکله کیدی نشی چه د  
 خپل رنج او درد څخه منکر او د  
 صحت مندیدی هوکړي، د پاکتر  
 تشخیص په حقیقت کی د سر څو  
 معلومید لیدی، ټوله داسی حال  
 کی چه جسمی ریښو علاج یی له  
 تشخیص څخه امکان لري نو  
 همدغه شان د روحانی امر او  
 علاج یی له تشخیص اومعلومید و  
 څخه غرنګه ممکن کیدی شی، ټوله  
 همدغه شان د قوم او وطنوالو په  
 روحی ریښو ایمان پوه کول او د -  
 هغه د علاج د لارو چارو لټولو په  
 کار کی رشتیا اقدام کول یو لوی  
 او ضروري کار دی، ځکه زموږ  
 د انلی او اوسنی درې د ری  
 او پراښانی زموږ له یی علمس  
 نه هغی جمود او اخلاقی ضعف -  
 څخه سرچینه نیسی او ین سبا موږ  
 په هغی کی داسی راگیږ شوي یو  
 چه پخوا له دی هیڅکله داسی  
 شوي نه و . که چیري د رسول کریم  
 (ص) له بعثت څخه مقصد د نبوا خلاقو  
 تعلم ورکول دی نو دغه مقصد  
 ته د رسیدو لپاره باید بعد هیی  
 تعلیماتوکی د هغه د پوره تفسیر  
 او تشریح ورکولو څخه کار واخستل  
 شی او که چیري موږ داسی وکړو  
 نو د عقاید او د دین په اصولوکی  
 په داسی شی پاتی نشی چه موږ  
 پری پوه نشو .  
 د مذ هب اساس د اللہ پر تصور  
 باندی دی او زموږ د دین  
 خصوصیت د ادی چه د اللہ چه  
 تصور په هغه شان سره کووچه  
 زموږ د علمس اواصلی ژوند باندی  
 معین او ثابت شی او د غد حقیق  
 او باطل معیار دی، د خدای

چیه می‌تونید؟



مصرفیت

زندگی



یگانه آرزوی اینست که درفاکو-  
لته طب تحصیلاتم رابه پایان  
برسانم ومنحیت بک داکترخوب  
جهت بهبود وضع صحتی مردم  
خدمت نمایم.

ازانسان های دوروی به کلی  
بدم میاید. علاقه دارن مثل بک  
دخترانفان باسر بلندی وانتخار  
زنده گی کم از دخترانیکه  
بجووده های که شایسته بک دختر  
انفان نیستند هستند بدم  
میاید.

# دوروی بدم می‌آید

ماید و رابع بکافر کارمنده  
پوهنتون کابل:



## کرد به مردم باید خدمت



ازخارج میاید وخسته میاید  
با آن ها رویه نیک نمایم تا همان  
خستگی شان رازا بر باد بیرونند.  
در اخیر باید اضافه نمایم که  
از واسطه سخت بیزام وسیماری  
از مسافرین دوری آن اند تا  
واسطه بی نمایند که اموال مان  
بدون چک از پیش ما تهر شود  
آن ها باید این قدر بد اند که  
چک نمودن وظیفه ما است.

زرتکار احمد زئی کارمند گسرك  
میدان هوایی کابل:  
وظیفه لم رابع علاقه مندی پیش  
سپید گوشش می نمایم تا مسافرین  
از من راضی باشند، از کسانیکه در  
وقت چک بکهای شان خالص  
می نمایند خوشم نی آید آن ها  
باید بدانند که چک نمودن بکها  
وظیفه ما است و مادر مقابل  
مسئولیت دارم.  
همیش گوشیده ام مسافریکه





# اول باید تحصیل

## راهنما کرد

گردم  
ازمصلحتی که وقت شان رابه  
خوش گذرانی ویی اعتنا  
به د روس میگذارند بدم میباید  
همچنان از آن ها خواهشمندم  
تا برای آموختن برو ندهن برای  
تجارت .

محمد حکم محصل سال پنجم  
رشته رادیوتخنیک شهروینیسز  
اتحاد شوروی .  
آرزو دارم که رشته انتخاب  
شده لم رابه پایان برسانم چراکه  
از دوران مکتب علاتمند به همین  
رشته بوده ام و امید وار روزی -  
بعوض مندانه ه ه طه خدمت ساز

# خوش دارم دوستانم خوب داشته باشم



داشته باشم که دان ، دوستانم  
همیشه در کارهام مدد و رهنمای  
خوب باشند از دوستی ظاهری  
بعضی ها خوشم نیاید و بعضی  
از آن هامتفهم زیوانها ظاهر  
و باطن شان یکی نیست ، یگانه  
آرزوم خدمت به هموطنان  
رنجد بده ام است .

نوربا احمدی - محصل فرهنگستان  
پورنالینج :  
میخواهم از ناکولته اول نمره  
فارغ شم به حیت یک پورنالست  
خوب برای هموطنانم کار نموده  
درد و اندوه آنان را مرهم گذار  
باشم .  
خوش دارم که دوستانم خوب

# دین و وطن را ادا می کنیم



احمد ولی احمدی محصل  
افغانی در تاشکند :  
میخواهم تحصیلاتم را تمام نموده  
'با موفقیت به وطن خویش بازگردم  
و بعد ر خدمات نیک و ارزنده میرای  
هموطنان رنجد بده شم .  
چراکه وطن نهنزایای ما دین  
بزرگ دارد .  
علاقه دان مادر را همیشه از  
خود راضی نگه دانم چراکه مادر  
امید زنده گی هر فرزندان است  
و بالایی مرزنده خود حق بزرگ -  
دارد .

# میبلودی زنده گی من



شکیبا قادری فارغ التحصیل  
لیسه عالی آینه فدوی :  
مدد و فیشن را خیلی دوست  
دارم و میبلودی زنده گیم است  
و برایم همیشه پیوسته بذر پرفتن  
بوده است . همیشه برای پسران  
و دختران سلطه مود و فیشن را  
میخواهم و همچنان به نظر من  
مود و فیشن کردن امر دل است ،  
من مود و فیشن را بی اند از ه دوست  
میدارم .



# وحد امید: از موهبت سیاهی فلیکلور

## خود ما الهام گرفتیم

صالح رحمتی



من  
مواد  
مکمل  
برای  
یک  
کنسرت  
تلویزیونی  
دارم

و یک‌کده اوقاتشان را به خاطر گرفتن حالت تفنن با آهنگهای ویدئویی ارضای خاطر می‌نمایند. یکی از دوستانم سال‌ها در تبریز «کوتنده» امرا در مسوود و حید امید نوشت و در مسوود بزودی نشر کنسرت تلویزیونی اش را برای چاپ رسانه‌ها در ایمن آغازی بود برای میدان گرفتن و تاخت و تاز بالای و حید امید باین آغاز بسیار قوی و بر فضا بود. بخصوص نبودن و حید به کشور دور بود. نشر از مطبوعات هیچ بی‌جبال دفاعش نبود به این آغاز کمک کرد.

درست زمانیکه تالارهای بزرگ شهر کف برای و حید امید کف میزد در اینجا اورایی هنر خواندند، درست زمانیکه مشهورترین گروه‌های هنری شوروی از آواز خوانی و حید امید در میانشان به خود می‌آوردند او را در اینجا در صفحه اول یک نشریه در دست اول کشور ناقص منحنه هتایی هنری (۱) افغانی خواندند. بقوه در صفحه (۸۸)

نت‌ها و استاد یوهای هنرنمایی کشور ما بپوسته از آمد و رفت گونه گونه هنرمندان و بی‌هنران شهادت میدهند، اوقات گرانیهای وقت شنیدن برنامه‌های رادئویی در بدن برنامه‌های تلویزیونی میشوند و در رخ که گاهی، نداشت این شنیدن و دیدن به جایی میکند که آخرین بقایای زیبای شناختی جامعه را لطمه میزند، کسانس وجود دارند که به آرزومندی خالو شدن آرشینها از مطالب و سوز آهنگها و فلمهای هنر کهنانه با تحمل، برنامه‌ها را در نبال میکنند، عده بی‌هم بی‌تفاوت در شنگ میدهند، عده بی‌باخشو-نت راه مطبوعات را پیش گرفته در دسرهای رادئو تلویزیونی را کم میخواهند.

عده دیگر در پی اصلاح بسر آمده با حوصله مندی از کتابه آغاز تانبه‌خنده و تمسخر بیسی هنران سبزه‌ها معانی میدهد، عده بی‌هم اصلا به عوض صدای رادئو کست و لغوا و میشنوند، به عوض تلویزیون به فلمهای ویدئویی پناه می‌برند.

# دستور و شهر خودی

ري چی موز هموي په جلا جلا توگه په آسمان کې گورو په حقيقت کې په ډله بيزه توگه د يوېل ترڅنگه دي او يوازي تلسکوب د دوي د ليد لو وړ لري .

البته د ستورو شمير مساله له دې نظره مطرح نه ده چې وکړای شو هغوي يو يو وشميرو . ولي په د وړيين سمبال تلسکوب شته دي چې له آسمان څخه عکس اخلي او دغه عکسونه له پوهانسو سره د ستونزمنو اوکړ کيچنوسايلسو په حل کې اغيزمنه مرسته کوي . نن ورځ پوهان اټکل کوي چې د سل ميليونو شاوخواکي ستوري يوازي

کله چې د شپې هواينه او آسمان صاف وي . زيات شمير ستوري په آسمان کې گورو . داسې ښکاري چې د ستورو ترمنځ په واټنونوکې د آسمان معنی برخی بسې له ستورو دي . د اکا په دې دليل دي چې موز يوازي هغه ستوري ليدلې شو چې د يوه او په عين حال کې نژدې وي . په هغه صورت کې چې کله له تلسکوب څخه آسمان ته وگورو بې شميره نور ستوري به ووينو چې په بې وسيلس د هغوي د ليد وړ نه لرو . همدارنگه د تلسکوب په واسطه کولای شو ووينو چې همدغه روښانه ستو-

د هغو ستورو او سيارو په ډله تو دي چې په حتمه ، سپوږمې اولمې پوري اړه لري . دغه ډله د ککشا په نوم ياد يږي او د ککشانو شمير په نر ۷۰۰ کې لږ نه دي . په لويه تلسکوپونو او د شميرنې په ماشينونوکې چې په محانگي توگه د ستورو د شميرنې له پاره دي په هغو کې د ککشان شمير يو ميليون ته رسېږي . په پام کې ولري چې هر ککشان هم د سل ميليونو په شاوخواکي ستوري لري . نويه دي ډول که د ټولو ستورو شمير وپاړو او وشميرو او چې سل ميليونه ستوري په يو ميليون ککشانوکې ضرب کړو .

# ډله ييزه پېژندنه

## سانتي رافائل

رافائل د ايټاليا د رنسانس دورې يو ستروا و نامتوان خورگرو - مجسمه جوړونکی دی چې په ټوله نړۍ کې يې له نامه سره ځلک آشناي لري او تارونه يې درناوي کوي .  
دغه ستروا خورگرو په ۱۴۸۳ اکسي ونيږيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگې پټې کړې . رافائل د ستر انخوري سربيره معمار او لرغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بيلابيلو څانگو سره يې پوره آشنايېسي درلوده .  
رافائل په باپ د وچ ټول اولسم دغه ستروا خورگرو په ۱۴۸۳ اکسي ونيږيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگې پټې کړې . رافائل د ستر انخوري سربيره معمار او لرغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بيلابيلو څانگو سره يې پوره آشنايېسي درلوده .  
رافائل د هنر د هېمې تعميرونو سرپرستی پرغاړه درلوده او د واتيکان په دیکورونکلایي ستره ونډه واخيستله . د هغه د انخوري گري انخورونه او مجسمې د نړۍ په شاهکارونو څخه شميرل کيږي .  
د پرنامتوانخورونه يې دادي : سپيڅلې کورنۍ ، ښکلې باغسوا ، د ښار سوزيدل ، د اتن مدرسه او د مريمې تصوير .

## میکل آنژ

د ايټاليا د رنسانس دورې يو ستروا و نامتوان خورگرو - مجسمه جوړونکی دی چې په ټوله نړۍ کې يې له نامه سره ځلک آشناي لري او تارونه يې درناوي کوي .  
دغه ستروا خورگرو په ۱۴۸۳ اکسي ونيږيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگې پټې کړې . رافائل د ستر انخوري سربيره معمار او لرغون پيژندونکی هم و . او د هنر له بيلابيلو څانگو سره يې پوره آشنايېسي درلوده .  
رافائل د هنر د هېمې تعميرونو سرپرستی پرغاړه درلوده او د واتيکان په دیکورونکلایي ستره ونډه واخيستله . د هغه د انخوري گري انخورونه او مجسمې د نړۍ په شاهکارونو څخه شميرل کيږي .  
د پرنامتوانخورونه يې دادي : سپيڅلې کورنۍ ، ښکلې باغسوا ، د ښار سوزيدل ، د اتن مدرسه او د مريمې تصوير .

# مارکو پولو مشهورې گرځيدونکي

۱- مارکو پولو هغه مشهور انډي گرځيدونکی دی چې خپل ژوند يې د نړۍ ډېر بيلو سيمو او خلکو سره د آشناي او پېژندنې پورې معلوماتو د راټولولو په لاره کې تير کړ . مارکو پولو د خپل هيواد انډوستان ته هم راغی او زموږ د هيواد په باب يې يو شمير ليکي هم وکړي .

# پرتگالی ماژيپلان

پرتگالی ماژيپلان هغه مشهور سمند رگرځيدونکی دی چې په ۱۴۹۸ عيسوي کال ونيږيد او په ۱۵۲۱ عيسوي کال مړ شو . نوموړي د شمالي امريکا په جنوبي برخه کې د ماژيپلان سمند ري تنگس کشف کړ . هغه په ۱۵۲۱ عيسوي کال په داس حال کې چې د پنځو هسپانوي بېر يوقماندان و د ختيځ له لوري د لويديځ خواته د اطلس د سمند رله لاري د برازيل په لور وځوځيد او د (( پاتاګوسي )) په نامه سيمې ته ورسيد . ماژيپلان دغه سيمه د (( ستروخلکو خا زره )) په نامه ونوموله .  
ماژيپلان او ملگرو يې د يوشمير سمندري توانونوله زغملو وروسته آرام او بوته ورسيد او دغه اوبه يې د باسفيک يا آرام سمند په نامه يادې کړې .  
ماژيپلان په ۱۵۲۱ عيسوي کال له ۶۸ ورځو ستمر يا اوسرگردي انسي وروسته داسې پوي سيمې ته ورسيد چې دده لخوا د (( لادرون )) بيا رهايو په نامه نومول شوه . وروسته يې د فلپين جزيرې کشف کړې خو په همدغه جزيروکې هغه او د هغه ملگرونه ستره بدترنې پيښه شوه .  
خبره داسې وه چې کله چې ماژيپلان او ملگري يې د فلپين د جزيرې په کشف بريالی شول ، بدغه

# د ماژيپلان سفر نيمگړي پاتې شوی

جزيروکې يې په گرځيدو وراگرځيد و بيل وکړ ، خود جزيرې او سيمه ونکو د دغو برد يورانگه ونه زغه ، سهل راوياريدل ، ماژيپلان يې وواژه او د هغه ملگري يې له خپلو سپوږمه وايستل . پدې ډول د ماژيپلان سفر نيمگړي پاتې شو . ملگري يې لومړي د (( مولوسک )) جزيرې ته او ورسې (( برنشو )) او (( تيمور )) جزيرې ته ورسيدل او بې له دې چې استراليا يې وپيژني او کشف يې کړي بيوه هسپانيا ته ستانه شول .

# اروپايي سمند گرځيدونکی

کولومب په خپل لومړني سفر کې د سن لوزان په نوم ساحل ته ورسيد . په دويم سفر کې يې گواد لوپ او پورتوريکو او کوبا کشف کړل . په ۱۴۹۸ کال يې د تروته جزيرې ته وکړه او په خپل څلورم سفر کې د مرکزي امريکا په سواحلونو کې يې شو . هغه د خپلو دغو سفرونوله لاري يوه نوي قاره چې امريکا نوميزي کشف کړه . خو پخپله يې د مرگه ترورمې هم پار نه کاوه چې نوي قاره به يې کشف کړي وي .

زمین و آسمان همان یاران -  
 قدم اند ، همان گواهان ازلی  
 که بر هیچ مرده بی وضع رفته بی  
 سوگی ندارند ، و خورشید همان  
 دخت باکره مزیز فلک ، از هیچ  
 ستاره بی نشانی گنگشتگان را  
 نخواهم یافت .  
 مرگ در چه بیست برای گذ -  
 شبنم آد میزاده به سوی آبدیت

زیرا ؛  
 هر چه بینی سوی اصل خود رود  
 جز سوی کل خود راجع نشود  
 واد مهازند کنی را ، ایسن  
 سفر در امتداد تقویم ربابگامهای  
 بر از خواهرش و نیاز به آنسو من  
 پرند . آد مهایی ، همانگونه که  
 آمد و اند بی هیچ درنگی بر اینکه  
 چو آمده اند ؟ و به کجا میروند ؟  
 این سفر را راه میزنند ، آد مهایی  
 با هلهره واضطراب گام میگذرانند .  
 واد مهایی دیگر ، با عشق می آیند ،  
 با عشق نفس می کشند و با عشق  
 میروند ، و فقط همین هاند که  
 پس از بد رود نیز بدین برای  
 بی درود بیزار ، استند و بی زمین .  
 و از همین است که من و تو ، امروز  
 هزار سالها و سال صدای مولانا  
 را از زبانش می شنوم که :

بین که قالب خاکی چه در جوارت  
 کرد  
 جوار را بشکاف و برار سر جوار  
 آری ، خداوند گار بلخ که  
 هشتصد و شش سال پیش از امسال  
 در کوره راه صبره سفر افتاد ، کسی  
 بود ، که تا امروز فریادش بالاست  
 چون ز صورت برتر آمد آفتاب و

اختیزم  
 از معانی در معانی تاریخ من  
 خوشترم

- نام مولانا به اتفاق تذکره  
 نویسان معتمد و لقب او جلال الدین  
 است . و به لقب (( خداوندگار ))  
 نیز میخوانندش ، لقب مولوی در  
 تذکره هانیامده است و مسکن  
 است از روی عنوان مولانای روم



# شاعر گیسو بنده گیسو

گرفته شده باشد .  
 مولانا در ششم ربیع الاول سنه  
 ۶۰۴ هـ ق در شهر بلخ به این  
 صرا قدم گذاشت . به گفته های  
 نسبت مولانا از جانب پدر به  
 ابو بکر صدیق می رسد . پدر مولانا  
 محمد بن حسین خطیبی است که  
 به بهاء الدین ولد مشهور بوده و  
 سلطان العمامه لقبش داده اند و  
 پدر او حسین بن احمد خطیبی از  
 بزرگان و افاضل روزگار علامه زمان  
 بوده است .  
 به روایت افلاک بهاء ولد  
 نسبت بر جنبش خاطری که از خواهر  
 شاه داشت ، به قصه  
 حج رهسپار بغداد شد ، و چون  
 به نیشابور رسید شیخ عطار را به  
 ملاقات یافت ، به گفته دولت شاه :  
 (( شیخ عطار خود به دیبند  
 مولانا بهاء الدین آمد و را نوقت  
 مولانا جلال الدین کوچک بود ،  
 شیخ عطار کتاب اسرار نامه را به  
 قسم هدیه به مولانا جلال الدین  
 داد و مولانا بهاء الدین را گفت :  
 زود باشد که این سر تو آتش در  
 سوخته گان عالم زید ))  
 وقتی بهاء ولد به روزگار وصل  
 باز رسید ، مولانا انوقت بیست و  
 چار سال داشت و بنا بر وصیت  
 پدر به شغل تدوین و تخیل و  
 پرداخت ، او که مردی بوهیزگار  
 و صاحب تقوی بود ، مردمان  
 لیسته او بودند و به دورش جسم  
 می آمدند ، تا آنکه توانی شط  
 زنده گی مولانا را مواج و متلاطم  
 نمود و شورشی عظیم و جاودانه در  
 او ایجاد کرد و آن توغیان ، از  
 وصلت مولانا شمس الدین به مولانا  
 نای بلخی بدید آمد ، و همان شد  
 که آن توغیان تمامیت زنده گی  
 را در سر گرفت و از قال به حالش  
 کشید .

جز قصه شمس حق تیرین گویید  
 از زمانه گویید که خورشید پرستم  
 در میان مولوی به بستر بیاری

و توانی افتاد به روز کشیده  
 پنجم ماه جماد الآخر ( ۱۲۲ ) هـ ق  
 در عروسی فزیده دیده از پدر  
 یاران بست و آن وصلی را که تمام  
 عمر می جست بد آن پیوست و تشویر  
 در کار مزار پدرش در قونیه که  
 گورگاه خاندان او بود به خانه  
 بخشید .  
 زنده گی مولانا با وصلت شمس  
 رنگ و صبغه دیگری گرفت ، یعنی  
 از قبل و قال به ذوق و حال در -  
 آمد . یکسره گذشته را جا گذاشت  
 و در شمس ، در خورشید یافته اش  
 فروشد ، گرمی الفت شمس و آتش  
 عشق او در مولانا جانان اثر گذاشت -  
 شد که دیگر هر چی شنید از شمس  
 شنید ، هر چی گفت از شمس  
 گفت و هر چی آفرید در رو شنای  
 شمس آفرید .  
 شمس الحق تهریزی ، خورشید  
 چواستاره  
 در نور تو گم کرد در چون شرقی  
 بسرازیسی  
 نمیتوان انفعال در ویسی  
 مولانا را یکسره تابع وصلت وی بها  
 شمس دانست ، زیرا پیش از آنکه  
 این جرعه در مولانا بدید آید او -  
 خود شردا بود ، انسانی والا -  
 شخصیتی برخوردار و فقهی بلند  
 اندیشه و در صفت اندیش و همین  
 موقف مولانا سبب گشت تا گویید -  
 گان وی فرقتش را ، که در وصلت با  
 شمس مردمان دست داد ، به  
 تحمل نشینند و هیا هم برانما یلند  
 که (( شخصی بی سرباهی مولانا را از  
 آنها بریده و به خود کشیده ))  
 اما شمس در مولانا روح دیگری  
 بود که شکست ، یعنی آن فقیه  
 بلند آواز را از دیده تخیل و قال  
 برون آورد و در گوی حال ساخت -  
 دانشمند و محقق ایرانی فلسفی  
 دشتی در کتاب سیری در دیوان  
 شمس می نویسد :  
 (( ملاقات شمس تهریزی که خود  
 صوفی وارسته و با فاضلی بود و است  
 او ( مولانا ) را منقلب ساخته و

سوزنده گانی او را عرض کرده  
 است ، چه صوفیان از حیث وسعت  
 و آزادی فکر و از حیث نیروی فکری در  
 فلسفه اشراقی و ( نیشابوریسم )  
 و از حیث تقید و عدم تقید به  
 ظواهر شرعی مدارج مختلف -  
 زیادی دارند و آدم حد می بینند  
 که شمس تهریزی در آزادگی پریش  
 فکر کسی مانند حافظ بوده ؟ و  
 یا این آتش زرخا کستر دامن زده  
 مشتعلش ساخته است ، محققان  
 آتش موجود بوده و به حد سوزنده  
 بی هم موجود بوده است . و لسی  
 منتظر زفر نسیسی . اما آنچه  
 تماشا می و مجلل و قابل مطالعه  
 می باشد این حریق مظهری است  
 که در روح جلال زمانه کشیده  
 است . ))  
 ار چند به نظر حقیر ، شمس و  
 حافظ را در کار هم قرار دادند -  
 باینستی جدلی را محتاج باشد ،  
 اما درین کوتاه نبسته ما را مجال  
 آن در دست نیست و آنچه ما را به  
 تأیید میخواند همانا راه عظمت  
 حریق در روان مولانا است ، که  
 به راستی هم اگر در مولانا شمس و  
 انفعالی ازلی وجود نمیداشت ،  
 نمشد به یکباره گی و تیزی چنان  
 وصلت مردی ، مرد دیگر را قامت  
 بلند و روح بزرگ بخشد .  
 لکن راهمان گفته شیخ نیشابور  
 که در گذشته خوانده آمدیم نیز  
 مؤید است .  
 نیک خواهد آمد اگر مولانا را در  
 خودش ، در اشعارش باز شناسیم  
 در نیای شعر مولانا آنچنان فراخ  
 و بیغایی دارد که خورد تیر و -  
 کوتاه ترین خط و گوشه زنده گی  
 نیز از آن بر کار نمانده است .  
 شعر مولانا فلسفه است ، هیا در  
 است حافظه و در دست احساسی  
 است و فریاد است و نفرت و خشم  
 و دره و تصحیح است و انداز تیر  
 است .  
 بقیه در صفحه ( ۱۰۵ )

# مدتی مخترع این بار دیگران های آقایی رابه بازار عرضه میکنند



گزارشگر : ظاهر اوسوی

وای خدای من ، باز دلی گریستن گرفته ، آن دل که ۴۰ سال تمام گریسته است ، دلی از یک مخترع از یک نابغه ، نابغه افغانی ، مدتی ، مدتی مخترع ... و آنروز که به دیدارش رفت ، یکسال از دیدار نخستین ما سپری شده بود .

خواستم بدانم در این فاصله یک سال آیا به ابتکار و اختراع جدیدی دست یافته است یا خیر ، آیا کسی کمکش کرده است یا نه ؟ و وقتی به کارگاهش داخل شدم ( همان کارگاه محقرویرانه ) او را در جمع شاگردانش مصروف کار دیدم .

پادیدم خوشحالی فراوانی تشخیص کرد ، پس از احوالپرسی صمیمانه در حالی که نگاه های پشتر گواهی میداد ، انتظار درازی را گذرانیده گفت :

خوب شده که آمدید ، جلسه سباوون که خدمات فراوانی را برای معرفی اختراعاتم انجام داده .

خواستم برای نخستین بار ۳۰۷- مین کار تخنیک خود را نیز از طریق این مجله محبوب معرفی نمایم ، به همین خاطر ماه هاست که منتظر شما بودم .

او دعوتم کرد که به اتفاق نشینم و در منزل دوم در کتاب بروم ، بالا رفتیم ، آنجا ، آن اتاق گلی نیمه اش برهنه بود ، و در نیمه دیگر یک گلیم فرسوده با دو توشک کهنه قرار داشت ، در گوشه دیگر اتاق یک میز رنگه و دو رفته حلب توجه میکرد که به گفته مخترع ، میز کارش بود .

ساعت ۸:۳۰ صبح رانشان میداد ، پس از لحظه سی مکث سخن را آغاز کردم :

شافللی مخترع ، لطفاً توضیح بفرمایید که از سال گذشته تصاحال که مضاحبه و درد های دل تان مفصل به چاپ رسیده ، چه کمک های مادی و معنوی به خاطر

انکشاف اختراعات شما صورت گرفته است ؟

سوال تان دو بخش داشت ، کمک های (مادی) و (معنوی) . کمک های معنوی از جانب مردم عزیز ، بزرگوار و همریان ما فراوان بوده است ، از شهر کابل و اکثر ولایات کشور که مجله سباوون به آنجا می رسد کارت های تبریک و نامه های پر از لطف برایم رسیده و مرا مورد شفقت قرار داده اند . در ضمن از شما ، ایوب صاحب و محترم دو کشور طین رئیس مجله سباوون نیز بزاز تشکر کرده اند .

در رهلوی این تعداد زیادی از دختران و سران جوان شهر کابل به روکشاپ ما آمده ساعت ها همراهم قصه کردند ، به درد های دلم گوش دادند و حتی گریه کردند . اخیراً هم به مناسبت هفتادمین

سالگرد استرداد استقلال کشور در نمايشگاه صنايع دستی افغانستان تعدادي از اختراعاتم را به نمايش گذاشتم که به افتخاران برایم يك مدال دادند .

اما با وجود اين همه محبت ها ، گاه گاهی سرودها های شنیده ام که گویا عده بانا باوري با بر خسی از اختراعاتم برخورد کرده و پرسیده اند ، آیا این گپ ها واقعیت دارند ؟ خوب ، خوب شد که خودتان به آن اشاره کردید ، من هم در مقابل صد ها هزار هموطن با احساس مرا که با نهایت علاقتندی و حتی از روندی به خاطر رشد کارهای شما برخورد کرده اند ، تعداد محدودی را دیده ام که بر کارهای تان مشکوک بوده اند ، من خواهم علت را از زبان شما بشنوم .

علت ؟  
بلی .  
عوامل متعددی اینچنانید خیل

# ۴۷ بین کار خنجر

## نابغه افغانی

است که دوسه تاي انرا عرض ميکند:

- ۱- تعدادي با داشتن عقد هلي فراوان روانی از آنجمله عقد ... حقارت، توانایی بذپوش قدرتمندگی کشور شان را در عرصه هاي علم و تخنيک ندارند، چون برخود بی اعتماد اند بر نیروي کشور خود نیز بی باورند، این دسته افراد ناخود آگاه علیه دانشمندان شان قرار ميگیرند.
- ۲- بعضی از اشخاص دیگر که ساه به آنها ارتباط ميگیرد ولی صلاحیت کافی و درایت لازم را برای کمک رسانی جهت رشد اختراعات ندارند، برای آنکه خود شرا فردا از سولولیت و پاسخ خود شرا در برابر مردم رهانید باشند به پروباند هاي غلط علیه من و اختراعات دست می زنند تا بدین ترتیب کار را ناچیز جلوه داد مردم را معتقد بمانند که چون کارهاي صدیق چندان چیزهاي نیست، پس لازم نمی باشد که برایش کمک شود.
- ۳- گذشته از اینها، یکمعداد افراد تجارت بیخه و کشورهاي قرار دادی آنها از جهت کمک نمی کنند و حتی مانع کارهاي می شوند تا سبب ابرارشد اختراعات که قیمت و کیفیت آن به مراتب به سود خریدار است، کارهاي تجارتي و سرمایه گذاری هاي خارجي آنها به رکود مواجه شود، مگر شما علت درهم با شیدن فابریکه چینی سازی - شاگرا به خاطرند آرید.
- اینها درست، ولی دولت چرا شما را کمک نکند؟
- اکثر ارگان هاي دولتی با سرمایه هاي خصوص بیوند دارند.
- و انانی که ندارند و میتوانند شمارا

کمک کند چرا؟

- والله، این را نمیدانم.

- برای آنانی که به کارهاي تان مشکوک اند چه گفتنی دیگری دارید.

- ایوبی صاحب! به شما بهتر معلوم است که من ادعای شهرت طلبی و بلند پروازی ندارم، من خاک پای مردم و ملت خود بوده و استم ولی هرگاه ببینم کسی در برابر کشور و دانش کشورم قرار گرفته برام تحویل ناید بواست.

به انانی که بر اختراعات ما بومند نیستند با صراحت اعلان میگویم که: هموطن! بگوئید بر سر زمین بسن سینا و زادگاه مولانای بزرگ بلخ بی اعتماد نباشید، بگوئید عظمت خود و کشور خود را درک کنید.

من در برابر تمام اختراعات تصادیق تشریه هاي مستند و ثبوت هاسای شفا می دارم (تحریري به خاطر ي ندارم که بیسواد استم).

و دیگر این که همین حالا اگر امکانات تخنيکی و کمک هاي کافر بولی در اختیارم گذاشته شود من حاضر تمام اختراعاتم را که ادعا کرده بودم در سال هاي گذشته ساخته ام، به شمول چپرکت دزد بگرموتري که هم در آب حرکت ميکند هم در سرب و هم در هوا پرواز ميکند طیاره اهباش و فوچه و غیره را دوباره بسازم و در معرض نمایش و استفاد شما قرار دهم، اما چه کم که دستم بند است و پول ندارم.

من از تومی برسم هموطن! به جای آنکه بومن مشکوک استی، چرا از آنانی که صلاحیت داشته اند

نمی برس که برای چی کمک نکرد اند و چرا امکانات را در اختیارم نگذاشته اند؟

و همین حالا، همین اختراعاتی فعلی ام که هر لحظه به درد فرد هموطن ما میخورد مثل آبجوش هاي آفتابی، بیل، سرش و بالاخره آخرین اختراع که ضرورت روزمره هرفامیل است کجا رشد داده شده و چه کسی در جهت ترویج و تکثیر آن کمک کرده است؟

هیچکس جز من نتوانم خودم.

- بیخشید، شمارا از زده ساختم.

- خواهش می کنم.

- راستی، جزدوم اولین سوالم را پاسخ ندادید، اینکه در طول این یکسال بی رهلوي کمک هاي معنوي که به آن اشاره کردید چه کمک هاي مادي به شما صورت گرفته است؟

باشنیدن این گپ، مختصر قهقه خندید و گفت:

- اجازه است یک شوخی کم.

- بفرمایید.

- عجیب است، من از سرشپ تا صبح برای تان قهقه عشق لیلی و جنون را گفتم و شما حالاً می برسید که لیلی زن بود یا مرد.

- نخیر شافللی مخترع آن قهقه، دیرین بود، من به صورت مشخص از عشق یک سال آخرتان برسیدم.

- بیا بید از همین گپ بگذریم و کوشش نکیم خواننده گان عزیز و

مهربان را با زهم جگر خون بسازم.

- یعنی چه؟

- یعنی این که هیچ کمکی برای صورت نگرفته است. حتی ...

- حتی چه؟

- هیچ.

- خواهش میگویم بگوئید.

- حتی، به خاطر عملی ساختن آخرین اختراع، بول نداشته کسی هم برام قرض نداد، ناچار کتاب با یکمک را که هر لحظه به آن ضرورت احساس میگویم فروختم و اختراع آخر را عملی ساختم.

هر دو وجدند دقیقه مکت کردیم.

مخترع با زبا انگارش در گمبورد ارشد من به آینده هاسی اندیشیدم.

سکوت را شکستاند، گفتم:

- شافللی مخترع، لطف نمود در باره (۳۰۷) مین اختراع تان معلومات ارایع بفرمایید.

- اختراع آخر که طرح نخستین آن هزمان با ساختن آبجوش افتابی در سال ۱۳۴۵ نزد ام ایجا شده بود و فعلاً (سال ۱۳۶۸) نظر به ضرورت امروزي مردم توانستم آنرا عملی بسازم عبارت از (دینگ) ان آفتابی)) میباشد.

- می شود راجع به ساختن و طرز فعالیت آن معلومات دهید.

فکری به ذهنش گشت، ازجا برخاسته گفت: بیا بید برویم ساختن و طرز کار آنرا از نزد یک مشاهده کنید.

بقیه در صفحه (۱۷)



# یک مرد

## انتظار

### میکشد

اترا سولت جون هررانس  
نویسنده نهر محارستان ترجمه از محاز



((الیزابت)) اجازه نداشت که دیگر انتظار نکنند و باید تصمیم میگرفت. مادرش او را آرام نمیکند - شت. او باید از آن دو مرد یکی را انتخاب مینمود، آن دو مرد، اساساً با هم فرق زیاد داشتند. مرد نخست شاید هنوز به مرحله مردانه نمی نرسیده بود، در حالی که یک سال از الیزابت کوچکتر هم بود. نانش ((تیورا)) بسود. او بیست و یک سال داشت و دختر بیست و دو سال... هر چند که یک جوان زیبا و دوست داشتنی بود. اما خیلی پوزرفته و خجالتی که در هر فرصت، دست و پایی خود را گم میکرد. اگر کسی با او صحبت میکرد، ناگهان از خجالت سرخ میشد. انسان به ساده نمی میتوانست ببیند که این جوان تا دو گوشش در عشق ((الیزابت)) غرق بوده و

او را میپرستد. هنگامی که دخترش را نگاه میکرد، صربان شدیدی قلبش حتی از شعله چشمانش درک میشد این پوزرفته گی مانع اظهار عشق او به دخترش نمیکرد. در مجالس با او مانند یک طفل بیشتر آمد میکردند. اما با وجود سن کم خود، جوان قابل ازدواج و خیلی فعال بود. زیرا او تحصیلات خود را در رشته زراعت در (یونیورسیتی) خاتمه داده و یک مورد متکی به خود بود. پدرش در اریس زیادی را بعد از مرگش به او میراث گذاشته بود.

مرد دیگر بیست و دو سال داشت و از بیانی بود. او با او مقابل رفتن آرام خیلی جدی، آرام و متین داشت. او حقوق تحصیل کرده بود و از جمله حقوقدانان جوان و موفق به شمار میرفت. همه میگفتند که در دفتر کارش به او خیلی اهمیت و احترام قابل استند. ارتقای او در مسکن آرام و موقعا به بیتر مس رفت. انسان میتوانست بسجد که معاشر او بعد از میری شدن با نرسه سال مجرد قدر خواهد بود و افعال او تا آن وقت، چند ساله صند بود. چی گونه با نانو نعمت بر و رن سیافتند...

مرد دومی نیز عاشق الیزابت بود. اما در هنگام رویه رو شدن با الیزابت، لگت زبان به وی دست میداد و اگر با او هم صحبت میکردید از خجالت سرخ میشد. او آرت عقب عینک های خود به صورت جدی. الیزابت را میگریست. خیلی واضح و سنجیده نوا میهد. این ازدواج را مطرح میکند...

مادر الیزابت میگفت: دیگر با اعصاب من بازی نکن... این روش تو دیگر قابل تحصیل نیست. چرا سرانجام تصمیم نمیگیری.

دختر پاسخ میداد: به خاطریکه ((تیورا)) صد بار بیشتر خوشم می آید. او را به اندازه من دوست دارم که فکر میکنم مادرش استم. او تاکنون موضوع را برای من روشن نساخته است.

تو باید با او مذاکره کنی. تو او را خوب میشناسی. اگر بخوایم که به عشق خود اشتراک کند. از نزد من میگذرد و بعد بیک دست گل بزرگ برایم میفرستد و به این صورت از عشق خود حرف میزند. خوب، اگر این قدر احمق

است، باید با قسمت خود بسازد.  
 من به تویک هفته د یگر وقت  
 میدهم تا تصمیم را بگیري، افزونتر  
 از این د یگر انتظار نمیکنم د یگر  
 کافیت...  
 الیزابت يك هفته انتظار نکشید  
 بل خواست همان روز موضوع را یک  
 طرفه کند و سوال حل شود، زیرا  
 خودش هم د یگر حوصله نداشت.  
 پس از چاشت همان روز (تیبور)  
 د واره سوزناک را گم کرده بود و  
 با نگاه های مضطرب و نا آرام -  
 اطرافش را میگردید، الیزابت  
 تصمیم گرفته بود که سوال عشق  
 ازدواج را مطرح کند و از لایه لای  
 این گفتگو نتیجه حاصل را هر چه  
 که بود، بگیرد، بنابراین با لحن  
 خدی بر رسید:  
 - (تیبور) به من بگوید چرا  
 ازدواج نمیکنید؟  
 مرد جوان تا بناگوش من برگردید  
 بیانه های درد ستش را زیدوان را  
 بر حاشیه گذاشت و بالکت زسان و  
 ساک لوزان با مسج داد:  
 - برای این که... برای این  
 که من... که من خیلی عاشق  
 استم...  
 - او... کی راد و مست  
 آرند؟  
 جوان در حالیکه خیلی دست و  
 پاچه نده بود، از حاشیه بلند  
 شده و گفت:  
 - سرانجام... یک روز او را  
 خواهید شناخت... آن گامی دون  
 حد حافظی، با شتاب از اتاق  
 خارج گردید و اورفت... اما پیش  
 از چاشت روز دیگر، برای او یک  
 کتاب فرستاد که یک رمان انگلیسی  
 بود... الیزابت کتاب را با بسی  
 اعتنائی در عالمی کتاب ها گذا -  
 نت و با قهر و خشم بی نظیری که  
 حکایت از مایوس آمیز کرد، از -  
 چشمانش میدرخشید با خود فکر کرد:  
 ((اوه جای این که عشق خود  
 را به من اعتراف نماید به من کتاب  
 میفرستد... حتی به این صورت نیز  
 نمیشود یک کلمه از زبان او رآورد))  
 آن گاه نزد مادر خود شتافت و سا  
 ملال خاطر به او گفت:  
 - مادر! من تصمیم خود را گرفتم  
 من زن (گیزا) میشوم او را برای نا  
 شب، دعوت کن... من به او قول  
 ازدواج میدهم...  
 XXX  
 ... این ازدواج خیلی  
 سعادت نمندانه بود، در سال اول  
 زناشویی، صاحب یک دختری

شیرین شدند که اسم او را (ایوا)  
 گذاشتند، آنان با خوشبختی در  
 کنار هم زنده می کردند...  
 منزل شان فوق العاده منظم و سا  
 سلطیه بود، در بین این زوج که  
 بیست و سه سال با هم به سر بردند  
 کوچکترین سایه کدورتی رونما  
 نگردید و هیچگونه کلمات مناخره  
 آمیز بین شان رد و بدل نشد...  
 بعد از بیست و سه سال ازدواج  
 شوهرش که اکنون صبور بر حسته  
 دیوان عالی محاکمات بود مس  
 با بیست یک عمل جنسی جراحی را  
 بگذراند و سر ازین که عملیات مو -  
 فغانه به پایان رسید او در جبار  
 بیماری (تروموز) گردید و مرد...  
 الیزابت از این مرگ نا به هنگام  
 شوهر و فادارش، خیلی متاثر شد و  
 بیانیچه شایسته او بود شوگوار  
 نمود از هم اوصبح تا نام میگردید  
 یگانه تعلق او دخترش بود که  
 نهایت فوق العاده بی بهر زور  
 داشت و همچنان ظریف و مریا بود  
 و قتیکه چند ماه بعد از مرگ شو  
 هرش در بین کتاب های خود به  
 جستجو مشغول بود یک رومان  
 قدیمی انگلیسی به دست یافت  
 که ناگهان آن را شناخت... این  
 کتاب هدیه (تیبور) بود که  
 بیست و یک سال پیش، آن را بر او  
 پیش فرستاده بود، الیزابت  
 در حالیکه کتاب را به دست داد -  
 نت، به ذکر عمیق فرورفت... او  
 ((تیبور)) را پس از آن دوسه بار  
 بالای گشتار خود مصرف و کمتر  
 به شعری آمد، د یگر هیچ وقت  
 با او تماس نگرفته بود... الیزا -  
 بت در حالیکه تپسی برایش -  
 نقش بسته بود، با خود فکر کرد:  
 - ((در حقیقت او را دوست  
 میداشتم)) آن گاه خود را مشغول  
 مطالعه کتاب نمود، بعد از مرور  
 دوسه صفحه ناگهان از بین کتاب  
 یک مکتوب بیرون افتاد که به نام  
 او نوشته شده بود، با تعجب  
 آن را باز کرد، در نامه ((تیبور))  
 به عشق خود اعتراف کرده و از او  
 خواستگاری نموده بود، در اخیر  
 نامه چنین نوشته بود:  
 ((... اگرین اشتباه میکنم و  
 شما مرد دیگری را دوست دارید  
 در آن صورت حاضر انتظار بکنم  
 این انتظار هر قدر طول بکشد،  
 من خسته نخواهم شد، حتی تا  
 پایان عمر، در آینه قلبم د یگر  
 هیچ چیزی بازتاب نخواهد

داشت جز موهایی نهاری رنگه...  
 چشمان آبی، اندام باریک و د -  
 خترانه و دستهای ظریف و قشنگ  
 شما، این تصویر برای ابد در قلب  
 من باقی خواهد ماند و اگر شما بعد  
 از بیست سال یا چهل سال هم مرا  
 ببخواید، باز هم من در انتظار  
 شما خواهم بود فقط یک حرف شما  
 کافیت...))  
 الیزابت د قایق زیادی را حسیع  
 به این راه محیب قسمت و سر نوشت  
 فکر کرد، آن وقت در جستجوی  
 او در (تیبور) افتاد و بعد از آن که  
 آن را یافت، مقدمه این چند واژه را  
 به وی نوشت:  
 ((من شما را دوست دارم و شما احتیاج  
 دارید... الیزابت))  
 پس از آن روز (تیبور) بی -  
 بود ایست آمد، او د یگر آن جوان  
 در حالتی وریا نبود، بل بی تردید  
 چهل و چهار ساله و متین و خیلی  
 قشنگ با حرکات سرشار از زنده می  
 پوست نهاری رنگه افتاب سوخته  
 و اندام باریک در مقابل او ظاهر  
 گردید...  
 آنان هیچ کلمه بی از گذشت  
 یاد نکردند، الیزابت در حالت  
 میکشید که اعتراف کند در آن وقت  
 کتاب هدیه او را حتی باز هم نگذره  
 بود... مرد نیز از یاد او بی -  
 سال های سپری شده و خاطرات  
 گذشته خود داری کرد، از آن روز  
 به بعد تیبور، هفته بی یک بار  
 به او ایست می آمد، هنگامیکه  
 خزان فرار میزد، آنان به تپا -  
 سینما و کسرت می رفتند... انسان  
 همواره هر سه آن ها را با هم یک  
 حامد میدید...  
 ((الیزابت، دخترش و تیبور))...  
 یک روز (تیبور) به الیزابت  
 گفت که:  
 ((میخواهم چند دقیقه تنها  
 باشم صحبت تمام...))  
 قلب الیزابت از هیجان زیاد  
 به تپش درآمد او همان لحظه  
 تصمیم گرفت که این بارید و ن توقف  
 در خواست او را بپذیرد... سر  
 انجام می توانست زن مردی شود  
 که او را از صمیم قلب دوست  
 میداشت، هنگامیکه نتها شد  
 در حالیکه مرد در ستان او را گرفت  
 با ملایمت گفت:  
 ((من میخواهم یک موضوع  
 مهم را با شما در میان بگذارم...  
 من عاشق دختر شما هستم و مس  
 خواهم با او ازدواج کنم... او  
 نیز مراد دوست میدارد... در راه

تفاوت من و سال نیز با هم به  
 توافق رسیده ایم، امیدوارم که  
 شما با این وصلت، رضایت داشته باشید...))  
 از لحظه اول تمام اشیا بر روبرو  
 چشمان الیزابت به جین درآمد و  
 نزدیک بود تعادل خود را از -  
 دست بدهد، و از این که سر -  
 نوشت یکبار دیگر او چنین با وی  
 بی نمود، بود، خیلی متاثر شد...  
 اما به زودی جلوا احساسات خود  
 را گرفت... بدون کدام حرمان  
 جای خود بلند شد و نامه بی را که  
 (تیبور) چندین سال پیش بر او  
 پیش نوشته بود و هنوز آن را در روک  
 سیز تحریر خود با احتیاط نگاه مید -  
 اشت، آورد و به دستش داد...  
 گفت:  
 ((آخرین مطروحه نامه را شما  
 او را بلند بخوانید...))  
 مرد آن را با آواز بلند خواند  
 و در حالیکه با سر خود اشاره مثبت  
 میداد، اظهار کرد:  
 - بلی همین تپا است...  
 نهاری رنگه، چشمان آبی رنگه  
 اندام باریک و خترانه و دست  
 های ظریف و قشنگ... این همه  
 کلی صفات ((ایوا)) است...  
 ((ایوا)) امروز همچنان زیبا  
 است که شما در آن وقت بودید...  
 من عاشق دیوانه و ار این تصویر  
 در خترانه است و تا به امروز به او -  
 وفادار مانده ام شما با او و مباره  
 به من مراجعه میکنید، میفهمید  
 چی میگویم...  
 الیزابت سکوت کرد، در حالیکه  
 داشت در چشمانش حلقه زده بود  
 با مسج داد:  
 ((من شما را خیلی دوست  
 میداشتم تیبور...))  
 احساسی که من نسبت به شما  
 داشتم، بیشتر احساس مادری بود  
 شما آن قدر رجالتی و محروفتی  
 بودید و به کمک احتیاج داشتید  
 که انسان مجبور بود شما را دوست  
 داشته باشد و در عرق روح خود  
 به شما مانند پدر خود نگاه میکردم  
 و اینک می بینم که سر نوشت نیز  
 چیز دیگری نمیخواهد... من (ایوا)  
 را برستش میکنم، و برای او نیز  
 چنین احساس دارم، هر چه با هم  
 خوشبخت باشید...  
 آن گاه دست خود را بالای دست  
 او گذاشته، گفت:  
 صرف ((عاشقان و فاداران)) -  
 پیدا نمیشوند، بل (مادران فدا  
 کار)) نیز وجود دارند...  
 21

# ازایبجا

# ازایبجا

## ابوعلی سینای بدخجی انقلاب در عطریات

### رستورانی یا پنجمین هزار گونه غذا

آمرستوران تومغناکای که رستورانش زینوسف چند ساختمان و در چار هکتار زمین در نزدیکی یکی از میدانهای هوایی بانکوک به نام د ونهونیک موقعیت دارد میخوردند بالایی نویسنده کتاب ریکارد های (Guinness) اعتراض میکرد. نو - پسندیدند یاد شد به وجود آن که رستوران نامبرد مرا از جمله بزرگترین بهترین رستوران هادرجهان خوانده، ولی صرف نم هکتار از زمینی را که رستوران در آن واقع است کم گفته و از پارک برای جا بجا شدن ۱۶۰ متری یاد آوری نمود. دست رستوران، هزارها پیش خدمت بابت های تأیید ار، برای هما - نداری در حرکتند، معمانان غذا و نوشابه های مورد نظر خود را از راه بلندگو فرمایش داد که در کامپیوتر ثبت و به زودترین وقت حاضر میگردد، مینوی رستوران - پنج هزار نوع غذا تقدیم مینماید.



ها و حفریات موجود بود. اند - به گونه مثال آرایش سرزبان باگسل هایبکه به صورت دقیق بوی خوش نپرداشته اند، قابل دقت است. واژه پرفوم (Par Fum) اساس لاتینی داشته و از اصطلاح پرفوم (Par Fumum) بوجود آمده، که به معنی قریب بوی خوش به خدایان از طریق دود کردن نباتات، زنده جانها بقیه در صفحه (۱۰۱)

با بد ریاره ی عطریات را می توانیم با جمله ای آشنایی بیافانیم یعنی در روع باستان ... شاید چنین آغازی که سنتشکاف دقیق نباشد، زیاد رجامه ای اشتراکی اولیه انسان به خوشبویی توجه میکرد. گویای گفته، ما نقش های نخستینی اند که ده ها هزار سال پیش در شماره



## جایزه راستگویی

بگویند، حتی ناسزا. من نمی توانستم و نمی توانم جز راست بگویم، در خانواده ام به من آموخته اند که دروغ بد است. من جز راستگویی نمی دانم. بدین سان که این (روستازاده احمدی) - از دید صمیمی تر - یارانش در تیم - برنده جایزه بزرگ فیفا شد، او تصمیم دارد، که با این پول یک فروشگاه ورزشی بخرد و هر سال با سود آن، به هنگام جشنهای کرمس، بچه های تعهدست بی یاور را به باشگاهش دعوت کند و از آنها بخواهد برای به عمل آورد.

جایزه فیفا در سال ۱۹۸۲ به تیم اسکاتلندی دادند. تا پیشند تعلق گرفته بود.

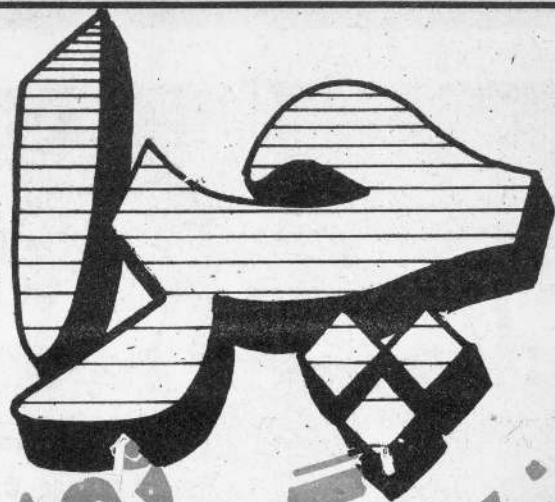
قطعا وارد دروازه تیمش شده با مهارت و ظرافت خاصی، توپ را با دست از کنار دروازه گذراند. کار او چنان هنرمندانه بود که در او اصلا متوجه نشد و فقط اعلام گلزنگ کرد. گلنی ها که جملگی در این گونه ظریف کاریها استاد اند (بعد از اعتراض کردند، داور نیز بازنمسی رفت اما سرانجام در برابر اصرار آنان، آوردن توپ را فرمودند و واقعبیت را از او جویا شد.

((... چون اصلا بلد نیستیم دروغ بگویم، بی درنگ حقیقت را بگویم))

همه به او اعتراض کردند (همبازی ها و بسیاری از طرفداران تیم وورد برمن). ((... بگذارد هر چه می خواهند

جایزه نخست فد را سهون بین - المللی فوتبال (فیفا) در سال ۱۹۸۹ به فرانک آوردن توپ از تیم المانی (ورد برمن) تعلق گرفت. فیفا این جایزه ۵۰۰۰۰ فرانکی (فرانک سوئیس) را از سال ۱۹۸۲ برای بازیگران و تیمهای کماخلاق ورزشی را در میدانهای مسابقه زهر پاشی گذارند، منظور کرده است. در واقع این پول، ((جام اخلاقی)) است که نصیب ((جوانمردان)) می شود.

آوردن توپ در درجهان بدیدار کان - ورد برمن، از سابقه های فوتبال قهرمانی باشگاه های المان قد رال بودند سلیگا - مرتکب خطای پنهانی شد، او روی یکی از هجوم های گلن، در شرایطی که توپ



# بدون دروغ

ترجمه از رها تاپ

# زنده‌گی همیشه بود؟

هر د روغ خود میتواند به متاسفه مو فقیقی برایش عرضاند ل نماید بدین معنی که :

هر که با غیر حقیقت گوی هائی خود خوب به جلو برود همیشه به دروغگویی خواهد پرداخت و این کار غالباً آسان و سهل نیز است اما هرگاه افشاگر در بهه دشواری های رویه خواهد شد دروغگویی رابطه انسان را در مقایسه با این نظم فراموشکاری و بی وفایی به عهد و پیمان زیاد تر کند و نشان میزند اما تا کسون نیاموخته ایم که در برابر دروغ چی واکنش از خود نشان دهیم از هر دو روشگو انتظار هرگونه زشتی بقیه در صفحه (۱۶)

دست آورده است اما وی قواعد ضیقی را جلو قرار میدهد چنان چه اگر کسی این پرسش را که (( حال شما چطور است؟ )) فقط با (( تشکر )) و یا (( خوب )) پاسخ دهد میتواند دروغ گفته باشد پس ما هوشیارانه و آگاهانه به همدیگر دروغ میگویم تا از شناختن دوری خود به خاطر قرار داشتن در مرکز توجه دیگران دوری جسته باشیم و در فرجا

میز قصابی مصروف کار بد شد از آب به دربی آید قهرمان جوانان در کشتی گیری در چارده سالگی فقط کاندید در کس از ساقیات بود و پس و سرانجام سیروس سیاحت دور دنیا وی نیز جز سفر کوتاهی در داخل کشور چیز دیگری نبوده است

درین جایا کسی سروکار درسم که عاد تا غالباً به دروغ گویی میپردازد این موضوع ما را تکان داده و بیدار میسازد پس ازین به هجرت قصه های همچنان انگیز فقط با نرخی گوش گوش فراخواهیم داد چه یک پنجم آنچه میگوید قرین به حقیقت است و پس ولی در واقعیت حادثه زشتی اتفاق نیفتاده خوب او بیشتر مانه مبالغه نموده است اما در این میان کسی از وی متضرر نگردد و از کسی چیزی را به یغما نبرد است هر یک ما جای نیز به مبالغه برداختیم چه با مبالغه خوشایند تر است حتی (فریاد) یک قرن پیش ادعا نموده که یک اندازه کم جنون در انسانها عادی است محققین انگلیس به این نظرند که در حدود ۲۰۰ دروغ در روز معمولی به شمار می آید

داکتر جان نیکولسون دانشمند دانشگاه لندن از پژوهش های بی کلامه نتیجه یاد شده رابسه

چرا بدون دروغ نمیتوان زیست؟ بدین معنی که در همین زودی هانمانندگی می سازمان بزرگ تجار تی را برای تمام کشور عهده دار میگردند در چهارده ساله می قهرمان جوانان در کشتی گیری بودم در هیجده ساله می سیروس سیاحت گرداگرد جهان را پشت سر گذاشته ام چی شخص جالبی قسمت بیخ تن را در ریزاکت و تجربه نصیب شده است از انامیبل نامدار خوبی است همچنان اندام متناسب سیورس و دل پسندی داشته فعال شوخ ظریف و سخی نیز می باشد در اطراف او کاف همجو آتای با صفات عالی به ندرت دیده میشود افتخار آشنایی و براداری اما پس از آن اتفاق می افتد او افشامی شود یکبار دوبار بیشتر افشامی شود

آن بدر که عکاس مشهور است در صحبت با یکی از آشنایان ناگهان به نقش مشهوری بدل میگردد (مهم نیست هر دو تقریباً در همین موقف قرار دارند) آن دوست فقط یک قصاب ساده در فروشگاه هس که چندین پیش در آن جا عقب



# آنجا که ما زیسته ایم فقط موسیقی و آواز بود



و در هیچ که روی صفحه تلویزیون  
پایست یا اگر هست، در هر دو  
سال یک بار...  
مانند هر پیشگام، نخست  
در باره استاد او پرسیدم، زیرا  
میگفتم میاد که گل خود رو باشد  
وی استادی داشت و نزد کسی  
زانو زده بود شاید (گتر) گذا-  
شته بود (یا نه) به دست  
بسته بود و استاد او، هماهنگه  
(کاکاپین) بود کسی که در وقت  
خود خوب درخشید، و برای هنر  
موسیقی زحمت کثیف مدت چهل  
سال در بخش موسیقی خدمت  
کرد و افتخارات زیادی از خارج  
و داخل کشور کاپی کرد.

از سلطان هماهنگه میپرسم:  
X چرا روی صفحه تلویزیون  
نیده نمیشود؟  
- ... نمیدانم این را -  
باید از مسئولان موسیقی  
تلویزیون پرسید، ولی سیاست  
از دستمانی که در بخش خوشی  
شان از مایه میکنند.  
X پس چند بار چه آهنگه  
در رادیو تلویزیون دارید؟  
- در تلویزیون ۱۶ بار چه  
دارم که ۶ بار چه نشر نشده  
و از سرنوشت شباتی آگاهم  
ندانم.  
X در عروس ها بیشتر کند  
آهنگه ها را از شما میخواهند

او زاده خرابات است.  
با خراباتیان زیسته و از همان  
روزهای نخست، چشمانش  
بر روی آلات موسیقی لغزید.  
و نوای روان سخن موسیقی هر لحظه  
در گوش هایش طنین افکند.  
وتارو بود وجودش را به ارتعاش  
آورده است، موسیقی مانند  
خون در رگهای جانش دوید  
و همه زنده کن او موسیقی شده  
است...  
لذا نخست در برنامه های  
عنری مکتب خود حصه گرفت  
و پس دست همکاری او به مکتب  
دیگری نیز دراز شد. در همان  
آغاز مصاحبه از خرابیات سخن  
راند و گفت:  
- آن جا که ما زیسته ایم،  
فقط موسیقی و آواز بوده است.  
و این خراباتی و خرابیات نشین  
(سلطان هماهنگه) آواز خوان  
خوب صد ایست که همیشه محافل  
عروس دوستان را گرم میبخشد

تا برایشان بخوانید؟  
- همیشه آهنگه های که توسط  
کاکاپ حاجی هماهنگه خوانده  
شده بود.  
X در محافل که شما میخوانید،  
اگر جنس زمخت زیاد باشد،  
بدرتر میخوانید و با جنس لطیف؟  
- شما به تارهای قلبم  
انگشت گذاشتید، معلوم دار  
و فتن که جنس لطیف بیشتر باشد.  
خوبتر و با احساس تر و سوز تر  
میخوانم.  
X به نظر شما آواز خوان  
شدن آسان است؟  
- نه، آسان به هیچ وجه  
نیست، ولی ما خود موسیقی  
را آسان جلوه دادیم، هم تصنیف  
ساختیم، هم کمپوز کردیم و هم  
خواندیم.  
X پس درباره دست یافتن  
به شهرت چی میگویید؟  
- به آن میشود هم آسان  
و هم مشکل دست یافت، و فتن  
عمرش چند آواز خوان محدود  
روی صفحه تلویزیون دیده شوند  
ولی آهنگه های شماری در هر دو  
سال یک بار نشر شود، معلوم دار  
که به شهرت رسیدن برای کسانی  
که از یاد کردن نام آن ها  
میگذرم، آسان و برای شماری  
چون من دشوار است.  
X جن گونه یک هنرمند باعث

میشود تا موسیقی را به ابتدال  
بکشاند؟  
- همان سخن بیشتر را تکرار  
میکم که وقتی هنرمند گل خود رو  
باشد، خود تصنیف بسازد، خود  
کمپوزیتور باشد، صبح بسازد  
و شب خودش بخواند، معلوم دار  
که موسیقی به ابتدال کشانده  
میشود و ویژه اگر آواز خوان  
خود خداهن، کاپی خوانی و تقلید  
از آواز دیگران را نیز منحصر  
چاشنی به سخنان بالا بنمیزاید.  
X آیا در موسیقی ما ابتدال  
وجود دارد؟  
- یا تا سف که در موسیقی  
ما ابتدال وجود دارد و این بیشتر  
توسط آنانی که قدرت تصنیف  
موسیقی خوب را از موسیقی بد  
ندارند، رواج داده میشود.  
X پس راه بیرون رفتن از این  
برایم کدام است؟  
- ایجاد کورس های موسیقی  
در سطح عامه و شاخص ساختن  
مصنوعی تحت عنوان موسیقی  
در همه مکتب یا تا سف که در این  
اواخر برای عبود و انکشاف مو-  
سیقی، کمتر کار صورت گرفته است.  
آهنگه های اصیل فولکلوریک  
انفان در کشورهای همسایه،  
جان میباید. بالای آن ها کار  
میشود و به بهترین وجه اجرا  
میکردند، به گونه مثال آهنگه  
(مرغ لکم) از اسمعیل چار بکارس

## گفتگوی با سلطان هماهنگه

که در ایران با زست خاص هنری  
(من آمده ام) اجرا میگردد که  
آهنگه سال میشود و همین  
آهنگه در هند توسط دست  
اندر کاران موسیقی با نیهای  
ویژه بی به نام (دل کویا کویا)  
اجرا میشود در حالیکه این  
افتخارات را باید هنرمندان  
خود ما میداشتند.  
ما به نام ریاست موسیقی  
بود چه پرسونل دارم و تا تا سف  
که در فنا بخشیدن وزن  
نگهداشتن و ارتقای موسیقی  
فولکلوریک افغانی تاکنون  
گامی برنداشته اند.  
در بخش موسیقی فولکلوریک  
حاجی هماهنگه زیاد زحمت  
کشیده و ابتکاراتی هم کرده  
است، ولی چون قدر نگردید  
و تشویق نشد، اکنون در کانداری  
میکند.  
X کدام عناصریک آهنگه  
خوب را میسازد؟  
- ابتکار، هم موسیقی،  
حجره مستعد و تصنیف خوب.  
X و سرانجام، حرف آخرتان  
چیست؟  
- حرف آخر من گله از شعرا  
ژورنالیست ها است چه با هنر  
ندان خرابیات، نه تلویزیون  
همکاری دارد نه اتحادیه  
هنرمندان و نه کسی غرض  
مصاحبه نزد ما می آید...  
۲۵

زباله سالم سرو له پوره جهونه ده .  
 د سالم کورنيزو نه د ورو له سره ي  
 نه د دي په لړه ساتنه کي سره  
 پراته يو . زوږيز شاوخوا نولس  
 او لوي کلي هم شته . نوم ي ټولني  
 چې په بزگراښووي او لکي ده له  
 زياتي ليدل کيږي . ليدل کيږي  
 هم شته چې په د دي کلاښو کس  
 اکوزمپل اراوسخي ، مابله ي .  
 نور ي کلاښ پوښل سوړه نوره ي  
 برزي دي ، د ورو له سره نه د دي  
 د دي عاښ ي اوبه ي هره لويه  
 ده . د دي يانه واکلاښو د دي  
 علاقي په ښايسته کي پوره انسر  
 کړي دي . لسني خلک د يانه ورتو  
 مخ يانجي لري . چې په اوبه کي  
 خلک د ورتو سموري لاند ي کښي  
 او د اوبه ي د تارو له سره د ورتو  
 عاښونه پياکوي . د لويو کلاښو  
 منځي چې په زښتله اوسوي او هر  
 لري ، د دي د کورونځي ته لويه  
 لور چنارونه ولاړ دي ، اچي پخ  
 او لکني سجد پوښه ي د دي عاښ  
 خلک د اوبه ي په موسم کي ارا  
 کوي . د هره يانه ي منځي تعد ورتو  
 سمورو ته چې د دي پور شکل لري



ولسم اړمهله ي ښايسته ولاړ ونيکه  
 ده زه او (( سالم )) سرو همبولس  
 يو . سالم له پيښه جوان د دي .  
 بزاي پوره وڼه لري له پوره . ښه خوږي  
 خښتې د دي . ښه جواني خلد اي  
 ورکړه په په کلي کورکي په سمنځي  
 له واه ي مارشهور ي ژوند ي هم  
 يد نه د دي هغه اوبه ي ښه ده .  
 له سرو سلنه يال انسان د دي د کور  
 د روازي ي د خپلوانو د ستانسو  
 په مخ خلاصه ده . او د پوره پيس  
 مېلمونه هميشه نوزده ، او پلار  
 ي ورته پوره واک اختيار ورکړي  
 دي . هېڅ کله ي چاته ورتو لږي  
 نه د دي تر پوره ي د پوره په زباښه  
 دي خوښه ده ، علاوه په د دي جسه  
 وني ي ښه سموري لري ، ښا و  
 خواته ي ويا له جوړه کړي ده او  
 د پوره هميشه ارياشي وي . د دي پوري  
 شاوخوا ي ښايسته گلان کرلسي  
 دي . مانيزگر گل ي هم کرلي دي .  
 چې لمر ليدو وته نوز ي نشي ، نو  
 د دي خولې هم خندا ته خلاصه  
 شي او د سالم په شان خلکو ته  
 خاندني . د پوره ي د کورن جوړوږي  
 بڼه لري جوړه کړه په د دي ي  
 بڼه لري

لکونکي سيد احمد الله حسيني

# د ورو له سره

د لکي زياته بېل ، بېل ساتيږه  
 لري چې د ورو په ښاخوکي د ورو  
 پخو د ياره راټوکي ، اچولې د دي  
 اړخيل ماشومان په کي د ارام  
 پستو ته سپاري . په د وروکي د هر  
 چا خپل و خپل خاڼو په معلوم  
 دي ، هېڅوک ولاړ د دي ، اچي  
 نه لري . د دي پوره اخير ته هر چا  
 اخوند يه ، پوره نوښت لري ده .  
 او زياته زيات د دي جوړ کړي دي .  
 چې توان زيات د دي پوره پسته  
 پاملرنه ورته کوي ، چې د ورو په  
 موسم کي زوږي ( لاند ي ) وکړي  
 او زوي پوري اوبه و تير کړي ، ښه  
 هره د پوره کي جوانان سپين پوښي  
 سپين سوري ، تير سوري ، پوښي ،  
 چينگي ، لږي ، لږي ، د دي په  
 دي د پور يانو ورتو زيات مسميت  
 ليدل کيږي او پيښه پوښل زياته  
 ده ، او هېڅ راز عيښ په کي نشته  
 د دي عاښ خلک ازاد دي ، او  
 ازاد مجلونه کوي ، کله پخت د  
 چا دغوا په برخه کي مېلغ ته  
 راوليږي چې ياره او پلازيس  
 غوا ښه ده له پوري شپه ي کوي .  
 بل په نيز کي چې پلاني دنوا پسه  
 اخيستو کي تيروي د دي ښيډي  
 نه کوي ، وگوانه عاښيښ ده ،  
 وا ښه هم وياند ي زيات دي ،  
 د لکه مجلونه ولسي شکل لري .  
 او د ولس په ورو د د سوړ خوږي  
 کوي ، بل سپين زير پوښيښ ته  
 شو او ورته وي ويل : هريښه  
 قسمت خوږ ل کيږي خوږه پسه  
 کړي ، بله په واخلي . خوږه خپل  
 تر کاږي صفت کوي ، چې زياتو  
 کاږي ښه راغلي ده ، خوږ واک  
 زبا د هغه رانو يا ليز سم راغلل  
 د دي جوړه نه لري ، هرڅوک د  
 خپل ، خپل ښي صفت کوي او

خپله خواري ساتي . نومه چمن  
 تنورونه واچول شي د هر چمن  
 له ورو ي د پوري ته راښي ، او لوي  
 لوي د پوري د پوري . پوښلښه  
 سته . سل زياته ده ، پوښي  
 چې له ورو ي د تارو نه راښي  
 او پوښيږي ، پوره راږي اوښه  
 نظر شي راښي ، پوښي پوښي  
 خپلو لويو ته راښي وگوره ، اچي  
 پلا ښه خنگه ښايسته سوري ، سوري  
 له ورو ي پخ کړي د دي ، الماس  
 عرس ته هم کښيږي ، چمن  
 سته په پخه کړي ، خوږي ده ،  
 هرڅوک تر خپلې ولسي پوري  
 پور دي . د دغه عاښ خلک د  
 مها رنه چې د پوره راښي  
 د مار پکر تر لمر غره ، پوري پسه  
 د پورکي همدجال وي ، نارښه  
 جوانان ، پوښي ، سپينه ورتنه  
 د ورتو د ياره پوښي ، او  
 خا ښت مجال خپل لويو  
 پورته واښه راږي ، اوښه  
 خپلو خاڼو ته ښه ساتنه او زونښه  
 کوي اوبه زوږيه ساتلگي پوره  
 ماورد ي ، کله چې د دي د پورته  
 سلنه عاښ معلوم دي ، د لکني  
 مشران وروسته ساتي وي ، له ورو ي  
 په شريکه په خلاصه پنده ورتنه  
 لري . او په قد رغوت وروسته  
 ميله خوښحال رخصتوي ، د دي  
 يانه و د خلکو خوښه د راند نه دي ،  
 او د خپل لور ، د ستر له پياښه  
 دي . هېڅوک د چانغل پياښه  
 نه خوږوي . د چارو په پياښه نه  
 وهل کيږي هېڅوک د چا په مال  
 تيري نه کوي . د شاوخوا مسلکي  
 پورې وهل چمن لري ، هرڅوک

د دي ولسي لور د پياښه او احترام  
 ي کوي او هغه څه چې د ولس د  
 مشرانو له خوا منع شوي ، که پوښي  
 لغت ولسي د چمن په وروکي کول  
 چمن کيږي ، خو د دي عاښ خوږ  
 سره مخه ونيوله شي . جوانان  
 سپين د پوري د پوري نه بلل  
 د پوري ته ښه راښي کوي ، او د ا  
 پخه او راښه ورو او خيز او خيزو  
 او خيزوي . هېڅوک د چا د ښه  
 او راښه نه مانع کيږي . کله کله  
 عيښ سپين سوري پوښي او سپين  
 له پوري د چا له ورو صفت را  
 راخلي . او ورته د سم کورنيسم  
 جوانان لږه کوي ، اولاد ي ياره او  
 که د پلاني لور د پلاني زوي ، ته  
 ورکي سرو چمن غړي ، د ورو ته  
 خد اي ، ښه ښايسته ورتي د دي ،  
 د ورو د ياره ورتي اوبه زونښه  
 لري او پوښل ياند ي پوښي چکه نه  
 دي ، اکثر خپلي ، خښي د همدې  
 مجلونه محمول وي ، چې اخر  
 زښتانه ولسي . په اوبه کي د دي  
 د ورو د پلاني توپخ ساتنه پلا و  
 د پيل ته کي نه وي ، او مانښه  
 چوند او کيف لري . ماښيښ  
 چا پوره ورتو ل شي او لږي ، زنگه  
 چا پيگونه په پوښو کي چمن  
 پيا پيښه د ستارونه پوري اچول  
 شوي وي هره پوره پيښه د مور  
 او پلار او خپلوانو پوښي ته د دي .  
 په د دي د پورکي د چا عاښه  
 وخت او پورکرام وي ، هرڅوک  
 کورنيز کوي چې زما چا ي مجلس  
 ته په ښه توگه ورتي ، خښ پيښل  
 د او کورنيز کوي چې پياښه چا پيښک  
 منظمي وي . د ستارونه ي تر چا  
 کم نه وي . عيښ عيښ لويه چاښو  
 کي لاجي هم واچوي چمن  
 خوښي تر پوره حد ي شي . خو  
 نا د ورو خوږه نه ده ليدل لوياري  
 نه هميشه د سالم دي د پوري ته

خپري د پوري ښايسته خوږ واري  
 زيات کړي دي . خپله هم د پوري  
 منو خاښه دي او اکثر کارونښه  
 په خپله کوي . لنډه ي ، د اچي  
 هر څه د پام بيا په هم د سالم پسه  
 برخه کي کم وي . په کورکي کي ي  
 نور خلک هم صفت کوي او پسته  
 له پوره صفتو نو اريزي . د ورو ي  
 په صفت نه م غړي اوبه پيښان ي  
 د خپلي خښي نه پوښه وايي ، د ا  
 معلومه خپره ده ، چې خوږه چمن  
 د سوري هخالف رياتو ي نوږونه  
 د هغه د پور او پد ښه نصا و  
 کول شي . سالم په کلي کي د  
 هر چا سرو مرسته کوي . د هر چا  
 مړي او ژوند ي پوري سامان  
 مړي ، هېچا ته د پور وروکي پوره  
 نه کوي او لږ خيال لري .  
 ښايسته ي رياتو پوښل لږي  
 عا هر چا ته اقل د دي . څه پيس  
 چې په لاس کي وي چانه ي ښه  
 د پوري . د دغه کچه پور د پور  
 کي ، چې د ده کچه پور د پور  
 سپين سره ابيښي د دي د پور په  
 سرد مطالسي خو ککا پوره پراته  
 دي او زوي د وروکي وروانه ورتي  
 شي هميشه په مطالعه پسر و ت  
 وي . کله چې د ورو ي د پوري  
 ته ورتي او د خپرو او پخت  
 مجلس چمن شي پوښه معلومياتو  
 سوري لري ، د مجلس خلکو ته  
 په خپلو خپرو پوره نمانه وروکلي  
 شي . په پخت کي ي عاښه پخته  
 نه کوي او د پيل خپري ته پور د  
 خوږ نيسي . په د لاس ورتو پور د  
 لاس لوي ، د پوري منظمي او اوس  
 لال خاښه دي او د کورکي زوښه  
 جوړه په سالم پوري اوبه لسري .  
 پايښه ( ۱۰ ) مخ کي

از کتاب ( نظرات زیبایی شناسی  
فلسفی قرن ۲۰ هجری ) اثر  
رابند راناک تاکور

# زیبایی

توجه: استدلاله عدم

مذاهب از قدیم بهرانش را به  
خوشترن داری دعوت میکند و  
انجام بلاغی و شرط اصول بر هفت  
گرا میطلبند ، بسیاری هابه ایست  
که فقیده اند که این شواراست .  
کمال ، خیلی د شوره ، تنها در  
پیدا آر آنان قوی الاراده و سناک  
تربیه انسان امیال ، کلام زیباست  
که به توسن میخورد . از این شیوه  
می توان برای تکامل حسن زیبایی  
شناسی سود برد ، زیرا که هنر  
آن بیات و نقاشی نزد آن مردود  
است .

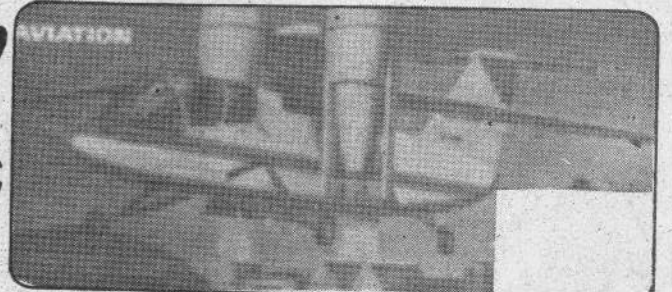
شکی نیست که انکشاف حسن  
زیبایی شناسی ، شرط جدا ایست  
باید به تربیه شخصیت هم آهنگ  
از نورمال و تعداد ل است . زیبایی  
یک چیز ضروریست و درستی نیست .  
نیز کار سهل و ساده می نهند  
بدانگونه که بزرگتر مرق میزند  
شخص میزند ، گیاهان هرگز رادور  
می نهند ، زمین ریاضت میبازد .  
تا با رفتن و بر حاصلش کند ، حسن زیبایی  
نیز ، با یک چنین د شواری بس  
در دست می آید .

در راه حصول زیبایی میتوان به  
ساده کنی همراه شد ، کسی که  
میخواهد به حد کمال برسد ، باید  
موانع را از سر راه خود دور سازد ،  
خود داری خیلی د صیانت نفس را بیاورد .  
این راه خیلی د شوار و طاققت فرجه  
ساست ، اما حصول حسن زیبایی  
شناسی ، ارزنده و درخور قویانی و  
ند آگاریست .



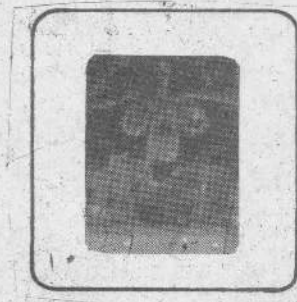


# از چهار گوشه جهان



## طیاره‌های عمودپرواز

که هزینه دو موتور جت است، می توان این را ذکر کرد که به راحتی قادر خواهد بود به طور عمودی فرود آمده و از روی زمین بلند شود، درست مانند هلی کوپتر، با این تفاوت که هلیکوپتر دارای پروانه است. مویج از این نژاد است که طراحان و سازندگان، این طیاره را طوری طراحی کرده اند که موتورهای آن قادر است تغییر وضعیت دهند و طوری که می توانند از حالت افقی تا حالت عمودی قابل کنترل مانند خود طیاره هلیکوپتر، تفاوتی با سایر طیاره ها ندارد. از خصوصیات این طیاره جدیدند:



اخیراً سازمان فضایی امریکا (ناسا) با همکاری کمپنی طیاره سازی (گرومن) و نیروی هوایی امریکا دست به طراحی و ساخت یک نوع طیاره جدید زده اند. از خصوصیات این طیاره جدیدند:

روزنامه نگار و محاسبه گر دنیا، کار- نی را بنویشتن مقالات جنایی در یک روزنامه ایتالیایی شروع کرد. از آن زمان تا کنون روزنامه های اروپایی، سرمناطیات بسیاری را از وی به چاپ رسانده اند. او مولف کتابهای نظیر ((اگر خورشید بمیرد)) (مصاحبه با تاریخ) و ((نامه به کودکان)) که هرگز زنده نشده)) می باشد ((فلاچی)) تایین خود را برای مصاحبه با این انسانهای تاریخ اعلام داشته است: ۱- ۲- آدم و حوا ۳- در قرارداد ان نام ایندو نفر در صدر فهرست صحابه علمیه هیچ تردیدی بخود راه نمی داند. زیرا همه چیز این زوج غیر متعهد شروع گردید. ۴- ال ۵- عیسی مسیح، یهودا و مهم مقدس. ۶- هنگام مصاحبه با یهودا نمی توانست از صحابه بپرسد و مهم با گره بگردد. مطمئن یهودا هم مداری مطالب گفتش را جمع به سرورن داشته است. او مردی باهوش و با فرهنگ بود. تکریمک تاریخ تا حد زیادی ویرا مورد تخطئه قرار داده است. سپس از مهم با گره در ساره نحوه بارش نشی می پرسیدم.

# مصاحبه فالاجی با ۱۸ انسان معروف



نیروی هوایی هیتلر نه تنها هر مانع پیش راه خود را بر سرش گذاشته بلکه از دیدن آثار هنری هم بر او بیزار داشت. من می خواستم از آن ناصرد در باره انچه مجسمه های اتروپ یاش (تندن مانبل امپراطوری روم) که از فلورانس روده بود، سوال کنم. ۱۰- ژاندارک.

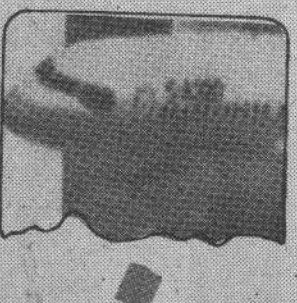
با وجود این اگر من در آن زمانها بودم چگونه می توانستم گفتگو با کسانی چون حضرت سلیمان سراینده، نضرتین سرود ها و آنزن با عیون و ماجرا حوسمرو و به ملکه سبارا نایبده بگویم؟ ۱۳- ۱۴- هیتلر و ناپلئون البته نمی توانست از هیتلر صرف نظر کنم. با اینکه بخوبی می دانم در تاریخ بشریت از آسیا-ری دیگر شریک تر نبود، اما چند چیز برای صورت معا باقی مانده است. مثلاً همجنسبازی او و رابطه اش با او ابروان را اما جدد این مسئله مطرح می شود که آیا بدون صحابه با ناپلئون می توان عادیانه بدیدار هیتلر رفت؟ ناپلئون ریاکار و خونریز، بنم آزادی، برابری و برادری، بدتر من دیکتاتورها و سنگد لترین فاتحان شد. او مانند گورینک (فرمانده

این زن عالم چه مشکلاتی که به خاطر پسرش متحمل نشد اینطور نبود؟ زنکه آخر اینکه اونم دانست فرزندش سنین ۱۲ الی ۲۰ سالگی را در کجا سپری کرد بود. این معما نیست که ... آمل قدامت دارد! ۶- اسکندر کبیر. جرمان اسکندر کبیر را در این فهرست آورده ام؟ کاملاً روشن است، او یک اجنبی بنم معنی و یک فراری از تیمارستان بود. من خواهم از اسکندر روبرو چگونه بدون آنکه گریه افتد آن کار هارا انجام رسانید؟ ۷- ۸- هومر و شکسپیر. هیچ تردیدی در قرارداد ان نلم آنها در لیست خود روانمیس داشتیم. هومر و شکسپیر را همسرا با هم لنین انجیل بسیار دوست دان. بعضی ها می گویند آنها هرگز وجود نداشته اند (سپوز اولی) بنعمین دلیل در صحابه

با آنها از شناسنامه و با سورت ش- جویا می شدم تا حد اقل از وجود شان اطمینان حاصل کنم. ضمناً من توانستم مخفیانه چند سوال هم از روشهای سو- پسنده گی بنمایم. ۹- اسپارتاکوس. البته که مجبور نام اسپارتاکوس را هم بیاورم. همانطوریکه همه بن دانند من در طرف دیگر حصار قرار دارم و همیشه طرف شوخیان و باغیان را گرفته ام. چه تحقیق اسپارتاکوس نیز یکی از بزرگترین مردان همه اعصار بوده است. ۱۰- ال ۱۲- موس، سلیمان و ملکه سیا. چون در صورت نبودن قانسون عدم انجنت هم لزومی پیدا نمی کرد، مجبور بودم بزرگترین قانسون گذارم بنیاعنی موس را. به لست اسافه کم علاوه بر این او انعاما رهبر خوبی بود.

بعضی وقتها طرند از جنیبتش زنان، احساس من کم می آید از ژاندارک صحبت بمان آوردن ژاندارک، الیزابت اول (انگلسا) و کاترین کبیر (روسیه) از معدود زنان هستند که به ما زنان غربی نشان دادند که زنان احق نیستند. هر چند که همه واقفند زنان همچون مردان می نویسند، نقاشی می کنند و در ولتهارا اداره می نمایند، ولی بنظر من رسد کسی به خاطر آورد که در حوضه تناسلی نیز بسیار خوب عمل می کنند و ژاندارک بمانشان با د که هر دختر دهاتی بیسواد من در ویلتم فرماندهی کند. علاوه بر این کلیسا اورا به تیری جوین بست و زنده زند سوزانید. دوست دارم در ساره بقیه در صفحه (۶۰)

## طیاره های کوچک



سازندگان طیاره غار ابران دانته تا تدابیری بیندیشند نتوانند به این مشکل فلیسه بنده. بنابر این شمارا ه کی به نظر آن ها رسیده اینست که بتوانند طیاره غار ابران کبیرو سیکتر سازند. از طرف آنان توانسته اند موتورها را با تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که با سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشند. به علاوه با کوچکتر شدن طیاره های مسافری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که از نظر اقتصادی

سرای خطوط هوایی حیاز اهمیت است. کمپنی سازنده ارباس سری جدیدی از این طیاره را به نام (D) (۱۴۶) ساخته که دارای چهار موتور توربو پورن می باشد. این طیاره می تواند صد مسافر را حمل کند و در میدان های کوچک نیز به راحتی فرود آمده و بلند شود. موتورهای آن با وجود اینکه قدرت خوبی دارند کم صدا می باشند. ونسبت سوخت بنظن این طیاره که دارای چهار موتور است، از سایر طیاره های مشابه که دو موتور دارند معراتب کمتر است.

این در حالی است که کمپنی ((پیریتیش انرو اسپیس)) یک مدل از این گونه طیاره های سیک و جمع و جور را به نام ((D) (۱۴۶)) ساخته که دارای چهار موتور توربو پورن می باشد. این طیاره می تواند صد مسافر را حمل کند و در میدان های کوچک نیز به راحتی فرود آمده و بلند شود. موتورهای آن با وجود اینکه قدرت خوبی دارند کم صدا می باشند. ونسبت سوخت بنظن این طیاره که دارای چهار موتور است، از سایر طیاره های مشابه که دو موتور دارند معراتب کمتر است.

## ساعت همه کاره



ساعتی که یکی از سازندگان اروپایی آن را به بازار عرضه نموده دارای مزایای زیر می باشد: - در آن واحد پنج عمل را انجام میدهد. - دقایق و ثانیه هارا با دقت زیاد نشان می دهد و در هر سنج ماه یکبار امکان دارد که در ثانیه های آن خللی ایجاد گردد. - بوسیله یک بطری مخصوص می

# میلیاردر های پاکستانی

یک نشریه رسمی منتشر شده در اسلام آباد پاکستان قائل نمود که هم اکنون تعداد ۲۰۱۶ - میلیاردر در پاکستان وجود دارند که ۱۳۲۷ نفر آنها در دوره فرمانروایی جنرال ضیا الحسن به میلیاردری رسیده اند در این نشریه که از طرف بانک مرکزی پاکستان منتشر شده آمده است که در اثنی هریک از ۱۹ میلیاردر که در سال ۱۹۷۱ وجود داشتند از بعد میلون تا یک میلیارد رفته رفته بوده است البته این آمار شامل آن دسته که در بانک های خارج حساب ویژه دارند، نمیگردد.



# چگونه جلوی پیری را بگیریم

ترجمه ستادک

بهرامون دوران پیری که با تبحر -  
رب سروکار داشته اند ، قرار  
دارد . مهمترین همه اینست که  
این حیوانات از دست حیوانات  
خونگم اند زیرا درین که گو ری  
انسان نیز شامل است .

شاید پرسیده شود که چرا  
کارشناسان پدیده های دوران  
پیری تحقیقاتی را که از تجارب  
روی حیوانات به دست آمده به  
انسانها منتقل نمی سازند .  
در مورد آنچه که به ساحه  
علمی وجهه های تطبیقی ارتباط  
میگیرد ، احتیاط لازم به کار برده  
میشود . دلایل قوی وجود دارد  
نخست ، لازمست تا مصرف واقعی  
دست یافتن به یک زنده گی طولی  
لانی را بررسی کرد . مهمترین همه  
در اینجاست تنها سوال تعداد  
اضافی سالها مطرح است بل که  
هم چنان این کیفیت زنده گی  
است که باید بررسی و محاسبه  
شود . به منظور تعیین و تثبیت  
مصرف تجدید (بالقوه) ارگانیزم  
تحلیل کامل هر آنچه که در بدن  
پرونده اتفاق می افتد ، باید به  
صورت بگیرد ، اینست آنچه که  
در حال حاضر انجام می پذیرد .  
ثانیاً اکثریت این مواد طولانی  
ساختن عمر بالای حیوانات -  
دارای عمر کم ازما پیش گردیده  
است ، نتیجه چنین میشود که  
دوام تاثر حاصله در دوره -  
حیاتی نسبتاً طولانی انسان  
چگونه خواهد بود ، هم چنان  
علاوه بر تفاوت های بیولوژیکی ،  
حیوانات تفاوت های اجتماعی  
و شرایط رشد مشخص خودشان  
را دارند که خیلی حایز اهمیت  
است ، ثالثاً ، مواد کلد سازی -  
دوران سالخوردگی حتی در  
تجارب صرف در موارد استفاده  
نمده اند موثر اند ، در حالیکه  
در موارد حیواناتی که تجارب  
روی آنها در لابراتوار صورت

افزایش اساسی در دوره حیاتی  
انسان همانا از میان برداشته  
و عبور از موانع خاص است . تخمین  
پوتانسیل انسانی نباید خیلی  
خوشبینانه یا کاملاً بدبینانه  
صورت بگیرد .  
در اوایل دهه ۶۰ یک سازمان  
پژوهشی ایالات متحده امریکا  
پیشینی کرد که در حوالی نیمه  
دهه ۶۰ دوره عمر انسانی را -  
میتوان تا (۵۰) سال تعدیل  
کرد . از کجا میتوان چنین پیشی  
بینی امیدوارکننده می کرد ؟  
شکستن قانون ژنتیک کشفی  
میکانیزم وراثت و سنتز پروتئین  
و گامهای اولیه در آنجیوسری  
ژنتیک و افعال از جمله واقعات  
انقلابی به شمار میرفت . همه  
اینها به تجدید نظر در اینها  
خود پرونده های زنده گی به  
شعول سالخوردگی انجامید .  
در همین حال ، این پیشرفتها  
احساسی خیراند پشانه می رانید  
شکل خوشبینی افراطی و گاهی  
هم امیدواری ها و توقعات بیپایه  
ریدی را در باره کسب خوشی های  
آینده ایجاد کرد . هرچند ،  
چنین دریافتی اند که سالخورده  
ده گی به هیچ موروثی خاصی  
یا (ژن انتحاری) که مفیده  
داشتند در کام لحظه خاصی  
فعال میشود و موجب تهاشی  
زنده گی میگردد ، ارتباط ندارند .  
ما به تا سف است زیرا اگر  
دانشمندان واقعا به مطالعه

عمر داشت . حضرت نوح (ع)  
(۹۰) سال و میتوزیلا (۹۱۱) -  
سال مرگ کرد . طب معروف قدیم  
در باره اینکه دوره حیاتی  
انسان چگونه میتواند باشد ،  
نظریه واند پشه های خودش را  
دارد . در قرن (۱۹) پاراسلیسکا  
تصور میکرد که انسان تا (۶۰) -  
سال زنده گی کرده میتواند در  
قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر  
این بود که سرحد بالایی میتواند  
(۲۰۰) سال باشد . در قرن  
بیستم میشنیکوف و بوگولتیس -  
نوشتند که دوره حیاتی انسان  
میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال  
باشد . ملاحظه کنید که هرچه  
به زمان مایزد بیکتر شویم ، رقم نیز  
باین می آید .  
شاید حداقل آخرین رقم  
جنبه ریالیستیک داشته باشد ؟  
بد بختانه ، نه تا هنوز .  
از آغاز سده جاری تا کنون  
دوره حیاتی متوسط در کشور  
های صنعتی از (۲۰) تا (۳۰)

عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -  
رویاها و آرزوهای پراک به  
جهوتولوژی (پژوهش های علمی  
دوران سالخوردگی) ارتباط  
دارد ، این چنین میتوان جمع  
بندی و خلاصه کرد که هیچکس  
نمیخواهد پیر باشد ولی هرکس  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -  
عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -

از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در  
کشورهای صنعتی ۲-۳ سال بالا رفته است

در شناخت ظهور دوران سال -  
خورده گی و رابطه بین کهن -  
سالی و بیماریها غیر ممکن است .  
تجارب در زمینه طولانی تر  
ساختن عمر حیوانات نشان داده  
است که بیماری های معمول در  
دوران بعدی حیات به سراغ  
انها می آید . این مرا پندار  
معتقد ساخت که کاستن سرعت  
سالخوردگی مهمترین طریقه  
اساسی جلوگیری از بیماریهاست  
و این نتیجه گیری است که به  
عقیده من اساسی برای طب  
آینده خواهد شد .  
و درباره حال چه ؟  
دانشمندان به مدارک اساسی  
دست یافته اند که حیا عرا  
در واقعیت میتوان طولانی تر  
ساخت . حتی گروه تازه مواد از  
قبیل مواد کلد سازی دوران سال -  
خورده گی عرض اندام کرده اند .  
اکنون مواد یک دوره عمر حیوا -  
نات خونگم را بین (۲۰) تا صد  
فیمده افزایش میدهد در دسترس  
متخصصین کاهش های علمی

سال بالا رفته است و این ناشی  
از کاهشانی مرگ و میر نوزادان ،  
کاهش وقایع بیماری های عفونی  
و تضعیف عوامل ناگوار دیگر است .  
اکنون رشد در همه جا  
متوقف است . این نمایانگر  
آنست که علی الرغم تمام پیروزی  
های طب در حدود تاریخ نبسته  
شده ، دوره حیات انسانی از  
لحاظ بیولوژیکی بدون تغییر  
باقی مانده است . دوره حیاتی  
منحصربه فرد بعضی از افراد یک  
تا (۱۲۰) و بالاتر از آن بوده  
به عنوان یک استثنا باقی مانده  
است تا یک قاعده حتی اگر مرگ  
و میر ناشی از تومورهای خبیث  
و بیماریهای قلبی و مجاری خون  
کاهش یافته طول منبر  
انسان بازم به صورت مشخصی  
آنچه که هست باقی میماند و  
در دوره حیاتی متوسط طبق نظر  
کارشناسان بیش از ۸۰ سال  
افزایش به عمل نمی آید . از -  
همهجا ست که چرا پگانه راه

عمر داشت . حضرت نوح (ع)  
(۹۰) سال و میتوزیلا (۹۱۱) -  
سال مرگ کرد . طب معروف قدیم  
در باره اینکه دوره حیاتی  
انسان چگونه میتواند باشد ،  
نظریه واند پشه های خودش را  
دارد . در قرن (۱۹) پاراسلیسکا  
تصور میکرد که انسان تا (۶۰) -  
سال زنده گی کرده میتواند در  
قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر  
این بود که سرحد بالایی میتواند  
(۲۰۰) سال باشد . در قرن  
بیستم میشنیکوف و بوگولتیس -  
نوشتند که دوره حیاتی انسان  
میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال  
باشد . ملاحظه کنید که هرچه  
به زمان مایزد بیکتر شویم ، رقم نیز  
باین می آید .  
شاید حداقل آخرین رقم  
جنبه ریالیستیک داشته باشد ؟  
بد بختانه ، نه تا هنوز .  
از آغاز سده جاری تا کنون  
دوره حیاتی متوسط در کشور  
های صنعتی از (۲۰) تا (۳۰)

عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -

عمر داشت . حضرت نوح (ع)  
(۹۰) سال و میتوزیلا (۹۱۱) -  
سال مرگ کرد . طب معروف قدیم  
در باره اینکه دوره حیاتی  
انسان چگونه میتواند باشد ،  
نظریه واند پشه های خودش را  
دارد . در قرن (۱۹) پاراسلیسکا  
تصور میکرد که انسان تا (۶۰) -  
سال زنده گی کرده میتواند در  
قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر  
این بود که سرحد بالایی میتواند  
(۲۰۰) سال باشد . در قرن  
بیستم میشنیکوف و بوگولتیس -  
نوشتند که دوره حیاتی انسان  
میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال  
باشد . ملاحظه کنید که هرچه  
به زمان مایزد بیکتر شویم ، رقم نیز  
باین می آید .  
شاید حداقل آخرین رقم  
جنبه ریالیستیک داشته باشد ؟  
بد بختانه ، نه تا هنوز .  
از آغاز سده جاری تا کنون  
دوره حیاتی متوسط در کشور  
های صنعتی از (۲۰) تا (۳۰)

عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -

عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -

عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -

عمر داشت . حضرت نوح (ع)  
(۹۰) سال و میتوزیلا (۹۱۱) -  
سال مرگ کرد . طب معروف قدیم  
در باره اینکه دوره حیاتی  
انسان چگونه میتواند باشد ،  
نظریه واند پشه های خودش را  
دارد . در قرن (۱۹) پاراسلیسکا  
تصور میکرد که انسان تا (۶۰) -  
سال زنده گی کرده میتواند در  
قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر  
این بود که سرحد بالایی میتواند  
(۲۰۰) سال باشد . در قرن  
بیستم میشنیکوف و بوگولتیس -  
نوشتند که دوره حیاتی انسان  
میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال  
باشد . ملاحظه کنید که هرچه  
به زمان مایزد بیکتر شویم ، رقم نیز  
باین می آید .  
شاید حداقل آخرین رقم  
جنبه ریالیستیک داشته باشد ؟  
بد بختانه ، نه تا هنوز .  
از آغاز سده جاری تا کنون  
دوره حیاتی متوسط در کشور  
های صنعتی از (۲۰) تا (۳۰)

عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -

عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -

عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -

عمر داشت . حضرت نوح (ع)  
(۹۰) سال و میتوزیلا (۹۱۱) -  
سال مرگ کرد . طب معروف قدیم  
در باره اینکه دوره حیاتی  
انسان چگونه میتواند باشد ،  
نظریه واند پشه های خودش را  
دارد . در قرن (۱۹) پاراسلیسکا  
تصور میکرد که انسان تا (۶۰) -  
سال زنده گی کرده میتواند در  
قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر  
این بود که سرحد بالایی میتواند  
(۲۰۰) سال باشد . در قرن  
بیستم میشنیکوف و بوگولتیس -  
نوشتند که دوره حیاتی انسان  
میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال  
باشد . ملاحظه کنید که هرچه  
به زمان مایزد بیکتر شویم ، رقم نیز  
باین می آید .  
شاید حداقل آخرین رقم  
جنبه ریالیستیک داشته باشد ؟  
بد بختانه ، نه تا هنوز .  
از آغاز سده جاری تا کنون  
دوره حیاتی متوسط در کشور  
های صنعتی از (۲۰) تا (۳۰)

عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -

عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -

عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -

عمر داشت . حضرت نوح (ع)  
(۹۰) سال و میتوزیلا (۹۱۱) -  
سال مرگ کرد . طب معروف قدیم  
در باره اینکه دوره حیاتی  
انسان چگونه میتواند باشد ،  
نظریه واند پشه های خودش را  
دارد . در قرن (۱۹) پاراسلیسکا  
تصور میکرد که انسان تا (۶۰) -  
سال زنده گی کرده میتواند در  
قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر  
این بود که سرحد بالایی میتواند  
(۲۰۰) سال باشد . در قرن  
بیستم میشنیکوف و بوگولتیس -  
نوشتند که دوره حیاتی انسان  
میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال  
باشد . ملاحظه کنید که هرچه  
به زمان مایزد بیکتر شویم ، رقم نیز  
باین می آید .  
شاید حداقل آخرین رقم  
جنبه ریالیستیک داشته باشد ؟  
بد بختانه ، نه تا هنوز .  
از آغاز سده جاری تا کنون  
دوره حیاتی متوسط در کشور  
های صنعتی از (۲۰) تا (۳۰)

عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -

عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -

عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -

عمر داشت . حضرت نوح (ع)  
(۹۰) سال و میتوزیلا (۹۱۱) -  
سال مرگ کرد . طب معروف قدیم  
در باره اینکه دوره حیاتی  
انسان چگونه میتواند باشد ،  
نظریه واند پشه های خودش را  
دارد . در قرن (۱۹) پاراسلیسکا  
تصور میکرد که انسان تا (۶۰) -  
سال زنده گی کرده میتواند در  
قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر  
این بود که سرحد بالایی میتواند  
(۲۰۰) سال باشد . در قرن  
بیستم میشنیکوف و بوگولتیس -  
نوشتند که دوره حیاتی انسان  
میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال  
باشد . ملاحظه کنید که هرچه  
به زمان مایزد بیکتر شویم ، رقم نیز  
باین می آید .  
شاید حداقل آخرین رقم  
جنبه ریالیستیک داشته باشد ؟  
بد بختانه ، نه تا هنوز .  
از آغاز سده جاری تا کنون  
دوره حیاتی متوسط در کشور  
های صنعتی از (۲۰) تا (۳۰)

عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -

عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -

عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -

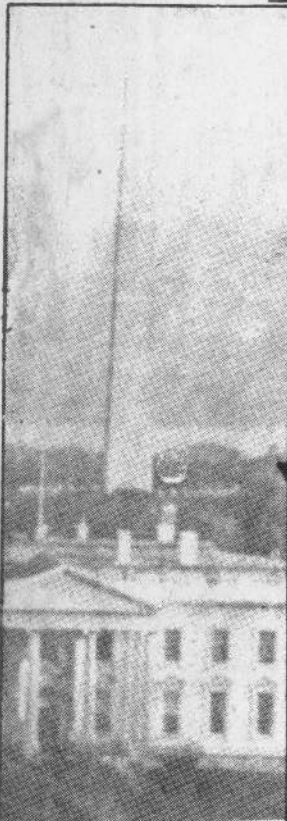
عمر داشت . حضرت نوح (ع)  
(۹۰) سال و میتوزیلا (۹۱۱) -  
سال مرگ کرد . طب معروف قدیم  
در باره اینکه دوره حیاتی  
انسان چگونه میتواند باشد ،  
نظریه واند پشه های خودش را  
دارد . در قرن (۱۹) پاراسلیسکا  
تصور میکرد که انسان تا (۶۰) -  
سال زنده گی کرده میتواند در  
قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر  
این بود که سرحد بالایی میتواند  
(۲۰۰) سال باشد . در قرن  
بیستم میشنیکوف و بوگولتیس -  
نوشتند که دوره حیاتی انسان  
میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال  
باشد . ملاحظه کنید که هرچه  
به زمان مایزد بیکتر شویم ، رقم نیز  
باین می آید .  
شاید حداقل آخرین رقم  
جنبه ریالیستیک داشته باشد ؟  
بد بختانه ، نه تا هنوز .  
از آغاز سده جاری تا کنون  
دوره حیاتی متوسط در کشور  
های صنعتی از (۲۰) تا (۳۰)

عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -

عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -

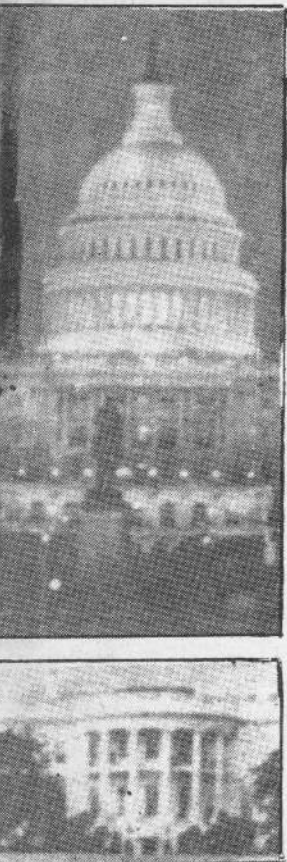
عمر کند .  
دلچسپ است اگر مسرتکاملی  
دوره حیاتی انسان را به بررسی  
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی  
معلومات ذیلی را بدست میدهند  
قرار میدهند : حضرت آدم (ع)  
و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال  
آرزو دارد حداقل تا صد سال -

عمر داشت . حضرت نوح (ع)  
(۹۰) سال و میتوزیلا (۹۱۱) -  
سال مرگ کرد . طب معروف قدیم  
در باره اینکه دوره حیاتی  
انسان چگونه میتواند باشد ،  
نظریه واند پشه های خودش را  
دارد . در قرن (۱۹) پاراسلیسکا  
تصور میکرد که انسان تا (۶۰) -  
سال زنده گی کرده میتواند در  
قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر  
این بود که سرحد بالایی میتواند  
(۲۰۰) سال باشد . در قرن  
بیستم میشنیکوف و بوگولتیس -  
نوشتند که دوره حیاتی انسان  
میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال  
باشد . ملاحظه کنید که هرچه  
به زمان مایزد بیکتر شویم ، رقم نیز  
باین می آید .  
شاید حداقل آخرین رقم  
جنبه ریالیستیک داشته باشد ؟  
بد بختانه ، نه تا هنوز .  
از آغاز سده جاری تا کنون  
دوره حیاتی متوسط در کشور  
های صنعتی از (۲۰) تا (۳۰)



# تکون در سیاست

## جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد



رئیس جمهور آمریکا انتخاب شد او کوشش کرد تا قصر از هر لحاظ مجهز و مستتریح باشد لکن باز هم تغییرات در آن آورد، او به شدت روی قصر کار را آغاز کرد و موبیل و فرنیچر مناسب برای قصر خریداری نمود، در زمان حکومت جیفرسون، نخستین طفل در - قصر سفید به دنیا آمد، رئیس جمهور خودش تنهایی بود، ولسو فالبا، دخترش مارتا Marta نزد او میماند که هنگام یکی از ملاقاتهایش نزد پدر در قصر سفید هشتمین طفلش را به دنیا آورد.

خانم دومی ماد لیسون همسر رئیس جمهور بعدی از دو فرزند رئیس جمهور قبلی خوشش آمد و به بلان او ادامه داده شد، در زمان اقامت این جفت در قصر سفید بقیه در صفحه (۱۰۴)

قصر سفید، ضمن نامه بر سره خاتمه جمله بی نوشت که بعد از همین جمله به امر رئیس جمهور فرانکلین دایلا نوروز ولست در اتاق طعام قصر بالایی بخاری دیواری حک شد ۰۰۰ آدامس نوشته بود:

(( از خداوند آرزو مندم تا زهر این سقف همیشه مردمان صادق و باطل زنده گی کنند ))

با آن که رئیس جمهور در قصر اقامت داشت، ولی کار روی آن جریان داشته به مرور زمان آهسته آهسته قصر سفید به یک (مقر) به مفهوم واقعی آن در آمد، وسایل و تجهیزات اولی از مقر قبلی رئیس جمهور در (فیلادلفیا) به قصر سفید انتقال داده شد.

در سال ۱۸۰۱ (توماس جیفرسون) به حیت سومین

های اروپا را کپی میکرد. کار روی ساختمان اقامتگاه رئیس جمهور و همارات دیگر در پایتخت جدید با سپهر کند ی به پیش میرفت، تا آن که در ماه جون سال ۱۸۰۰ دومین رئیس جمهور آمریکا (جان آدامس) John Adams رسماً حکومت را به واشنگتن انتقال داد و خودش از اول ماه نوبر همان سال در تعمیر ناتکمیل قصر سفید اقامت گزید، خلص مطلب قصر به اساس طرح آقای هوپان به پایه اكمال نرسید، زیرا که سر نشینان قصر که بگری هم ره بردن میبندند آن را طبق میل خود و خواسته قصر تغییر میدادند، به این حساب مدت دو صد سال تصام در قصر سفید تغییراتی آورده شد.

رئیس جمهور (آدامس) در دومین روز بود و پیش در -

# کاخ



امروزی در آن قرار دارد. مینسی بر اساس تاریخ محل واشنگتن امروزی را خود جورج واشنگتن طوری انتخاب کرد که از واپالت ویرجینیا واری لند ساحاتس را برای آن جدا ساخته

XXX

برای طرح پروژه قصر سفید و کاپیتال (مقر کنگرس آمریکا) کانگری به راه انداخته شد، در ماه جون ۱۷۹۲ جیمز هوپان (James Hoban) که آیرلندی الاصل بود، مقام اول، در امرودال طلا را به دست آورد و طرح او به حیت عصری ترین و جالب ترین طرح شناخته شد، با آن که به نظر کارشناسان، طرح او را کاپی از رستاق فرانسه و لاجسترو سولین میدانستند، ولی در آن زمان چنین بود که امریکائوسه

نمود، از اولین دور مجلس کنگرس در فیلادلفیا، این شهر به مرکز سیاسی کشور مبدل شد، در سن شهر محل مناسبی برای اقامت رئیس جمهور وجود نداشت، به همین لحاظ جورج واشنگتن با خانمش در ایارتمان زیبا ولسی کرای از سال ۱۷۸۱ زنده گسی مینمود، درین میان کار روی تعمیر جدید اقامتگاه آغاز شد، در همان زمان خو فایر باشد تا پایتخت به جای دیگری انتقال نیاید، باشندگان فیلادلفیا که از این همه دفاتر و پهنو کراتهاب تنگ آمده بودند نیز به همین مفکوره بود، تصمیم گرفته شد که پایتخت بعدی نباید به هیچیک از شهر های بزرگ انتقال یابد، بل، باید برای این هدف محل مناسبی دیده شود و آماده شود، انتخاب بر محل اقامت کرد که واشنگتن

(تو در روز ولست) آن راه نام (قصر سفید) یاد میکنند.

XXX

پس از پایان جنگهای آزادی در سال ۱۷۸۳ کشور ایالات متحده متشکل از ۱۳ ایالت بود که هر ایالت قوانین و پایتخت خود را داشت، در شهر به منظور مقر پایتخت کشور ایالات متحده کاندید بودند، نیویارک و فیلادلفیا. در سال ۱۷۸۴ کنگرس پیشنهاد شورای شهر نیویارک را پذیرفت تا به حیت پایتخت در آید. تعمیر مشهور فدرال - هال Federal Hall به مقر حکومت مبدل شد، همزمان تعمیر جدید برای این مقر در نزدیکی برویوی (Broadway) آغاز شد ولی به اكمال نرسید، با آن که نیویارک کوشش زیاد داشت تا به حیت مرکز کشور باقی بماند، ولی فیلادلفیا ماندگار

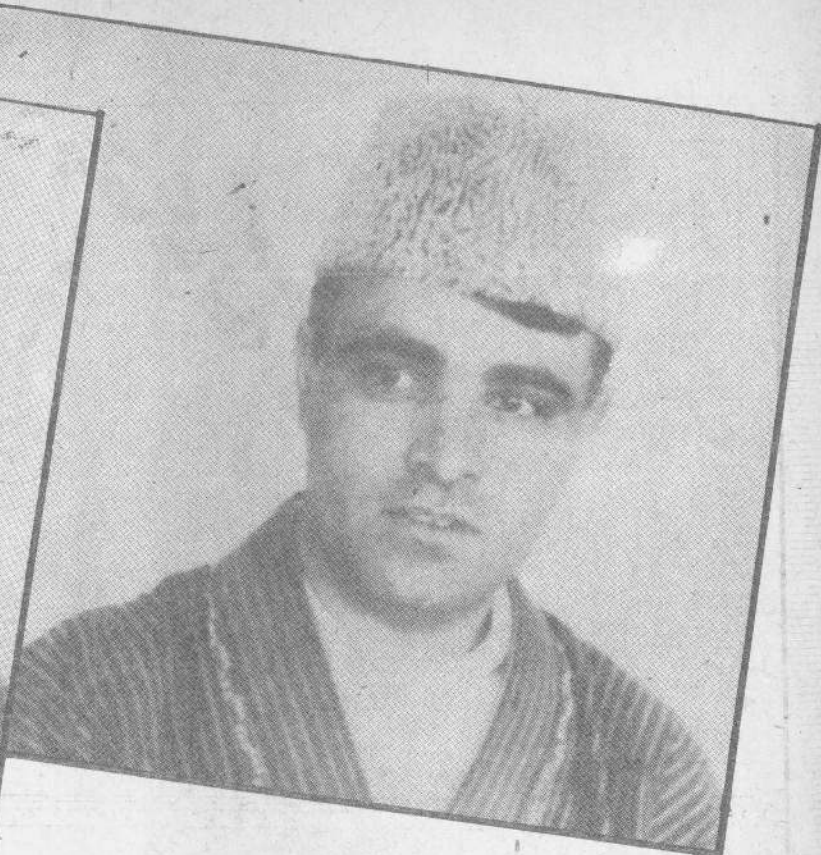
محمد حسینی (۱۰۴)

نگار اختصاصی مجله در قصر برای لطف نموده مطالب بسی ارزنده بی از مطبوعات چگون سلواکیا گرد آوری نموده و به ما فرستاده اند. که با ابراز سپاس از ایفان به چاپ مطالبشان اقدام مینماییم.

جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در کتابچه یاد اشتهای روزانه اش در صفحه ۱۲ جولای سال ۱۷۹۰ چنین نوشته بود:

(( چاشت امروز مرا با ترسان در مورد ساختمان مقر دایمی حکومت ایالات متحده آشنا ساختند ))

جورج واشنگتن خودش هیچگاه درین قصر جدید داخل نشد، بعد از حریق سال ۱۸۱۴ تعمیر قصر همه سفید رنگ شد و از زمان حکومت رئیس جمهور



## در جایگاه

# عاشقان و عارفان

\* آیامیان نعت خوانی و مثنوی خوانی همانند یحیی است .  
 - آناتیکه مثنوی و شهنامه میخوانند، صرفاً سه همین دو -  
 دیوان محدود اند اما نعت -  
 خوانی ، نعت هر شاعری را می خوانند ، در نعت خوانی مقامات ویژه وجود دارد ، در حالیکه در شهنامه خوانی ، بیشتر تمثیل داستانی مطرح است .  
 \* اگر غلط نگویم ، منظورشان این است که در نعت خوانی ، نوعی موسیقی در خیل است و گاه هم نعت همراه با موسیقی خوانده میشود ، به ویژه در هند ؟

صدای عیار و رجز به بی داشته است .  
 از سید عبد القدوس میرسم :  
 \* چی نعت است که شعرا نعت میخوانند ؟  
 پاسخ میگویند :  
 - ده سال است .  
 \* در مورد پیشینه نعت خوانی برای اطلاعات بدید ؟  
 - نعت خوانی مکتب خاصی ندارد ، اما شیوه « ایست که خدمت زان را درین عرصه جناب حاجی غلام حسین انجام داد ، است ، من برادر بزرگم (میر فرخالد بن) شاکرد اوبیم .

سید عبد القدوس مظهر است . -  
 نعت خوان جوان که برادر میر فرخالد بن است در آستانه میلاد حضرت محمد (ص) با او صحبتس داشتیم . . . و اینک شناسنامه کوتاه او :  
 - سید عبد القدوس ۳۲ سال دارد و محل فاکولته هنرها در بو هنتون کابل است ، در خان نواده مذهبی بزرگی شد . و استاد سلسله میر فرخالد بن آغا است .  
 پدر کلان وی در حلقه توف و عرفان مرد نامبرداری بود که

صدای آن صداهایی که شبها تا سحر و صبحگاهان عا -  
 شقانه و بانوای برسوز بلند میشود -  
 شد - سینه را جایگاه نور میسازد -  
 زند و چشم از زمانه میندند و دل به خدا میسازند و در ستایش -  
 خدای (ج) و پیامبرش رسول اکرم (ص) در دل عاشقان و عارفان جامیگیرند .  
 یکی از این صداهای صدای

# روزگار حسینی

## از افغانستان

کودکائی که روز  
اول تولد ۲۰  
دندان داشتند

کراترگر : ظاهر اموسی

تهیه مجله بامن خدا حافظ س کرده رفت.

من هم به اقامتگاه ام در مرکز شهر آمدم.

فردای آنروز، قبل از همه در صد د تهیه این مطلب دلچسب شدم، بسیار دلم می خواست مستقیماً با آن خانم صحبت داشته باشم اما از آنجا که در ولایت فراه سه ساله حجاب و روی گیری زنان و دختران از مردان بیگانه مطرح است موفق نشدم.

سرانجام به ادرسی که بعد است آوردیم بودم مراجعه نمود معلوم ما به حاصل کردم.

حوالی ساعت ۸ صبح با شایلی استاد عبدالغفار (نوده وال) عضو ریاست تعلیم و تربیه ولایت فراه که یکی از وابستهگان این خانم می باشد تماس گرفتیم که اینک توجه تان را به جریان گفت و شنود معطوف میدارم:

سوال: شما چگونه متوجه شدید که این مادر سر از سه سال ولادت میکند؟

جواب: شوهر این خانم سه سال قبل وفات نمود، پس از ختم مراسم تکفین و تدفین وفاتحه داری، این خانم تمام بزرگان قوم را شامل زن و مرد به منزل خود خواسته گفت:

فومها ( حالاکه شوهرم به رضای حق رفته است، میخواهم این مو صوع را برای تان بگویم که من همین حالا حامله دارم و طفلم سه سال بعد به دنیا می آید و شمارا برای آن خواستم که از موضوع بسیار خبر بدهد فردا (خدای ناخواسته) فکر بد نکنید.

و واقعاً همین طور هم شد، یعنی آخرین کودک کثر که سه سال در بطنش

بقیه در صفحه (۹۴)

میدانید، از روزی که خبر شده ام خبرنگار مجله سپا یون به فراه آمده، از همان روز تا حال شما را جستجوی کنم، باور کنید من و تمام مردم فراه آنقدر به مجله سپا یون علاقه داریم که هیچ گفته نمیتوانم، من مجله سپا یون را هر ماه توسط دوستانم به دست می آورم و مطالعه می کنم اما خواهش من از شما اینست که بعد از این هر رقم می شود نمایندگی مجله را در شهر فراه ایجاد کنید.

او که خود شرا (طارق احمد زی) معرفی کرد ادامه داد:

حالا به خاطر موضوع دیگری نزد شما آمده ام، موضوعی که حتماً برای مجله ما و تمام خوانندهگان آن دلچسب خواهد بود.

از این چه بهتر، بفرمایید بگویند که درسی تهیه آن شویم.

من در شهر فراه، مادری را می شناسم که کودکانش سه سال را در بطن مادر می گذرانند و قبل از آن که تولد شوند دندان می کشند.

عجیب است، آیا این موضوع واقعیت دارد؟

بلی، کاملاً واقعیت دارد، من آن خانم را می شناسم.

واقعاً جالب است، آیا اینسن معلومات را شمارا اختیار می نماید؟

من می توانم برای تان معلومات دهم، اما بهتر است بایکسی از وابستهگان خیلی نزدیک این خانم شمارا معرفی کنم تا معلومات مفصلتری به دست آورید، بطور:

تشکر، من موافقم.

او، ادرسی یکی از وابستهگان این مادر را در اختیارم گذاشته، بعد از ساعت ها صحبت و پرسش در زمینه مجله، همکاران آن وطرز

در شهر فراه، در منطقه خلیس ها زیبا به نام (باغ بل) باغی که در بین دریای فراه قرار دارد.

باغی که تفریحگاه شهریان فراه است و هر روز به صد هائین آنجا آمده دم می آسایند و از انواع سیوه های رایگان آن دهن پر می سازند و بالاخره در باغی که باغ بایرواغ بالای کابل با آن رقابت کرده نمیتواند، کارگل های رنگارنگ و خوشبوی بتونی به روی سبزه هانوسا به درخت تسوت کهنسال با قلم و کاغذ و گره ام نشسته و برای تنظیم پروگرام روزایند ام.

آماده می می گرفتیم که گفتگوی دو جوان توجه ام را به خود جلب کرد:

خودش است، دیروز او را در مکتب دیدم که همراهی مد بر صاحب معا حبه میکرد.

بیا یک فعه برسان می کنیم.

یکی از آنها سویم به راه افتاد و وقتی به من رسید، سلامی داد و موذ بانه پرسید:

بیخشید، میخواستم یک چیز را از شما بپرسم.

خواهش می کنم، بفرمایید.

میخواستم بدانم که آیا شما خبرنگار مجله سپا یون استید و ار کابل آمده اید؟

صمیمتیش خوشم آمد، از جایم برخاسته گفتم: بلی، شما درست فهمیده اید.

پس از آن که دانست اشتباه نکرده است، با سلام مجدد با صمیمیت بیشتر دستم را فشرد و گویی که دو صد ساله اش را یافته باشد با گرمی بامن احوالپرسی کرد.

دوستش را صد اذده هرد و بسا نهایت محبت کلام نشنند، یکی از آن دو دستش را بالای شانه ام گذاشته گفت:

آیا تصور کرده می توانید که کودک یکی سه ساله را در بطنش داشته باشد؟

# عالم جدید



وقتی که طفل کوچکی بوده ((خطنه سوری)) شده بچه واگون هم در بای دیوارهای فول اندام - زندان بلجرخی محکم به زنده - گیمست .

سرافش را میگیرم با این باور که میتوانم با انسانی ویژه و شیرین و لای بر خشم ، باز کرناش همه افسران خارندوی و حتی سرایان سابقه دار زندانها و رامیشناسند ، با دشواری ، نشانی نهایی را در بلاک چار زندان بلجرخی بعد ست می آورم .

تیرهای آفتاب سرزده از شرق بر جاده کم عرض راه بلجرخی سرباها ساخته است .

پس از عبور از آخرین کارخانه و فابریک بی در میابم که افزونتر از یکصد تن آدم ، راه زندان را - پیش گرفته اند ، همه مشتاق دیدار و احوال پرسیند از محکومی .

در فاصله کوتاه زمانی دیوار های بلند بلاکهای زندان به چشم میخورند ، همه از موترها یا - بین میشوند ، به جز من ، دیوار ها همه یکسها و خرطه های دارند که میگردند به زندانی شان کار در بزرگ زندان میایستم و به افسر موظف ، خود رانند یک ساخته و از او اجازه دخول میخواهم میبرند .

زندانی بی داری ؟ میگویم : خیر ، سپس کارت ژورنالیتیم را ارا به کرده ، اجازه ملاقات با (( سرور جوچه )) را میخواهم پس از تماس با مسئولان ، اجازه دریافت میکم ، دستم امضا و مهر شده ، نمره میخورم ، خود رانشانی شده به داخل زندان مییابم . . . . با خود میگویم : (( او )) چی برخوردار خواهد داشت ؟ آیا او حاضر به قصه گردن نشی خواهد شد ؟ اوجی قیافه و اندامی خواهد داشت ؟

انکار را بر ابروی برخوردار شاید غیر هادی یا انسانی غیر هادی -

جمع میکردم و راهی سمت بلاک چار بودم ، از دور نگاهم به گروهی از زندانیان افتاد که همه بیل به دست مصروف کار استند ، با خودم گفتم شاید سرور نیز با آنان باشد ، انسان ها همیشه به دیدن تازهها و یاشگفتی ها و یابویژه ها سخت خود را نیازمند احساس میکنند و تا زمانی که با (( او )) رویه رو نشده بودم ، همان هیجان کجگاوانه را در خودم یافته بودم .

کار در روزه ، بلاک ، از افسر که مصروف بازی ( کومبورد ) است ، میخواهم تا بر اجم سرور (( جوچه )) را بخواند ، وقتی میفهمد ژورنالیتیمی علاقه مند باز بد سرور جوچه شده است ، سوری من نگاه می کند ، انگار با خود میگوید : (( چی قدر دیر برتر جوچه شدند ))

به زیر یوار بلند ی که یک حویلی را از حویلی دیگر جدا میکند روی خاکهای مرا حمین دیرگیا وابسته گان خود که زندانی استند ، نشسته اند - ملاقات میکنند و منم با مراعات این رسم محلی ، به انتظار - انتظار

پانزده دقیقه بی - نشسته ، باز هم تصویر های از (( او )) در ذهنم نقش میکم . . . . آن سوتر مردان جوان مصروف کندن و باره کردن - زمین استند که بالای آن باید ساختمانی تعمیر گردد ، همه گان از چهره ها و صدا های زنده گس د یواری خسته استند ، شخصی موظف پیوسته آنان را به کار فرا میخواند ، هنوز آفتاب بر بالای سر ما عمود نشده ، که مردی با قد کوتاه از عقب سر کار آمد ، میبرد :

- شما را میخواستید ؟ سرابایش را با شتاب میگویم ، - چشمهای سرخش را (( گلوی دریده شده اش )) ، قد پستش را و موهای سیاه و نمناکش را (( او )) سرور است ، بلی به زودی با خود فیصله نمودم که قبول کنم (( سرور بود نش ))

را ، تازه از حمام برآمده است ، پیش از آن که دوباره طرف سوال فرار بگیرم ، گفتم :

- بلی میخواهم با شما صحبت کنم ، قصه تان را بنویسم ، من ژورنالیت استم به زنده گی شما علاقه گرفتم . . . .

نگاه می کردم سرور و گذرا ، با خود تکرار می کرد : (( قصه . . . ژورنالیت . . . ))

نگاهش به ناگجا میروم - به ناگجایی که شاید سالهای سال از عمرش را در آن به سر برد - به ساده گی ، روانش را ، بر از عقده و نفرت میبایی ، در چشمهای سرخ تریاکیش ، که درستی نهفته است تلختر از هر تلخی و تند تر از هر شلاقی ، خود را جمع و جور میکند ، بیانش لحن مودبانه میباید ا میکند ، به چشمهای که نگاهش را دنبال میکند ، خیره میشود و زود اخ از ابرو برداشته میگوید : (( قصه موه کس همه بر باد میایم اگه نوشته میکی کار بردانه بیست و سه هم تاجایی که یادم اس ، برت قصه خات کم از اول شروع میکم . . . ))

و با همین ادعا ، ادامه میدهد و من یادداشتها را برداشته گویا او را میشنوم و اکنون به لحن نوشتار گفتار او را نوشته میکم :

(( به خاطر آن است که در روزگار کودکم ، پدرم در کمه ای کش - نمیداشتمشان ، از هم جدا میشوند آن یکی بی عیاشی خود و این دیگر بی راه های نوارضای خاطر و هوشش ، زنده گی میکنند و من بسا مادر آواز خوانم ، با مادر رهنمدم در ریکاخانه کابل جای میگیرم و مدتی بعد شوهرمادم - شوهرم و من - به خانه ماسی آید ، اما زود چشم از

باور کردنش مشکل است ، این فاصله بیست از اسطوره بی تحقیقی ، از سرایی تا حوضچه و از رویایی تا عینیتی ، انسان میتواند او را چون حقیقی ببیند ، حقیقی به تلخی یک ندامت و به سان بریادی قومی و قشاش - مگر سرور (( جوچه )) زاده بیسی نبوده از مادری ؟ مگر او را نمیبستر نیست به قومی و قشاشی ؟ در ریخ که در اونفرت محرکی بود برای بر باد ساختن و سرور جوچه شدن . زمانی با خود اندیشیده بودم که کدام نیازی نویسنده بی را و اد - شت تا از هارسن لوین بنویسد ، د زنده گی چی گاستی بی میورد اگر از (( باپون )) نمیشوشتند ؟ و اکنون میدانم که نیاز ، نه آن است که شهکارهای بنحرفان قانو هارا تبارزند هند و از آن به گولسه ، تمجید ، یاد نامه بنویسند ، بل نیاز یک بار دیگر به صداد آوردن زنگ خطر نیست از انحراف محیط های زیستن شان که از خانه بی آغاز و بعد هلنیزهای پیاده رو ، - جاده ها ، دادگاه ها و زندانها به پایان میرسد .

نام سرور و شهره بودنش به (( جوچه )) در گوش شعبه ها و هلنیزهای - دادگاه ها و زندان ها خوشتر از گوش جامعه آشناست . چه او در عمرش که هنوز دهه سوم راتازه آغاز کرده ، افزونتر از دود دهه راه فاصله های پیچم در زندان به سر برده ، در زندان بزرگ شده در زندان تصویرهای از زنده گس برداشته ، عقد مویخو و کورت - نسبت به همه را در خود پرورده ، زمانی در محبوس همزنگ کابل

نوشته رهبري

# مجاهدين و آزادي

اجهان ميپوشند . ما در شهر نو  
جاي گزين ميشويم ، هنوز نمي فهميم  
دست راست و چپ کدام ها اند که  
دستم مهارت بریدن کيسه هاي  
جيب ها را کسب کرد ، هنوز جنائيت  
ديگر نکرده بودم ، فقط کيسه بري  
میکردم و گاه گاهي همراه با رفقايم  
دزدی ها و خسر دزدی ها میکرديم  
تا اين که اشتباها مرا زندانی کردند  
\* چرا به کدام جرم و جنائيت ؟  
- جنائيت ؟ هيچ جنائيتي ني  
به خاطر سرقت پول حاجی سهراب  
برنج فروش و به خاطر که حاجی سهراب  
سهراب کشته شد و سه نفر جوانی  
با لایم شاهدی دادند ، ده سال  
قيدم برآمد اگر کلانمن مي بودم شايد  
اعدام ميشدم ، اين اولين بار ي  
بود که در عقب ميله هاي زندان -  
رنج عادت بد را از ياد بردم -  
عادت کيسه بري و سرقت - و افزون  
بر آن اعتياد جرس کشيدنم به  
ترياک کشيدن مبدل شد . . . .  
در آن سال همان در زندان -  
د همنگ کابل توقيف بودم ، اتفاقاً  
يک گروه زندانيان سياسی که  
امروز مردمان بزرگواری استند در  
زندان با من معرفی شدند ، آنان  
ميخواستند مرا به اصطلاح اصلاح  
کنند ، به همين منظور با من کمک  
میکردند ، حتی مرا نزد خود خواسته  
القبای را ياد میدادند ، روزی قرار  
بر آن شد که یکی از اين زندانيان  
سياسی را که خود را يداد بشرمل  
سلدي را طور مخفيانه از زندان به  
برادرش بفرستد که در آن اسراری

نوشته شده بود ، من سند را به  
قسمت ثقل يك كتاب جا به جا کردم  
و به زندانی گفتم بنويس که اين  
كتاب جالب است به وقت بخوانيد و  
به اين ترتيب ، بوليس اغوا شد ،  
سند به دست طرف مقابل ميرسد . . .  
از آن پس ، آنان به من ميگفتند  
که توي سر با استعدادی استس  
ميتواني در ايند زندگي خوب  
و شريفانه يی داشته باشی و اما  
زندگي شريفانه که نميتوانست  
ديگر با من سر سازش داشته باشد ،  
مگر بايد رويد راندم داشت ؟ مگر  
بامادر داشت ؟

مجاد کمی از جيسم باد يگر گوسی  
رژيم بخشيدم ميشود ، وقتی از -  
زندان ، آزاد شدم ، کوتاه زمانسي  
تصميم گرفتم که ديگر کاری نکسم که  
زندانی شوم اما تصوير هاي نجيب  
زنده گي مادر ، تصوير هاي عا -  
ص قيافه پدر هايم و تصاوير نجيب  
و مفلوك همه گذشته ام يك مشيت  
شدند و بر فرم خودند ، ديدن  
زنده گي مردمان آزاد را نميتوانستم  
تحمل کنم کما نيکه با من نوجواني  
را آغاز کرده بودند ، هيچکند ام  
مانند من نبودند ، قيافه سرد و  
بيجان آخرين مقتولم حاجی  
سهراب ، بسته هاي ضخيم کاغذ  
هاي پول ، توتهاي متعفن جرس  
با ران دوران غارتگري کود گانه ام  
که اکنون جوان شده اند ، همه و

همه صف بسته و نخستين قدم هاي  
آزاد را در جاده ، اجتماع محاط  
کرده بودند و به دهليز مبدل شد ،  
بودند که انتهايش يازگشت به  
گذشته و آغازش بود ، و جنين بود  
که مفکوره غارت تويستها را همراه  
با يارانم لباس عمل پوشانيدم و حتی  
گاه گاهي اموال و يا اسبورت و -  
اسناد شان را که به دردم نميخورد  
دوباره با لايشان مي فروختم .

گاه گاهي مردم به من ، جنان  
نگاه میکردند که گویی جنائيتي کرده  
باشی و يا جنائيتکار باشی . درست  
در نخستين روز هاي ماه چهارم  
آزاديم ، بوليس - همان افسر که  
از بدت مرا تعقيب میکرد و هر سال  
در دستگيريم نقشی داشت (گل نبي  
خان) - باز دستام را قفل زد و سوار  
بر موتر زندانم کرد .

\* چرا ؟ به اساس کدام جنائيت  
- جنائيت ؟ کدام جنائيت ؟  
منکه جنائيتي نکرده بودم . . . فقط  
مدت هاي پيش موتر حاجی هزار گل را  
د زديده بودم و تمام برزه هايش  
را فروخته بودم و محکمه پنج سال  
زندان را شايسته مجازاتم تشبیت و  
فيصله کرد ، و هنوز همه سيمان  
توقيف را سپري نکرده بودم که  
آزاد شدم و در اولين هفته بعد

از آزادي دوباره براي مدت کوتا -  
هي توقيف شدم .  
\* کدام جنائيت را مرتکب شد  
بودي ؟  
- جنائيت ؟ منکه جنائيتي نکرده  
بودم ، صرف اشتباها والی لوگر  
را غارت کردم و از جيسم زود رها شدم  
بعد از مدت کوتا تراز يك ماه  
آزادي ، بازم محکمه چهار -  
سال جيسم ديگر برام سزاوار ديد .  
\* چي جنائيت کرده بودي ؟  
- هيچ جنائيتي نکرده بودم ،  
فقط چهل هزار افغانی کيسه بري  
کردم ، و نيمی از جيسم را مسري  
نکرده بودم که آزاد شدم و در اولين  
روز هاي آزادي ، مرا در نقليه  
سياه سنگ ( سرباز ساختند .  
محيط سربازي محيط خوس بود ،  
اما هرگز دست نداشتم که نان را  
به راحتی غذاي سربازي صرف کنم ،  
آخر بايد زحمتی براي رويدن نان  
کشيد ، شراب ، جرس و تریاک بايد  
ضميمه هاي غذا مي بود ، و همين بود  
که دو ماه بعد از آزادي و سربازي از  
قطعه نظامي فرار کردم و چهار  
سده بقيه در صفحه ( ۱۸ )

# شما هم خبر شوید!

**از گپ‌هایی**



**که ما خبر شدیم**

تعبه گنده : فوت زلی

## حالا که پرسیدید

ج : اگر هر دو باشند از سن چه بهتر اما اغلبا با استعداد و صدای خوب .

س : چرا هزارویک گپ نشر نمیشود ؟

ج : هزارویک گپ برای نشر شدن آن وجود خواهد داشت جلیل اندرابی ؟

س : چرا شمس‌الدین سوزان تخلص می‌کند ؟

ج : به خاطریکه تیل بسوزاند نمیشود .

ناطه حنیف :

س : چرا صاحب کارگور و درساورون چاپ نمیشود ؟

ج : به خاطریکه هنوز صاحبه را چند رکاب در او به چاپ نرسیده .

سیمای سروری :

س : ایامو ترطرها رشتیاب تصا دم نموده است ؟

ج : از بایسکلش خبر داریم از موتزش نی ؟

س : اکبر نیکراد کجاست ؟

ج : باگمان اغلب که به جمع تجاران بیوسه در کابل تشریف ندارند .

ساره ازلیسه حره جلالی بیرون :

س : چرا وحید صابری اهنگ های تازه ندارد و چرا در تلو بیرون اعتکافیش کم نشر مینود .

ج : شاید مصروف عروسها باشند و در موردش میگویند زنده که در بلارده هم به زارده .

س : خود را معرفی نمیکسم دختری هستم حدود هجده سال دارم ، تا حال خواستگاران زیاد داشته ام ، تحصیل یافته و امتیازات بوده اند ، اما قد و قواره و پول نداشته اند ، دوستی مرا ملامت میکند و مورد شماتت قرار میدهد و میگوید : تو مقصری و گناه از توست که نباید چنین باشی به نظر شما گناه از کیسته از من ، از خانواده ام که مراجعین بیرون ده اند یا از محیط مکتب یا ... ؟

ج : از هیچکدام ، از خودی و بی شما و کتک ها و فتم های تجارتی هندی .

لحن جان نایل از مزار شریف :

س : چرا همه هنرمندان از رادیو تلویزیون و مقامات بالای ان ناراضی نشان میدهند ؟

ج : به خاطریکه در جیب خود چیزی ندارند ، ازین سبب بهترین ها نه همین است .

نفیسه ازو صدیقی :

س : ایامی مریارو برستو از سیاحت برگشته اند ؟

ج : مردم این سفر را فرار نامیده اند نه سیاحت .

مسعوده توخی :

س : ایابند یوقتن اشخامریه حیث نشان نخره شناخت است یا استعداد ؟

عبد القدوس از کارته بیرون :

س : من به برنامه های رادیو و تلویزیون زیاد علاقه مندیم ، میخواهم همیشه آن ها را بشنوم و ببینم ، به خاطر این کار باید بروی داشته باشم به کجا عرض کنم تا مرا هم بر آورده شود ؟

ج : هیچ جلعاری نشوید یک پایه جنرال شور بخرید .

محمد رحیم کبیر از سیبند نور محمد شاه مینه :

س : چندین سال است هر یقه تیلیفون به مرجع مربوطه داده ام ، امروز فردا میگویند اما همسایه ام در همین روزها تیلیفون گرفت ...

ج : هیچکار غیر ممکن درین دنیا وجود ندارد ، دست و پای کنید و ...

زهره ایوب از میکرویوان اول :

س : تا جاییکه خردان رادیو و ویژه تلفظ ناطقان آن معیار تلفظ درست میباشد ، با تا سف بعضی از ناطقان سابقه دار و تازه کارها کلمات را فقط تلفظ میکنند چرا ؟

ج : استغفر الله چو میگویند شاید گونه های شما غلط مینویسند .

عابد رابع بکاش :

س : چرا تا وقت خانم دیگری نداشته باشی مستحق آبارتمان مگر روزیون نمیشوی ؟

ج : به خاطریکه باید قبلاً اصول خانه نگهداشتن را یاد داشته باشی و از سوزی دیگر خانه دار رایک خانه بیخانه را صد نگهدارید الحمید میرزاده از شهر مزار شریف :

س : چرا در نمازهای برچون فروشی ، اهدای ضروری و کم قیمت به خویشان و کسان کارمند آن آن میروند ؟

ج : نشنیده اید که (( به تو که توبه ... ))

س : جوانی هست تحصیل یافته و پرد بار ، خوب همیشه مرا ملامت میکند و دخترش (خانم) را علیه من می شوراند نمیدانم کار به کجا خواهد کشید ؟

ج : جایزه ، به دکتر روانی ، اگر بیاید ...

## تراجم

روانه منزل انبیا اینده میگردد و میگوید به لحاظ خدا متوجه باشید که این (شیرک) شانسزده (اولاد) و سه خانم دیگر هم دارد و در آنجا جنجالی برپا میگردد که شیر فزونی وارد میشود و جنجال آج میگردد ...

رفتم سراغ شهر جان فزونی که در پیکر از همتها به اهمیت استخدام کار میکند و موضوع را عرض کردم ... خندیده گفتم :

زلی جان مارا کی میگذرد یک خانم دام و نام خدا یک درجن اولاد ، همراه این یکسر هم که بهوشم ز یاد است گفتم در جوانی تان برکت اما امان از دست نشایعه پراگان .

شنیدیم که هنرمند خوب ، متواضع و سابقه دار کشور شیر فزونی هوس خانم جاری را نموده بود طلبکاران هم فرستاده که خانم اول آن ، دویا داشت و چند پای دیگر از خواهران به جان برابر خود (انبیا ها) قرض کرده

**ناشناسی بجایست**



با ایشان چشم به چشم شویم این که از کی به قهر است خد امید اند ، اما متأسفانه شنیدم که گفته اند میخواهد تعلق بگیرد و به خانه نشیند .

از کار دولتی دلشان ، اما آیا میخواهند دوستداران آوازش را مجله ساورن منی برانجست مباحثه بی داشتند ، متأسفانه خودشانرا در چپ کوچه هاز اند ، که هیچ قادر نشدیم

خبر شدیم آوازخوان محبوب و خوب ما محترم ناشناس مع الخیر از وظیفه که در خارج از کشور داشتند به وطن برگشتند برغم آن که وعده و وعیدی با دار مجله ساورن منی برانجست مباحثه بی داشتند ، متأسفانه خودشانرا در چپ کوچه هاز اند ، که هیچ قادر نشدیم

**ساریان**

**زخمی شد!**

شایعه بی بین هنر دوستان به ویژه علاقه مندان آواز گمراهی ساریان بخش کرد بد که ساریان زخمی شده است ...

ساریان در پلان ۲۲ الف مکرر هم سم در یک آبارتمان پنج اتاقه در منزل اول با خانواده اش زنده می کند ، چندی قبل یکی از راکت ها در همین پلان - اصابت میکند که خساراتی بمشوشه ها و کلکین های آبارتمان - نش مرسد ، ولی به فضل خدا و از خسارات جانی در امان میمانند .

ساریان با اعضای فامیل ازین هنرمندان به کمک میشتاب و ترسبها آبارتمان او را به عهد میگیرد ، در وقت نبر راکت ، ساریان در حال استراحت بوده و لنگه لنگان خود را با یک کلاه اعضای فامیل به دهنش رسانیده و در دل دما میخواند و در مع بلا را آرزو میکرد ...

ساریان با اعضای فامیل ازین هنرمندان به کمک میشتاب و ترسبها آبارتمان او را به عهد میگیرد ، در وقت نبر راکت ، ساریان در حال استراحت بوده و لنگه لنگان خود را با یک کلاه اعضای فامیل به دهنش رسانیده و در دل دما میخواند و در مع بلا را آرزو میکرد ...



# تعمیر

# کوکا

منم جي زه ((ن)) غوتي پيم  
 اود سڀا د گهڙي ڪل د سڀا د گولونو  
 به گهڙي ڪي د گولونو ترڪي  
 د بنا پيمت بازار تود م  
 د سڀا (هو) د سڀا د گولونو  
 د گهڙي ڪي هيله به ما پوره ڪري  
 زه ((ن)) غوتي م اود (هر)  
 د لڙوني نه شاهد ه  
 زه غوتي م اود ((سڀا))  
 د گولونو گهڙي د جبر ولوتانه ه  
 لبتنه .

زه غوتي م مهاڳم د اوسلي  
 سهار د زمي به غيڙي ڪي  
 زه د سهارني ور الڳ به طلايي  
 شرڪي نازيم اود سڀا هغه  
 غور ڪي ڪل م جي د بنا پيمتو  
 به اود ڪي توپل ڪنوم  
 زه د ((ن)) غوتي م خو ه  
 ((پرو)) د لڙوني شاهد ه اود  
 ((سڀا)) هغه غور ڪي ڪل  
 جي د نازم سترگي ڪي ورڪي  
 اوستلاي شي .

سوتيه  
 بلي غوتيه! دغه زمزمه به پيمتو  
 ز قوله خود زمان د تميز فوز ونوتو  
 د پره لزه رسيد ه  
 غوتيه! هو غوتيه به نغرونه  
 هڪگيد له اوڳه وه!

به اوس جي بنا د سائلي م  
 د پروه لڙونه - منم جي زماور  
 د زمي د پيمتو غيڙي ڪي مراد م ه  
 پيم

منم جي زما به خندا اود بوا د -  
 حيل ائين تود ڪي لاي شي منم  
 جي بنا پيمتو د اود ڪل خاوند ه د  
 هيله نه هيري جي زه م اود ڪل  
 اود ميانا نوڙه به نغري ڪي تود  
 وساتو .

نه! زه د دي نازمين باغ به  
 لڪ ڪي چاواچولم!  
 اودغه دغ توده هنگامه چما  
 باد بنا د پيمتو به برخه ڪري ده  
 پوهنيم ((پرو)) د پرو ه  
 پيمتو لڙوني .

پرو - هغه پروه جي د نلسي  
 بنا د ڪاروان ز غيڙي ڪي دي -  
 لڙي ته راپلي ده . اوهغه  
 پروه جي د سوانده اهار مخي  
 ته م زما د لڙوني د نازيمه  
 خاطر خهل د لاسون اوڙوني به  
 سرو لڙوني سولتي دي اوڙه شي  
 د اوسلي هوس نيگي باغ ته  
 سهارني م . هغه باغ ته چسي  
 پوڳاڻ خيله قافله پڪجي ار ولاي  
 شي .

هغه باغ جي پهلان م م -  
 ((سڀا)) د راتويه حنڊ رڳوني جي  
 لڙوني ز غولاي شي .

غوتيه لانه وه غور ڪي م جي د  
 سهارني زمي د مچوا غستلو پيمر  
 شرب شو .

زمي غوتيه به نازان به غيڙي ڪي  
 ايوه اوهغه به نغرونه پيمتو لو  
 ه جبر ه وه . خو پروه م چوروسته  
 د سڀا به سڀا بلوڪي سڀا  
 نغري اود سهارني لڙي لڙي  
 زوڙي الڳ د زمي فار ڪي  
 انتظار ڪي وه جي ڪله گه م م -  
 سيد لوته رڳوني . غوتيه پورا  
 ڪم ڪم به پيمتو د سڀا سر و اي  
 زه م زمي د بنا پيمتو د بنا  
 د لڙوني لڙي ڪي لڙوني لڙي  
 د ناز برخه د ((ن)) د پيمتو  
 لڙونه ده .

به! د اود لڙوني لڙونه نه ده .  
 بلڪه د پروه د ودي خواله ده م جي  
 د شنه آسمان د شنه زه د نامرا -  
 دي د خيبري هغه م لڙوني م  
 د ((پرو)) د پيمتو لڙونه لڙونه  
 زه پوهنيم جي د پروه لڙوني  
 د زمان د اوستورا اوستود تود  
 تيارود ڪوڙو هغه راتيره ڪري اوه  
 د لڙه د سڀا به سڀا بلوڪي  
 لڙوني سيد لوته تياره ايم . د  
 پروه د پيمتو لڙوني هغه جي  
 د زمي به نازمي هڪگي اوهغه  
 جي د سهارني زمي لڙوني الڳ د غاري ڪي



شهيد نعل محمد دين نواک

# سید رسول رسا :

# د پښتو ادبیاتو خُلاصه

ریدو یو پهلې)) ته د کار لپاره  
واستول شواو د هند د نیمې وچس  
تر تقسیمیدو پوري هلته پاتې شو .  
سید رسول رسا په پښتو ژبه پیر  
ا تارلیکلی چی مخنی چاپ شوي  
اثاری په لاندې ډول دي :

- د بید یا گلونه . د غزلونو او نظمو  
مجموعه .
- نوي ترنگه . د نظمو نومجموعه .
- د قران پیغام . یواز د نظم  
د مسد سر په ډول .
- سید رسول رسا سر سیره پر پورتنیو  
اثارو مخنی ناولونه هم لیکلي دي .
- رسا په انگلیسی ، اردو او فارسی  
ژبو په پوهیدو او په روانی یی  
په د غوزو خبري هم کولای شوي  
اولیکل هم . هغه د هند د نیمس  
وچس له ویش څخه وروسته په  
افغانستان کډو د پاکستان د سفا  
رت مطبوعاتی آتسه و .
- د یوشمیر څو کړنسی یی چی د فیو  
ډالی ستم برضد ویل شوي د تسه  
د مثال په ډول رانقلو :
- خدای زما او ستا څو ډي .
- مونزه د وار په بنده گان یو  
ته په څه باندی مالک شوي
- مونزه ولی فقیران ییو
- ته د خدای د لوی حکمی میراث  
خوړ شوي . موز شوو ز یی .
- اوس مسجدی موستا په درد یی
- چی یی وسه عاجزان ییو .

سید رسول رسا  
د پښتو ادبیاتو  
ودی او پراختیا  
نه څانگه یی پام  
ساته

پوخت وچی په شمرو پلوی پیل  
وگر او هماغه وخت د (( پښتون -  
مجلی )) په پاڼوکی یی شعرونه  
خپریدل . کله چی سید رسول رسا  
په اسلامیه کالج کی زده کړه کوله  
د ( اسلامیه کالج ) د ( خپبر مگین )  
په نامه مجلی د پښتو برخس د پسر  
و تاکل شو . چی څه ناڅه شپږ کاله  
یی د دغی مجلی د خپرو لومسو -  
لیت په غاړه درلود .  
سید رسول رسا په کالج کس  
د زده کړی په بهیر کی د (( بزم  
ادب پښتو )) . (( بزم السنه شری -  
قیه )) او د نونهار د (( ادبی جرگی ))  
د غړی منشی او رئیس په توگه  
وظیفه تر سره کړی ده .  
سید رسول رسا هم د زده کړی او  
هم د سرکاری خدمت په وخت کس  
د پښتو ادبیاتو و دی او پراختیا ته  
مخانگړی پام ساته او د یی لاره کی  
سترنه هیریدونکی کارونه کړی دي .  
هغه د (( پښتون )) مجلی په کارو  
بارکی د یوزیار گاللی او د دغی مجلسی  
له لاری یی پښتو شعر او نظم تسه  
مخانگړی خدمتونه کړی دي .  
سید رسول رسا په ( ۱۹۴۱ - ۱۹۴۲ )  
کلونوکی د پهلې د میاشتس  
تبلخانی مجلی په اداره کی جس  
( نن برون )) نومید په کار بوخت  
و .  
سید رسول رسا د ۱۹۴۵ کال د  
کانگرس په وزارت کی د (( ال ان پی سا

د پښتو ادبیاتو پرهلسه اسمان  
د پوستو یی لعل لوی اود د پسر و  
کاروانیا نولاری یی روښانه کړی -  
دی . د دغو علانده ستورو و  
څخه پوهم سید رسول رسا دی .  
سید رسول (( رسا )) د پښتو  
ژبی نوم پالی لیکوال او څو ژبی  
شاعر د کوزی پښتو لخوا د پښور  
د سپی د (( پد رشو )) په گلی کی  
په سنه ۱۹۱۰ هیسوی کی وزیږید .  
پلاری میا محمد سعید نومید .  
خپلی لومړنی زده کړی یی د -  
نونهار په اسلامي (( های سکول ))  
کی اولوړی زده کړی یی د پښتو  
ښار په (( اسلامیه کالج )) کس  
تر سره کړی . په ۱۹۳۴ کال کی یی  
د ازموینی له تیرو لو وروسته د لاهور  
په (( سنترال کالج )) کی شامل شو  
اوپه ۱۹۳۸ کال کی یی لدغه  
کالج څخه د فراغت سند تر لاسه کړ  
او ورپسې د پوهنی په محکمه کی د  
ښوونکی په حیث وگمارل شو .  
سره لدی چی سید رسول  
( رسا )) خپلی لومړی زده کړی  
د طبیعی علومو په څانگه کی سرته  
رسولی وی خو له ادبیاتو سره  
اوپه مخانگړی ډول له پښتو  
ادبیاتو سره یی خاصه مینه او -  
علاقه درلوده .  
سید رسول رسا لاکوچی و او په  
ښوونسی کی په لومړ نیوزده کړو -

# مکتب کرم

کتابخانه کرم

نویسنده کامله حبیب

قصه از مرد

بی درنگ و دل انگیز هر آبشار  
 و طلعت رو با آفتاب هر شب سها  
 و هر شب پر ستاره آشنا بود همواره  
 از جهان حقیقت میگریختم زهرا  
 مونس همینگی من قصوات انسانیه  
 ساز من بودند - بدن را با اندام  
 دوست میداشتم اورای من  
 فرشته بی بود که بالهای  
 عمادش بر من سایه می افکند  
 و مرا چون جان گرامی میداشت که  
 ای کاش چنین نمیبود زهرا همین  
 مصیبت های بی حد و حصر او  
 بای آن لایم را در بند حلقه  
 نامزدی دختری کشانید که  
 همبازی دوران کودکی من بود  
 من او هند یگر را خیلی دوست  
 داشتم ولی وقتی چشم بجزیای  
 های طبیعت آشنا شد دیگر  
 کمترین توجهی به او نداشتم  
 زیرا زیزه آبشار که دیوانه وار سر  
 به سنگ میکوبید کانی بود که  
 سر مستم گرداند و از دنیا هر آنچه  
 موجود است آن است بیگانه ام  
 سازد او دختری از دستشان  
 بدو بود از آنجایی که پدرش

بار دیگر آنچه در زنده گی او اتفاق  
 افتاده از زبان خودش بشنوم  
 و دوباره بنویسم، شاید این نوشتن  
 دوباره او را تسکین میکرد  
 گفت: اینبار قصه یک  
 مرد گوش بدیده و بعد خاموش شد  
 سکوتش طولانی شد از گفتن آنچه  
 که باید میگفت هراس داشت  
 انگشتان بار یک و لافرش را لریزه  
 خفیف و زود گذر ترا گرفته خجله  
 زده به نظرم رسیده اند که های  
 کوچک عرق بر پیشانی اش میداد  
 و خشمند نه بعد مکتوب را شکسته  
 و بدون هیچ مقدمه ای گفت:  
 یک وقتی مینوشتم، داستانی  
 مینوشتم و شعر میسرودم هر کسی  
 نبود در وجودم بود به حکم یک  
 احساس ناشناخته در وصف  
 زیبایی های طبیعت به پای  
 هر گلی آب میداد، شعر می  
 بودم که گوش به زیزه های

نویسنده کشور ما میبود اگر او اسم  
 میداد، اگر می نوشتم، یک وقتی  
 مینوشتم خیلی هم خوب مینوشتم  
 ولی بعد در نیمه راه رفته متوقف  
 شد.

یکروزه دفتر مجله آمد  
 مردی بود ضعیف و ناتوان،  
 اسکلتی بود در لباس زنده هاله  
 چون سایه بی سبک روی صدا  
 آمد و رو بروم نشست چشمانش را  
 سایه غم پوشانیده بود، از قصه  
 های من برام قصه کرد، من قصه  
 او را که کسی برام گفته بود چندین  
 سال قبل نوشته بودم، و اکنون  
 به اصطلاح قهرمان داستان  
 خودش آمده بود و تقاضا داشت

مانند یک درخت بی حاصل  
 ریشه های تنش خشکیده پیوسته  
 ضمن چنان بزرگ بود که در کشور  
 تنگ سینه اش نمی گنجید  
 رویاهای مذاب او لحظه های  
 راسی انباشته در چشمانش  
 قصه یک راز خوابیده بود  
 رازی از یک درد میخورد و آسود  
 صدایش از درون یک چاه  
 خشکیده و قحطی کشیده بیرون  
 آمده ولی من مینوشتم و می نوشتم  
 شاید از غیبتش و وقت ترس

مستول و بار من بود، بدین مصداق  
 سید دوستی من کجاست که در  
 ولی نمیدانم که من کس  
 کوچترین تاملی به این دوستی  
 و وصلت ندادم. از آنجایی که  
 احترام پدر را فریضه خود میدانم  
 در صد امتراض بر نهادم. و -  
 بالاخره با هم نامزد گردیدم. در روز  
 نامزدی ما خیلی کوتاه بود و من  
 نتوانستم کوچترین جاسوس را در  
 قلبم به او اختصاص دهم. از  
 دیدن قلبه من جزوه هشتم را  
 کوچترین بهانه از او میگیرم.  
 بالاخره با هم از روی گریه  
 من موجود منور خود میفروش  
 بودم. یکسال احوالی لم بگذر  
 شد که احساس کردم که کسی  
 زناشوهری برام طلبه آید -  
 استه خانم سواد خواندن  
 نداشت که چه احوال حرف  
 سخنگری من کباب آفتاب بود  
 ولی در عوض قلبم را دستمال  
 عشق و محبت نسبت به من و خیلی  
 میکوشید مرا خوشحال و شاد  
 نگه دارد ولی من غرق در لجن  
 زار غم و فغانه غم میبودم  
 آرزو داشتم خانم با سواد داشته  
 باشم تا آنچه را که نزد من  
 گیرای ادبی جلو میگردد بخواند  
 و برانگشت هنر آفرین من  
 گوید. این همه خود میفروشد  
 موجود تخیلی بار آورده بسود  
 پیوسته در حال تخیلات که هیچ  
 رابطه و پیوندی با حقیقت  
 زنده گی نداشت به سر میبرد  
 خلاصه در جهان دیگری زیست  
 میکردم. خانم به همین گو -  
 چکترین علاقه بی نشان نهادن  
 عشق و ولایه او نقطه در وجود  
 من خلاصه میدهد.  
 کم کم احساس کردم که تحمل  
 وجود او برام رنج آوراست با خود  
 میگفتم: خفت است که پیوسته بی  
 چون من با زن بیسواد و زندهگی  
 کند آرزو داشتم فرزندی داشته  
 باشم در حالیکه او قادر به سو  
 فرزندی بدنی نبود.

بالاخره تصمیم گرفتم کام را با  
 او یک سرو کم. آنشب نمیدانم  
 اودرچی رویای خوش از آینده.  
 اشن فرورفته بود که باخوشی  
 عقیده ام را اظهار کردم.  
 نخست خیال کرد شوخی میکنم  
 ولی همینکه دانست در تصمیم  
 خود استوار به شدت گرفت  
 خود را با ما هم افکند قسم یاد کرد  
 که خواندن و نوشتن را بیاموزد  
 ولی من فرهاد زدم. من فرزند  
 منخواهم و تو نمیتوانی برایم  
 فرزندی بدنی بیاوری. بایک عالم  
 پاس و اندوه گفتم. از کجا  
 میدانی که نصر از تو نباشد؟  
 او به تلخی میگوید ولی گریه  
 اودر شوره زار قلبم کوچکی من  
 تاثیر نداشت. و من که از عهد  
 پرداخت مهره اشن به سهولت  
 میتوانستم بدرشم، به اشک  
 هایش به التماس هایش، بی  
 فغان و سوگند هایش هیچکدام -  
 شان لغتا نکردم، تا صبح دیده  
 برهم نهادم و همینکه خورشید  
 بایرتو زینش از افق مشرق سر بر  
 کرد از ستر برخاستم و بی  
 را از تصمیمی که گرفته بودم آگیا  
 نمودم. او کجا میتواند با رای  
 من روی مخالف نشان دهد  
 پس از کسی گفت و شنود راضی  
 شد. مراسم طلاق خیلی ساده  
 صورت گرفت زیرا اکنون خانم  
 کسی نداشت بدش چندین پیش  
 فوت کرده بود. یک تازمه آن  
 بدو و توتوش بود. با اخذ مبلغی  
 به عنوان مهریه در حالیکه  
 چشمانش از فرط گریه وین کرده بود  
 محض راترک گفتم. از آن به بعد  
 من بودم و چهار دیوار اتاق  
 و یکشت تصورات واهی. اشک  
 خانم ورق هارا با هم سهوا  
 میکردند.  
 دو سال گذشت و من همان  
 بودم که بودم. زنده گی را زرد -  
 چه غمخیز نگاه میکردم و از زندهگی  
 واقعی و تلخی های آن گریزان  
 بودم. تا آنکه یک شب همه چیز

عوض شد.  
 یک شب زیبا و خیال انگیز  
 بهار بود. بزه های ابر در رهنه  
 آسمان مستانه سرد روی هم می  
 نهادند و صفر بدند. انعکاس  
 نور چراغ های خیابان در آب های  
 ایستاده بی روی جاده منظره  
 دلپذیری ایجاد کرده بود. در  
 یکی از ایستگاه های شهر منتظر  
 موتوری بودم تا به خانه بروم و از این  
 منظره دل انگیز قلم فرسای کنم.  
 مردی آمده به شوم نزد یک  
 شد روشن چراغ تکی از صورتش  
 را روشن کرد لنگی کهنه  
 به سر و کلاهش ریخته. لی به پاداش  
 از سرا پایش کتابت می بارید  
 وقتی مقابل ایستاد لبخندی -  
 زده گفتم: آنا ساعت چند  
 است؟ به ساعت نگرستم بازه  
 شب بود باخوشی گفتم: یازده  
 بجه. فکر کردم همین که جوابش  
 را بدهم از کسارم رد خواهد  
 شد ولی اودر حالیکه پس گردن  
 راس خارید و باره سوال کرد:  
 منتظر موتوری استید؟  
 گفتم بلی!  
 شما هم انتظار موتوری دارید؟  
 در حالیکه به اطرائش نظر  
 می انداخت خنده ای نموده  
 گفتم: من منتظر مشتری استم.  
 بعد سینه هایش نگرستم فرو رفته  
 چیزی نبود که منتظر مشتری  
 باشد، خیال کردم شوخی میکند  
 بی میل نبودم تا رسیدن موتوری  
 خودم را با او سرگرم کنم. قطری  
 سگرتم را از جیب بیرون کرده بگر -  
 تی تعارفش کردم. یک دانه برایش  
 برداشتم با لایتم سگرتش را.  
 آتش زدم  
 طرز سگرت دود کرد نشد انستم  
 که سگرت نیست زیرا نهی از  
 سگرت را در دهش فرو برد نظری  
 به سرا پایش انداخته گفتم:  
 گفتمی که منتظر مشتری استی؟  
 خنده معنی داری نموده گفتم:  
 بلی منتظر مشتری استم ولی این  
 روزها کسی به سراغ من نمی آید

نمیدانم ذوق مردم مرده یا گل  
 ولای کوچه ها مردم را فراری -  
 ساخته است.  
 یقین داشتم دیوانه نیست  
 ولی از حرف های بی سروپایی  
 هم چیزی دستگیر نمیشد.  
 خودم را به صحبتش علاقه مند  
 نشان داده پرسیدم: خوب  
 بالاخره نگرستی چه میفروشی؟  
 چشمانش را به گوشه بی از خیابان  
 دوخت و بدون آن که در چشمان  
 نگاه کند بالحن زنده گی گفتم:  
 بستر نم و آفوش گریه. این توانستی  
 که مرا نیشناسی تلم جوانهای  
 شهر با من محرومت دارند.  
 لحظه بی با خود اندیشیدم  
 میخواستم از او فاصله بگیرم مگر  
 دیدم من هم جوانم. آتش شغوت  
 یک باره در وجودم مشتعل گردید  
 قلبم شروع به تپیدن کرد کوی  
 آن مرد افکار درونم را به خوبی  
 درک کرده بود. در حالیکه  
 سوم اشاره مینمود برای اقتصاد  
 او واسطه بود و من هم جوان مجرد  
 تنم داغ شده بود و آرزوی لعین  
 که چند دقیقه بعد در اختیارم  
 قرار میگرفت سر از پانی شناختم  
 مبدل به یک پارچه شور و هو  
 شده بودم. هوس کشنده و لسی  
 دلپذیر. تا آن شب اصلا به فکر  
 زن نبودم. تلم سرگرم من همان  
 پارچه های نغز و تکیه ادبی  
 بودند که بر تار و پود وجودم  
 حکم سروا می داشتند.  
 مرد از پیش من از نیالشی  
 از چند کوچه که ملوا کتابت  
 و گل ولای بود گذشتم هاقبت  
 در آنهای یک کوچه تاریک که  
 بوی زنده گی فضایی آنرا نباشد  
 بود مقابل دری ایستاد نگاهی  
 به اطرائش نموده پس از آنکه  
 مطمئن شد کسی مراقبش نیست  
 با پشت دست به علامه رمز چند  
 ضربه خفیف به درواخت، صدای  
 یایی از پشت در به گوش رسید  
 و لحظه بی بعد در با صدای

دارد اما باید آهنگهای را مطابق به آن ها جستجو نمود .

\* گاهی دلتان خواسته چیز خارق العاده تصویری برای تلویزیون تهیه نمود و دهد به کیس ؟

- در صورتیکه چیز خوب و - خارق العاده بی رابند اکسم حتماً برای تلویزیون هدیه اش بیگم اما ناگفته نباید گذاشت - آهنگهای را که ثبت و فیلمبرداری مینماید همه اش هدیه بیست و برای تلویزیون .

\* سفرهای تان به ولایات و خارج کشور چی گونه بوده وجه در سهای به شما داشته اند ؟

- سفرهای که به خارج کشور نموده ام همه اش در روند کارم تشویق کننده بوده و در همین حال توانسته ام تصاویر خوب به کشور خود بیاورم .

و سفرهای که در ولایات کشور داشته ام تا حد سکن کوشیده ام تا تصاویر خوب ببرد به کشور همراه داشته باشم .

\* مثلاً به کدام کشورها سفر نموده اید و از آن جاها چقدر - آموخته اید البته در رابطه به کارتان .

- سفرهای به دمارک ، اتحاد شوروی و فرانسه بوده . زمانیکه در فرانسه بودم دردگان عکاسی کار مینمودم و از آن جا هم توانسته ام چیزی بیآورم .

\* پس کار عکاسی با فیلمبرداری نزد یکدیگر با هم دارند ؟

- به نظر من منشا و اساس هر دو برداری و عکاسی تشکیل میدهند یک عکاس میتواند فیلمبرداری خوب شود به شرط آن که تکنیک تصویر تکنیک های عکاسی را بداند .

\* در حدود چند بار چقدر آهنگ را فیلمبرداری نموده اید ؟

- در حدود یکصد و بیست آهنگ را .

\* چه ره آورد هایی در ساحت کارتان دارید ؟

- دو مدال از طرف س.د.ج.ا. تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی ج.د.ن.ج.ا. و همچنین پانزده تصویرهای آهنگ اهل هرکجا که باشد نی بازهم افتخاری است جایزه تشویقی هم گرفته ام .

ظواهر خیلی آرام و بی تکلفی دارد و من پس از لحظه بی درنگ ازین دروین در صحبت را باز کردم و آرام آرام سپرد صحبت را سوی هدف اصلی آورده پرسیدم .

\* شما در کارهای اخیرتان مخصوصاً در ثبت آهنگهای جدید کار رایج بوده اید یا آن ها اندیشه خود شما بوده یا برود یوسران به شما ایده داده اند ؟

در حالیکه چهره اش جدی مینمود ولی با صمیمیت به سوالم نگرست گفت :

خیر ( من در جلوی کارکره چیز چیزی از دایرکتران هم آموخته ام و در ثبت آهنگها خودم برود یوسر میباشم و از اندیشه خودم کار گرفته و کوشش مینماید تا تحفه خوبی نه تنها برای هنرمندان بل برای هموطنانم تقدیم نماید .

\* آیا میتوان کار شمارا یک کار هنرمندانه توصیف کرد ؟

- اگر خود خواهی نکم میتوان گفتم که پلی من با پیشکار و گویان بدون آن که از کارها شانه خالی کنم به وظیفه ام میروم و بیشتر میکوشم تا در کارهای هنری ام - ذوق هنری داشته باشم و همه کارهایم را هنری گفتم نمیتوانم زیرا هر کاری در وقت و زمانش انجام مینماید و ثبت آهنگها به خصوص فیلمبرداری در ساحت هنر جز کارهایم است .

\* برای شما معیار انتخاب تصاویر در لحظات گذرا و حادثه ها چه گونه است ؟

حرفم را قطع نموده گفت :

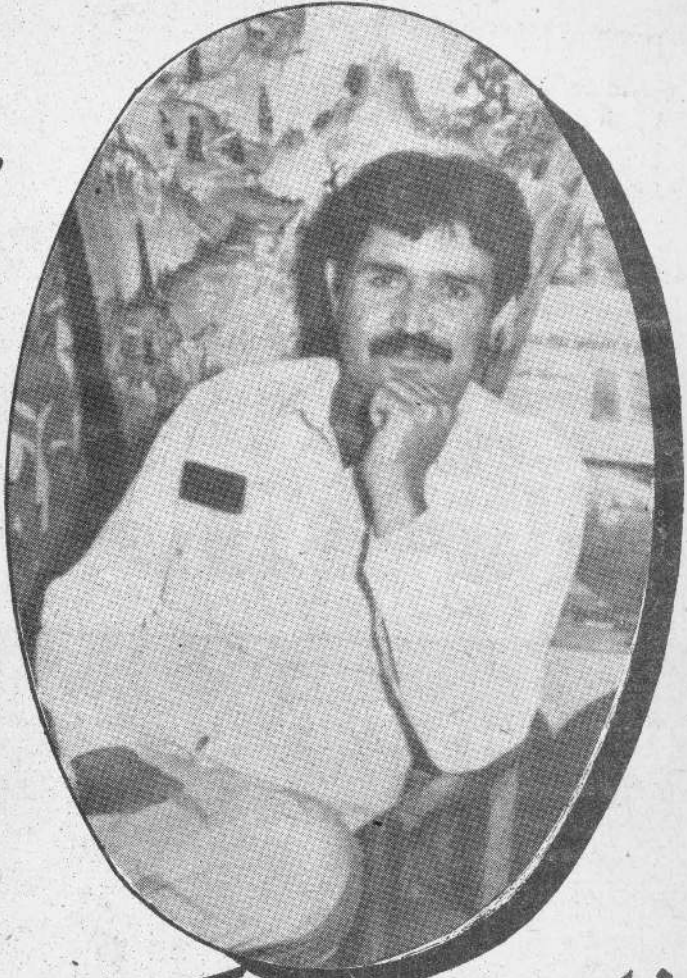
- برای من معیار انتخاب تصاویر در هر لحظه و حال است عادت است به طور مثال میتوان کارم را با کاریک داکتر مقایسه کرد .

داکتر در کارهای روزانه خود به صورت عادی میرسد اما در وقت عملیات با اجراءات تر کارش را پیش میگیرد و من هم کارهایم را همینگونه در هر لحظه و زمان انجام داده ام .

\* هنوز چه تصویرهای ثبت نشده بی در دهن تان دارند ؟

شاید وقت نماند یا شاید هم امکانات ؟

- در ذمه من تصاویر است که امکانات ثبت آن ها هم وجود



# مصاحبه پی با فاروق زورنگ کمره مین تلویزیون

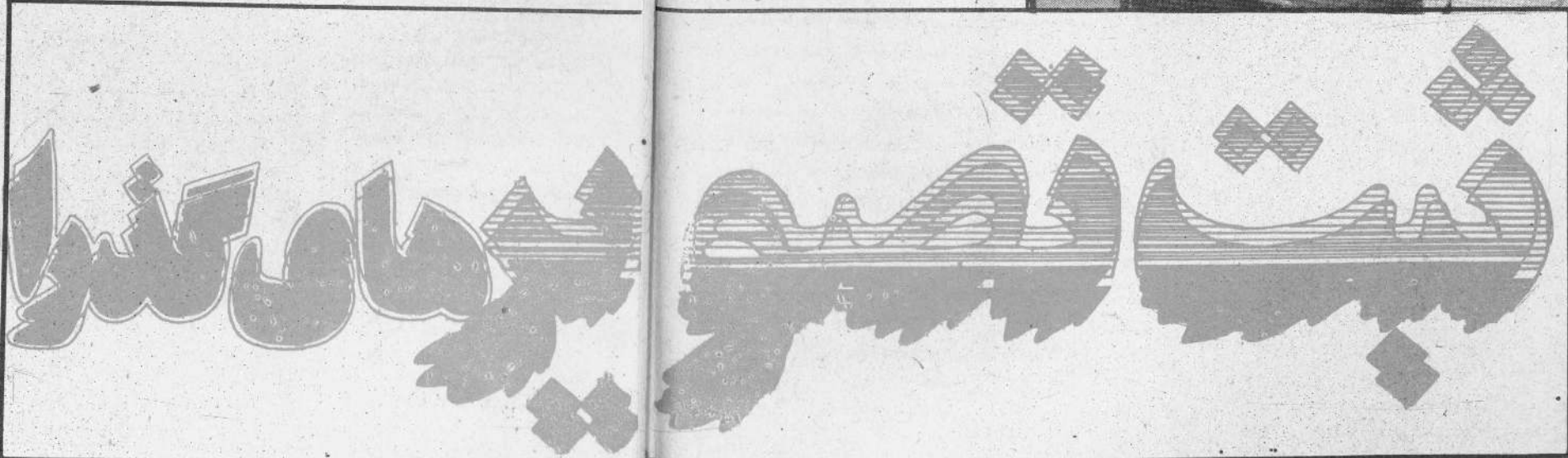
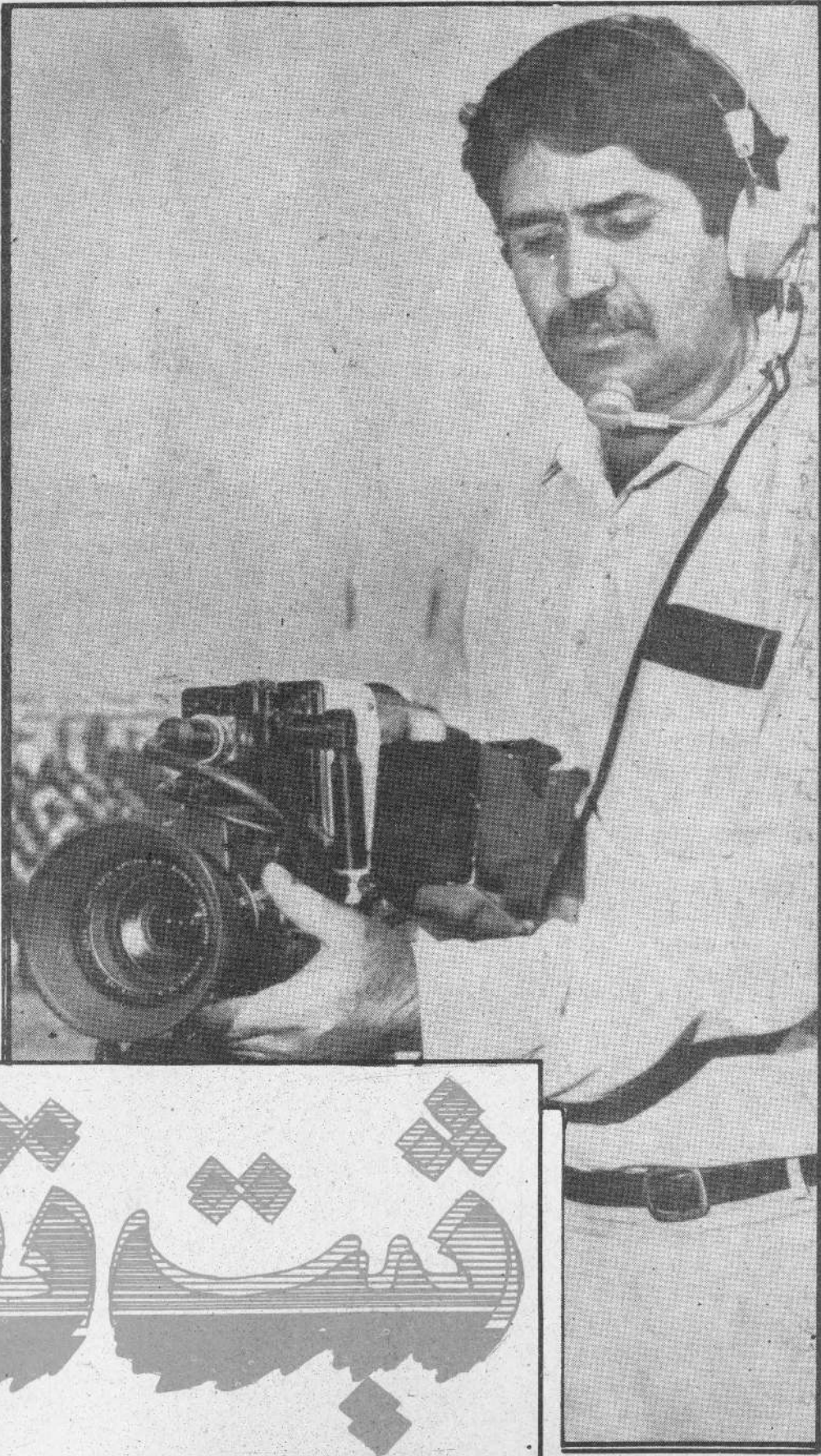
و اینبار برای صحبت هنرمند و با فیلمبرداری مینشینم که از آنجا ز کارش همچون عاشق دلباخته بی برقم و به خصوص هنر فیلمبرداری بوده است .

پلی اینبار سخن بر سر فیلمبرداری است که با مهارت و زندگی خاصی در ثبت آهنگها به خصوص درین اواخر همه گرفته است .

با نام فاروق زورنگ همه گان آشنا استند، با نام فیلمبرداری که در قسمت دایرکت و فیلمبرداری آهنگ ( اهل هرکجا که باشی باز هم افتخاری است ) بر سر پانها افتاد و کارهایش بسیار زیاده بیکی بیکی کرد و میگفت .

با او برای انجام مصاحبه در دفتر کارش قرار گذاشتم، همینکه در دفتر را گشودم دیدم که چقدر مصروف است تنها او نه همه همکارانش به کاری مصروف بودند، یاد پدرم از پشت میز برخاست و با لبخند صمیمانه بی به داخل رهنماییم کرده و بعد در کمره نشست .

مصاحبه از فریبا سرلهری



نوشته: دکتر امین زمان



# نتایج زیانبار جسمی و روحی آن

## از نظر طبی، وابسته‌گی به الکول یک حالت بیماری و غیر نورمال است

طبيب مجله مشوره ميدهد

از نظر اجتماعي، الکوليسم، عبارت از استعمال افراطی مشروبات الکوليست است که سبب تشوشات در نروم هاي معياري سلوک و روش شخص در محيط زيست، خانواده، جامعه و مرصه، کار شده و همراه زيانهاي براي صحت خود شخص الکوليست و آسايش و آرامش ساير اهالي ممي باشد.

از نظر طبي، وابسته‌گی به الکول، يك حالت بيماري و غير نورمال است که شخص از انحراف استعمال زياد و مدت اوم الکول، سرانجام به مرحله مي ميرسد که خود را ناخبر به استفاده از آن ميداند و اين ناخبري به علت احساس نشاء و يا خماری و هم براي جلوگيري و کاستن اضطراب رواني و يا تکليف طاقتفرماي جسميت که در نتيجه ترک و يا عدم استفاده

از الکول به وجود مي آيد . وابسته‌گی به الکول چي گونه به وجود مي آيد ؟ طوري گفته شد از اثر استفاده از الکول در يگرگونيهاي منحصر جسمي و رواني ايجاد ميگردد که آهسته آهسته اين د يگرگونيها شکل ثابت را به خود ميگيرد . الکول در مرحله اول به انداز کم، تاثيرات آرامش بخش تسکين کننده، نشاط آور و تسريع کننده و فعاليت هاي رواني را دارد به همين علت کسانی به اين گونه تاثيرات رواني الکول نياز دارند و به آن مراجعه ميکنند که با محيط زيست خود تطابق خوب نداشته و يا بينظمي هاي رواني از نوع Neurosis و يا تشوشات شخصيت داشته باشند . اين گونه اشخاص در مراحل اول با استفاده گاه و ناگاه از الکول بروم هاي رواني خود راطا هراجل ميکنند ولي سرانجام به مرحله مي نرسند که از اثر د يگرگونيها ايجاد شده، جسمي و رواني به

وسيله الکول ناگزير و ناچار بايد به صورت مرتب از اندازه هاي زياد تر آن استفاده کنند که به اين ترتيب آهسته آهسته وابسته‌گی به الکول به وجود مي آيد . در ايجاد وابسته‌گی به الکول محيط زيست شخص، مسائل تربيتي، اعتقادات، عقايد مذهبي، خستگيهاي بيش از حد جسمي و رواني، موجوديت ناراسي ها و صراحت رويي شده و يا خفيق و ستاد اوم نيز اهميت دارد . البته عوامل نرومي نيز در ايجاد وابسته‌گی به الکول رول دارند مانند : وفرت الکول در محيط و دسترسي سهل به آن، استفاده از الکول به قسم تجزيه بي به وسيله نوجوانان که يکي از اعمالي خانواده او معتاد به الکول شده اند و او گاه و ناگاه جهت به رخ کشيدن آرائي خود و غيره الکول مينوشد طوري که ملاحظه ميشود عوامل سببي وابسته‌گی به الکول، ناهنجور و فراوان است که معمولا

به سه گروه يعني مکتورهاي اجتماعي، نيزولوژيک و روانسي ميتوانند هنيغ شوند . الکول سبب چي د يگرگونيهاي در رطوبت ميگردد ؟ الکول سبب تغييرات و نسي نظمي هاي مختلف ميتا بوليک در اوزان نروم انسان ميگردد . بالاي ميتا بوليم و يتامين هاي گروه B خصوصا ويتامين B1 تاثير کرده و در نتيجه زيان هاي منتشني مختلف در سيستم عصبي مرکزي، سيستم عصبي محيطي و سيستم عصبي اتونوم از آن بس و وجود مي آيد . تاثيرات سؤ آن بالاي جهاز هضمي به شکل التهابات معده، سرطان هلو تغييرات در جذب مواد غذايي ظهور ميکند، سخت شدن و پيدا سيمز حاد تا ناگوار د يگر بست که در نتيجه زياد اشغال صبه به صورت مداوم از الکول استفاده ميکنند به وجود آمده ميتواند الکول سبب پک سلسه تغيير غير قابل برگشت در قلب

# الکولیزم مزمن به صورت تدریجی به وجود می آید

شواین وورید هائیز میگردند .  
 واقعات التهاب و سرطان غد و  
 یا نیکراس نیز نزد الکولیک ها  
 بیشتر تعادف میگردند .  
 - نشاء یا مستی الکولیکست  
 چیست؟ نشاء یک حالت روانی  
 غیر طبیعیست که از اثر غیر فعال  
 شدن تدریجی نشاء دماغ و از  
 بین رفتن تاثيرات کنترل کننده  
 آن بالاي سایر نواحی دماغ به  
 وجود می آید و تاثيرات  
 ( Toxic ) توکسیک و مسموم  
 کننده الکول بالاي حشرات  
 دماغیست . در شروع این حالت  
 تسمی یا نشاء شخص یک احساس  
 سر لذت بخش گرمی در بدن کرده  
 عضلات به استراحت ( Relax  
 مصروض شده و یک حالت آرامش  
 جسمی و روانی به وجود می آید .  
 حالت مزاجی شخص یک نوسان  
 به جهت مثبت داشته ، احساس  
 رضایت از خود و اطرافیان زیاد  
 شده و یک حالت اطمینان و اعتماد  
 به خود به صورت گداز و تغییر  
 طبیعی به وجود می آید ، شخصی  
 واقع بینانه را از دست داده ،  
 امکانات خود را پیش از حد از یاد  
 بی کرده و خود ستایی میکند .  
 نیروی خود آگاهی ( Autocritic  
 نزدش تنقیص مییابد ، اعمال و  
 سلوک خود و دیگران را نمیتواند  
 واقع بینانه و درست ارزیابی کند  
 در صورت پیشرفت حالت نشاء ،  
 انبساط مزاجی شخص به بیاد  
 حالت حساسیت تبدیل شد مقابل  
 هر موضوعی ، واکنش میدهد ، به  
 آسانی از رده شده و یک حالت  
 متاثری و عصبانیت را به خود میگرد ،  
 تعصب و شدت یافته و امکان  
 دارد بعضی اعمال و حرکات  
 Empulsiv به وجود  
 بیاید ، شخص درین مرحله به  
 آسانی به اعمال و حرکات  
 Agressive و تعرضی نسبت  
 به اطرافیان و یا نسبت به خود  
 ممکن است دست بزند و حوادثی  
 را که از نظر قوانین و مقررات  
 اجتماعی و طب عدلی ، دارای  
 اهمیت ویژه است به وجود بیاورد

درین مرحله (Coardinat  
 انتظام مرکزی و حالت متوازن نیز از  
 بین میروند و شخصی نمیتواند توازن  
 خود را حفظ کند ، ادای کلمات  
 نیز واضح نمیشاند که این عدم  
 توازن و مشکلات در تکلم از نتیجه  
 تاثيرات مسموم کننده الکول  
 بالاي دماغ کوچک یا Cerebellum  
 به وجود می آید .  
 در پایان حالت نشاء ، غالباً  
 کسالت و خسته گی و کوفته گی و در  
 عضلات ، سردردی ، تلخی و  
 بد مزه بودن دهن ، تشنه گی  
 و فرط حساسیت به وجود آمده و  
 یک حالت سقوط مزاجی به شخص  
 دست میدهد که این همه از اثر  
 تاثير مسموم کننده الکول بالاي  
 انساج عظمی ، معده ، جگر و  
 سر انجام دماغ به وجود می آید .  
 گاهی تسم حاد الکول نیز  
 به وجود آمده میتواند که درین  
 صورت حالت شعوری روشن از  
 بین رفته و شعور به مگر است و  
 خصانت میگرد و ممکن است تا  
 سرحد کوما نیز برسد ، درین  
 حالت گاهی تشنجات منابسه  
 به مرگ نیز به وجود آمد میتواند  
 و حتی ممکن است تفرط و تبسول  
 غیر ارادی نیز صورت گیرد .  
 الکولیزم مزمن چیست؟  
 الکولیزم مزمن یا وابسته گی  
 به الکول طوری که در آغاز نوشته  
 نیز گفته شد ، عبارت از بیاد  
 میلان بیماری و غیر قابل جلوگیری  
 به نوشیدن الکول است و نشان  
 دهنده وابسته گی جسمی و  
 روانی شخص به آن میباشد ، در  
 اثر آن شخص به صورت متناوب  
 ( Periodic ) و دایم  
 مجبور است الکول بنوشد و در  
 نتیجه ، آن تدریجاً بی نظمی های  
 جسمی و روانی در او پیدا میشود  
 و شخص به تغییرات غیر طبیعی  
 در شخصیت و روان خود دچار  
 میگردد .  
 الکولیزم مزمن به صورت  
 تدریجی و خفی به وجود می آید

بدون آن که شخص متوجه این  
 حادثه گردد ، پیش از آن استفاده  
 از الکول ، تصادفی بوده و گناه  
 گناه صورت نمیکند که تدریجاً  
 مقادیر استفاده از آن بلند رفته  
 و به صورت منظم و مرتب تبدیل  
 میگردد ، با پیشرفت این حالت  
 به تدریج تغییرات در روان و  
 شخصیت شخص تا سرحد تبسول  
 الکولیک شخصیت به وجود می آید  
 الکولیزم مزمن را در سه مرحله  
 جداگانه میتوان در نظر گرفت ؛  
 شخصاً تا مرحله اول عبارتند از  
 ۱- درین رفته رفته استفراف  
 در صورتیکه نشاء خفیفی  
 شدید هم باشد .  
 ۲- کاهش و یا از بین رفتن نیروی  
 بازدارنده ، استفاده از  
 اندازه زیاد الکول .  
 ۳- برخی از حوادث و واقعات  
 پیش از استفاده از الکول ،  
 فراموش میگردند ، نشان  
 دهنده اختلال در حافظه  
 است .  
 ۴- صورت به استفاده از اندازه  
 زیاد الکول به خاطر بیاد  
 دست آوردن نشاء آشکارا  
 که این حالت نشان دهنده  
 ایجاد حالت تحمل ( Tolerance )  
 الکول است .  
 مرحله اول الکولیزم مزمن  
 ممکن است ۲-۳ سال دوام  
 کند ، شخص وابسته به الکول  
 آهسته آهسته به مرحله دوم  
 الکولیزم میرسد که درین مرحله از  
 علائم مهم و دایمی آن به وجود  
 آمدن علائم قطع دایمی و صفا  
 تبسول ( Abst in a nce ) است  
 این علائم طوریست که روزیکه  
 شخص الکول ننوشد ، مانند  
 تکالیف ناگوار جسمی و روانی  
 دچار میگردد از تبیل سرخچی و  
 برخی رنگ های خون در روی  
 پرچون شراین صلبه در چشم  
 پرش قلب ، شارخون یا بین ،  
 احساس ناگوار و دردناک در نا  
 حیه قلب ، سرخچی ، سردردی  
 برو زیاد ، جلد شدن جلد  
 انگشتان ، رعشه دست ها ،  
 درد های عضلات و مفاصل ،  
 تشنجات هضمی ، بی اشتها  
 تشنه گی ، اختلالات خواب

و غیره ، بعد از یک مدتی بسه  
 اجزای فوق بی نظمی های روانی  
 نیز افزود میگردد که به شکل  
 تغییرات مزاجی انحرافاتی ،  
 اضطراب ، ترس وید هانسی ها  
 مییابد ، علائم قطع دایمی کم  
 کم شدید تر میگردد و در نتیجه  
 شخص معتاد مجبور است جهت  
 جلوگیری از ایجاد حالات ناگوار  
 فوق بازم به نوشیدن مقدار  
 زیاد تر الکول بپردازد ، این  
 مرحله ممکن است از ۲-۵ سال  
 دوام کند .

در مرحله سوم الکولیزم مزمن  
 تحمل شخص مقابل الکول دوباره  
 کاهش مییابد ، شخص با اندازه  
 کم الکول ، به حد اعلاهی نشاء و  
 مستی دست مییابد ، درین  
 مرحله شخص به صورت منظم از  
 الکول استفاده کرده که به صورت  
 عادی و بدون زحمت و به شکل آب  
 الکول مینوشد ، این حالت  
 نوشیدن به صورت مسلسل و تا  
 یک هفته دوام کرده و شخص  
 تقریباً در حالت نشاء دایمی قرار  
 دارد ، درین مرحله وضع جسمی  
 شخص نیز وخیم تر میگردد ،  
 کسالت شخص خیلی زیاد بوده ،  
 عرق زیاد ، فشارباین تشنجات  
 نظم قلبی ، تفسر سریع ولسی  
 سطحی ، بی اشتها ، استفراغ  
 و لاغری به وجود می آید ، درین  
 مرحله از اثر استحاله و تخریب  
 دماغ کوچک ( Cerebellum )  
 علائمی به شکل سرخچی ، بسی  
 موازنه گی در حرکات ، مشکلات در  
 تکلم ، رعشه و شل شدن عضلات  
 نیز به وجود می آید .

با پیشرفت این مرحله تحمل  
 شخص مقابل الکول بازم کاهش  
 یافته و با مقدار یکم الکول نشاء  
 میگردد ، ممکن است حملات  
 تشنجی به شکل مرگی ( Epilepsy )  
 نیز درین مرحله به وجود بیاید ،  
 تغییرات در وضع روانی و از جمله  
 حافظه شخص عمیق تر شده ،  
 حالات تعرضی ( Agressive )  
 ممکن است به مشاهده برسد ،  
 شخص از لحاظ کرکتر خود عمیقاً  
 به تغییرات منفی معروض میگردد  
 اختلالات عمیق روانی که از

بقیه در صفحه ۱۸۴



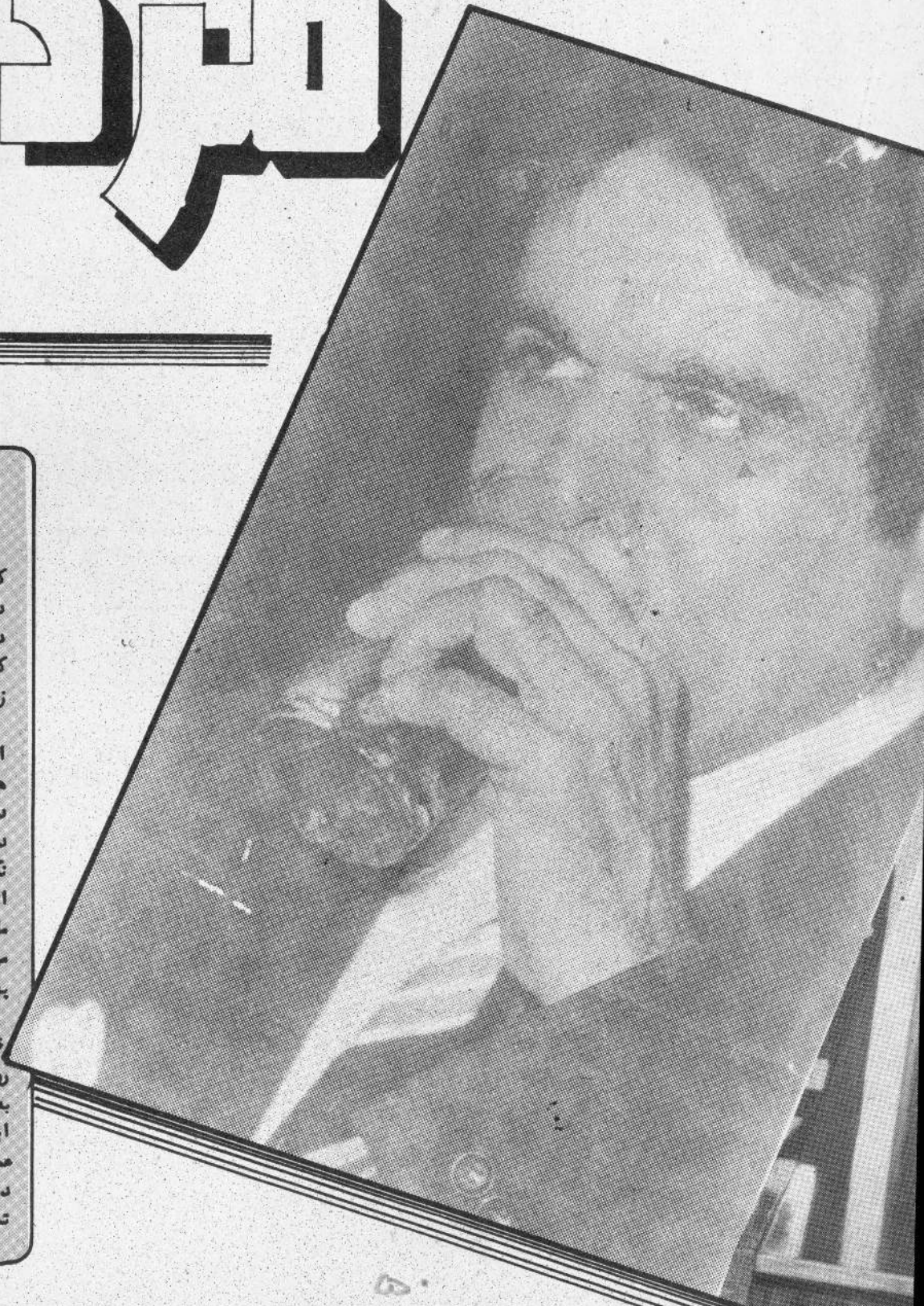
# دلپ کمار مردی از غربت

ترجمه مهدی دعاگویی

دلپ کمار میگوید :  
هنر همیشه هاموجودات اسرار آمیزند .  
آنانی که صاحب ادراک ظریف واجسام لطیفند  
هنرمندند ، هر تماشاچی ، حق دارد هنر پیشه  
مورد علاقه اش را انتخاب کند .

دلپ صاحب ! شما که بهره  
کافی از اهل بیت و کفایت هنری  
داشته و صاحب شهرت و ثروت  
در خور توجه نیز هستید ، آیا بازم  
کدام کاستی و پاکبندی را در -  
زنده گیتان احساس میکنید ؟  
- طرح شما نهایت ظریف  
است ، ثروت و شهرت به مثابه  
هاله بیست که غالباً مهتاب رابه  
دور خود میچکاند ، ثروت همیشه  
در بانک ها و صندوق ها  
نگهداری میشود ، که خیلی هم به  
انسان متعلق نیست ، شهرت هم  
مانند سایه بیست که بانگهای  
مردم که مانند آفتاب است ، هستی  
پیدا میکند .

به نظم ، شهرت گاهی وسوسه  
فطراست ، به ویژه زمانی که انسان  
روپایس شود و برای کسب شهرت  
به سوی جنون برود ، در آن حالت  
این شهرت ، در واقع یک احساس  
عمیق و پیچیده ، خطرست که انسان  
در مقابل آن ناتوان میماند و گاهی  
تعادل روحی خود را از دست



آنانی که مرا میخواهند این بزرگترین  
دین برحق و مسلم مردم است که  
باید آنرا بی شایبه ادراک واپس  
احساسات پاک و شسته ، این  
نوازش های بی لوث و شرفانسه  
این چشم داشت های بی رها  
و هنر دوستانه ، شان را نباشد  
با خنده و فریب ، تقلب و پسا  
کوزی به خاطر پول و مکتب  
بازی گرفته من در برابر مردم  
بزرگترین مسؤلیت ها را احساس  
می کنم .

اندکان می کم یک موجود عاجز  
و ناتوان است ، این مردند که  
مراهایه ناز ساخته و جای برایم  
در طایفه شما قابل شده اند  
و مراد رسکوی بر طنطنه هنر شما  
هند جای داده اند . درست  
است که هر انسان فطرتاً در -

که پاک داشته هاسانانات داشته  
علا در سیمای هند پیاده شد -  
آیا در ذهن شما چیزهایی وجود  
داشت و یا این که برداشتی  
داشتید از قلم های روز ؟ آیا  
اصطکاک پدیده های سینمای آن روز ،  
سبب این سیمای جدید در تخیل  
و هنر سیمای هند شده است ؟  
- پرسش شما دلچسپ است -  
از دیگرگونی سیمای سینمای هند  
باورود من ، در سینما ، حریف  
میزنید در حالیکه با ايقان اعتراف میکنم  
تاحال نمیدانم چی کارنامه یسی  
رابه سینما انجلم داده ام ؟ قبل  
از ورود به سینما فکر میکردم تخیل  
کار نهایت دشوار است ، تصور  
کنید ، مثل یکی رابه عنوان محبوبه  
لطفاً صفحه را برگردانید

جستجوی پیشرفته ارتقا ، شهرت  
و طلب ثروت است این سراز در  
ذهن و ضمیر هر انسان جای  
بزرگی داشته و یک بخش آمال و  
اندیشه های او را استیلا کرد  
ولی این آرزوها را از جباری  
مشروع و درید استحقاق باشد  
حاصل کرده از راههای غیر  
مجاز ناصواب .





# دلیپ کمار: سردی

بقیه از صفحه (۴۳)

دیگری ربه حیت مادر وان دیگر ربه سمت پدر میزد بود. از یکی جدا میبود باید احساسات و هیجانان یک عاشق واقعی را حالی کند، در حالیکه عاشقش هم نیست آن یکی بهمار میبود، با میسد التهابات روانی و ذهنی خود را در برابر بیماری زنی که مادرش نیست بازتاب دهد.

آن دیگر میبرد، باز هم از مثل میخوانند، عمیق ترین تأثیرات خود را همراه با صحنه ها و فریاد های که باید یک فرزند به خاطر مرگ پدرش تجارز دهد، از خود نشان دهد، حالا خود تصور کنید، آوردن و حالی کردن و تجارز دادن این همه انفجالات که اصولاً باید تخصصی هم نباشد، کار سهل است؟

برای این سهل نیست که حقیقت جدایی محبوس، یا بیماری مادر، یا مرگ پدر، نزد هنریشه به هیچ وجه وجود ندارد، ولسی حکم تشیل و برنسیب تشیل است که همان حالت و موقعیت باید هستی پیدا کند. اما با هر نوع تلقین روانی، روان چون ضمیر واقعه یا امر را نمیبرد، بناً در همین جاست که کار تشیل مشکل میبود، یعنی هنرمند به (پندیرفتن) و (نه پندیرفتن) درگیر میبود.

مثلاً بسیاری از اوقات، وقتی میزدیم در فیلم مادری میبرد، یا خود میگویم: این هنریشه چی گونه یک زن غیر را، در قلم مقایسه با مادرش قرار میهد، آیا او به

مادرش فکر نمی کند؟ وقتی به چهره مادر زلفی خود نگاه میکند آیا می تواند ذهن خود را مهار نماید تا مخل کارش نشود؟ ولسی برای این پرسشها پاسخ نداشتم اگر یا خود فریبی متصل میبود

آیا در یک ستیز درونی قرار نمی گیرد؟ این مسایل خیلی قابل اندیشه برایم بود. من نمیتوانستم بدانم کدام شیوه کار هنرمندان، درست است و کدام آن نادرست. فقط با اندیشه های که میخواستم دست یابم کم و یا پیروی از اصول (پراگما - تین) آرزو میکردم وارد عرصه واقعیت ها شوم، همواره از خود میپرسیدم چی گونه میتوانم؟ این دیوانه کننده است که درونی را حقیقت جلوه داد.

مخصوصاً بهترین (لورنس - الیویه و سپنتراس) فکر میکردم. وقتی وارد معرکه فلم و سینما گردیدم با همه و فوفای کبیر درگیر شدم، گروهی با شخصیت بازی خود را همگون می ساختند تا منم به مردم فریبی نشود و - شماری فقط پول به دست می آوردند و دیگر به هیچ اسم و رسم پایبند نبودند، شماری کار را به اساس تکنیک پیش میبردند که از آغاز تا انجام از احساس و بازتاب احساس، از کشش و واکنش از وقت و توجه و داخل شدن در قالب شخصیتی که آن را نمایش میدهند اصلاً شمه و شمامه بی به مشام نمی رسید.

ولس من فکر میکردم: وقتی یک دهقان دهاتی را، محیط کار و وزنده گیش را، شرایط وزنده گس

# از غزونه

از خرمن بزرگ هنراسته من تا جایی به فلمهای تجارتی، اعتراضی ندانم که برای مردم اعتماد قایم نکنند... فلم های تجارتی اگر در سینما به وجود نیاید، باک تا هنری

و طرز مصفیت او را، نحوه برخورد و کردار او را، طرز گفتار و لهجه گفتار او را نباید از لحاظ سوسپوزی، او را می شناسم، چگونه ممکن است او را نمایش

بد هم. اینجامطالعه - سوسپوزی، مطالعه محیط وزنده گی، مطالعه مردم شناسی، مطالعه اتوگراف مطالعه عنعنات و کلتور و حتی تاریخ را لازمی میبوم.

روزی با خود گفته بودم: حالا به دیگران میگویم بی خبری، گناه است و درسی خبری کاری را انجام دادن گناه بزرگتر.

ماهه تا حدودی بی خبر استم ما آگاهی و دانایی کامل نداریم و هیچ فردی در جهان سراغ نمیشود که از هر لحاظ کامل باشد، ولسی در کاری که دست میزنم، به شغلی که متصل میبوم، با میسد کم از کم، خود را آگاه به سازم. به گونه مثال: در صحنه های، یک هنریشه نقش یک انقلابی را در زمان انگلیس ها بازی میکند، این هنر - مند باید عصر انگلیس ها را در هند و مردم هند را در زیر تسلط استعماری به اساس تاریخ کشور پیاده کند، ورنه مردم به آن باور نمیکنند و حق ندارند بگویند آن چه دیدیم، همه دروغ است.

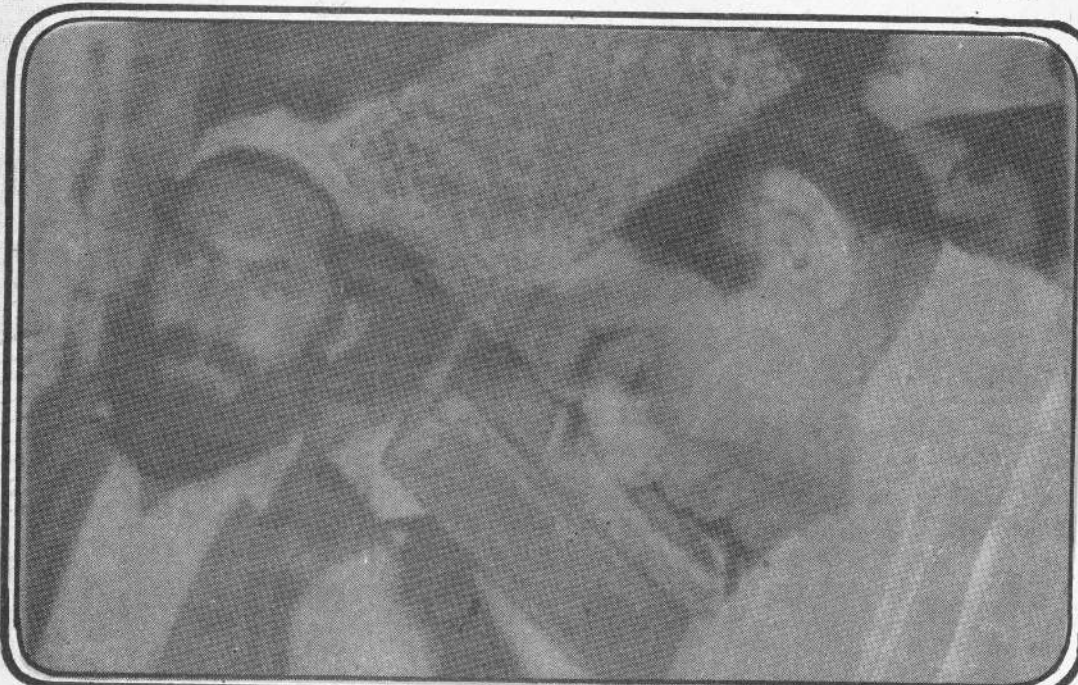
من عقیده دارم باید همه چیز را آموخته

لا شما به حیت یک هنرمند بسی همتا در مورد فلم های تجارتی و هنری چی نظری دارید؟ آیا فلمهای امروز، فلمهای هنریشه؟ - هر یک پدیده ای که به روی پرده سینما هستی پیدا میکند، خوشه بی

آگاهی، دانش، علمیت و درک - لطیف و احساس ظریف به کار است، باید از این پدیده ها، هنرمند، کارگردان، گروه مین، سوند مین و دیگر دست اندرکاران محرم نباشند. لا شما به حیت یک هنرمند عظیم در کشور هند و خارج از مرزهای هند شناخته شده اید، بسیاری از مردم هنر شناس معتقدند که شما چشمان شما و موهایی سر شما، راز بزرگی را در کار هنری تان با خود دارند... آیا به نظر شما همین یک راز است و بیاد دیگران چنین یک تلقی را در این مورد دارند؟

هیچتر نیست و حتی فکر میکردم که میبورد... برای یک شخصیت بزرگ جهان مثل هیتلر درگیر بودن با جنبه او هم و سواها که هارنان، آن را (خرافات) میگویند، امر کلسا بعید بود، ولسی او درگیر بود، تحت تلقین وزیر تأثیر یک فشار خاص روانی قرار داشت.

من از او تمهیت نمیکنم و شما نمیتوانم این خرافات بپندارم ی او را توجه کم، ولسی از روزیکه خود را شناخته ام، تا همین لحظه با همین تلقی و پندیرش وزنده گس کرده ام و معتقدم که آن چه برون



از ماست، در واقع وزنده گی روحی خود ماست، ما ستم که احساس میکنم و نقش روح خود ما ستم که در اشیا و ماحول ما بازتاب داده میشود، وقتی انسان مناظری را که دیده است، یا ظرافتی که توانسته درک نماید، آن وقت حقیقت اسرار و خود را در میباید. من با این فرمول، این حقیقت را در یافته ام که موهایی سر و گوش چشمان من، گوشه بی از همان اسرار است که برای هنرمند قایم بقیه در صفحه ۸۶.

موهای سر به نظریا و خودم، در مصمم جلوه دادن من در صحنه های فلم، نقشش خیلی استوار دارند، هر وقت کسی در برش آن اقدام میکند، بیبا بزرگترین کشمکش ذهنی درگیر میبوم. شاید این موضوع روانسی باشد، ببینید رهبر نازی های آلمان (هیتلر) در هر جا، در هر وقت سال، خواه گرما، خواه سرما روی دست خود، بالا پوش حاصل نمیکرد، او را اعتقاد بر آن بود که هرگاه بالا پوش یا او نباشد، دیگر

(به قول شما) سرمایه فلسازی ایجاد نمیشود، این رانجریه های فراوان ثابت کرده است ولسی انتباه من این است که با هر فلم تجارتی میشود شاخص ترین برگه ها و تم های استوار هنر را نیز معزج کرد، زیرا بقین دارم که کمو فلمبرداری، هزار چشم دارد و هر چشم آن میتواند بهترین حرکات و تراوش های ناب از چشمه سار زلال هنر آفرینی های هنرمندان را در یک نقطه تمرکز دهد. ولسی در این کار هم اندیشه

# دوسه ځای کې چې

نوښته صبح

## د ختران کیسه بر از خود دفاع میکنند!

د دوسو ځای کې چې د ختران کیسه بر از خود دفاع میکنند!

سرگد شتاند م ۰))  
 - چرا اقدام به کیسه بري کړدي؟  
 ((د رمکتب صنف دوم بودم و سه تشويق يك صنفی ام بنام شیدا شروع به کیسه بري کړد يم چوون خورک سن بود يم بندي نسکورند .  
 تنها اگرچه جنگ مقامات مس افتيد يم لت مامیکردند ، و تاحال اين مسلك راد وست دارم وادامه اش ميد هم))  
 - زیاد ترين بولي را که تا بحال د زد پده اند چه مقدار بوده است؟  
 ((شصت و پنج هزار افغانی))  
 روم رابه طرف ناد وگردانده  
 مهرسم ازچه وقت به اینسو کیسه بري میکی ؟  
 - باشرم میگوید: زمانی که هشت سال داشتم .  
 - شوهرت میداند ؟  
 (( بلی میداند ))  
 - زیاد ترين بولی را که به سرقت برونه اي چند است ؟  
 (( شصت هزار افغانی ))  
 - بعد آ سوال را متوجه هردوي شان ساخته مهرسم :  
 شما چطور جیهای بولد ار و بی پول را تشخیص مید هید ؟  
 - ناد و میخندند و روکی میگوید :  
 (( فکر ت نبود که بیشتر گفتم از - هشت سائلگی تاحال این کسپ را دارم .))

بقیه در ص ۱۰۱

شوهرش سیلانی است او هم بندي است و ناد و خانم هم براي بار سوم همراه با روکی بندي شده اند .  
 وقتی در برابر بالاي چوکس امریت محبس میشینند روکی بسیار خنده هاي بی ادبانه می خواهد خود را تیرنه کند و ناد و با اختیار سکوت ، ترجیح مید هم طرف صحبت وکی را اول انتخاب کنم و از او مهرسم .  
 - می خواهم اول از زنده هي ات قصه کنی .  
 (( بتو چی )) ؟  
 - من زور نالیت استم .  
 (( به مه چی ))  
 - چرا بندي شدي ؟  
 (( دزد ي گدم ))  
 - چطور گيرت کړند ؟  
 - باهي حوصله هي میگوید : « مثل دفعه قبلی گیم کړند . ))  
 - چند بار بندي شدي ؟  
 (( دفعه بیشتر وقتیکه چهار هزار افغانی را از جیب يك زن - بالا رفته نگران سرویس متوجه شد نزد یک آمد و گفت نیم پول رابه من بده در غیر آن به گيرت مید هم و منکه پول را به داخل موزه ام - جابه جا کرده بودم برایش ندادم نگران سرویس هم مرا به جنگ آن زن داد و بالاخره سر حدم بیهیم کشتید و شش ماه حبس را پشت

جوان و مقبول استند ، هردوي شان بين سنين ۲۰ تا ۳۰ سال هم دارند ، دوست دارند زیاد بهنگندند و زیاد هم هوش بگدرانند در صهاي شان اصلاً تاثر - ك زندانی رانی یايم ، هردويشان در محبس زنانه توقیف استند .  
 یکی روکی است که زیاد زيروک بی هراس ، بیرویی حیاست .  
 در قیافه اش از شرم چیزی نمیایی از جویدن ساجش با صدای بلندي احساس راحتی میکند ، کسی از مقبولی خود مضروب و از همها رت خود در کیسه بري بخود می آید .  
 برای بار سوم به جرم حبس زنی و گیسو بري بندي شده .  
 - مجرد است از فامیل بی مسؤلیت و در برابر فرزند ان ، سر بلند کرده ، چشم به دستهای افتده که به گونه برجسته يك قلب تیر خورده و نام ناد و خانم لکوی شده ، در میباید که باد و ست در برین وهم مسلکش زیاد صمیمی است .  
 نام دوستش ناد و است ، نام اصلی اش ناد به ، و او را خواهر خوانده اش روکی از ناد و خطاب میکند ، چهره اش مقبول و اندامش لاغر است ، شرمند و له سگرتی و کم حرف است ، می خواهد مودب باشد ، اما سیما پیش تصویر های داغ بی ادبی را باز گو میکند .

# آب و هوا و طبیعت انسان

## قوت طبیعت انسان

مهرین بحر الجاحظ آورده است در کتاب طبایع حیوان که اگر کسی خواهد که او را اختلاف طبایع آدمیان روشن شود و بر عیار اخلاق ایشان وقوف یابد هیچ محکی مراطها بر عیار طبیعت را چون شراب نیست از بهر آنکه مردم در شراب مختلف اند .

بعضی باشند که شراب به ادب خورند و البته حرکات نامتناسب از ایشان در وجود ناید و حرکات و سکات و حکایات ظریف از ایشان مشاهده نیفتد تا آنکه که خواب بروی غلبه کند و باز بعضی باشند که چون شراب خورند تفاوتی در اعمال و اقوال ایشان پدید آید تا آنکه که عقال عقل از پای خویشتن داری ایشان دور شود و بیعوش بیفتند و باز بعضی در ابته چون شراب در ایشان اثر کند در دست زدن و پای کوفتن آیند و هیچ ازین بیسرون نشوند و بعضی آن باشند که چون مست شوند به شمشیر سخن گویند و تا مادام که رو خون رانزنده یا طلاق ندهند نیارامند و بعضی آن باشند که چون اثر شراب به دماغ ایشان برآید در گرمی شوند و از فراق دوستان و یاران یاد آرند و قطرات حسرت بر رخسار بارند و بعضی آن باشند که در خنده افتند و از هر چیزی که بینند و شنوند بسیار بینند و دست و پای ایشان بوسه دهند و واپسین جمله اعمال و احوال و صفات مختلف از اختلاف طبایع آدمیان است و طبایع شرابها و ایشان را در این باب اثرست و هیچ حیوان نیست که او را شراب ندهند که او مست نشود به جز آدمی که بعضی از آدمیان استند که اگر چه شراب بسیار خورند هرگز مست نشوند و این هم از قوت طبیعت انسانست .

## رتبه و سوره

در لطایف الاشارات که از زبان مرغان تا لید کرده اند آورده اند که وقتی زنبوری موری را دید که به هزار حیل و دانه می به خانه می کشد و در آن رنج بسیار می دید . او را گفت : ای مور این چه رنج است که برتن خود نهادی ای و این چه بلاست که اختیار کرده ای ، بیانات اطعم و مشرب من بینی ، که هر طعامی که لذت ترست تا از من فاضل نیاید بر آدمیان نرسد ، بر مرکب هوا سوار شده ام و میان چون ترکان بیغما بسته و تیر سر تیز نیش راهی جهت جگر خصمان زهرآب داده ، آنجا که خواهم نشینم و از آنچه خواهم خورم ، پس برید و به دکان قصابی بر سلوخی بنشست ، قصاب کارد در دست داشت بزد و او را به د و باره کرد و بر زمین انداخت مور بیامد و پای او بگیرت می کشید ، زنبور گفت : مرا به کجای کشید مور گفت : هر که به حرص بجای نشیند که خواهد به جایش کشند که نخواهد و اگر عاقل درین کلمه نظرتا مل کند از مواظط جمله و اعظان مستغنی است .

## تک چینی

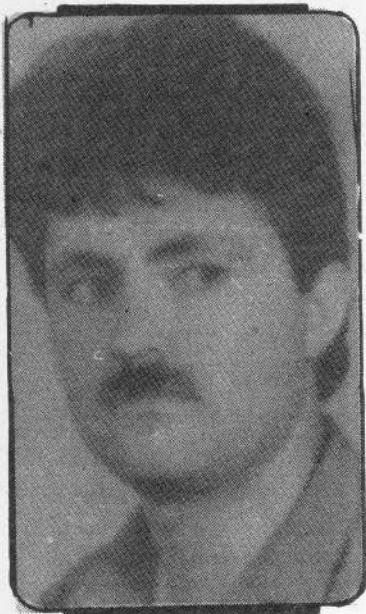
یکی از بزرگان هفت در کوفه کودکی را دیدم که در زیر درجه می ایستاده بود و نانی در دست گرفته و باره باره از آن نان بازی کند و بد آن درجه اشارت می کرد و می خورد ، و من از آن متعجب شدم ، ناگاه پدر آن کودک برسید و گفت : اینجاست چه می کنی ! گفت : می نمایم که درین خانه (زیره باین) نیکوخته اند و بوی زعفران خوش می آید ، اکنون من نان خویش به بوی آن زیره بسا می خورم ، پدر چون این بشنید سیلی محکم برگردن آن کودک زد و گفت : ای حرام زاده ، هم از اکسوی نان بی ناخویش نمی توانی خورد ، و طبیعت خود را بدین عادت کنی و من طاقت مؤذنت نوندم ، راوی می گوید : من ازین حال متعجب شدم و بدانستم که از اوضاع حسرت در عالم بخیلی نتوانند بود .

## راست ناپی است

آورده اند که حجاج جماعتی از خوارج را سیاه ست می فرمود ، چون چند کس را تبع بگذاشت ، یکی از آنها گفت : ایها الامیر ، مرا سیاهست مفرمای که مرا بر تو حقی است ، حجاج گفت ترا بر من چه حقت است ، فلان کس در جمعی تراد شنام داد و من او را منع کردم ، گفت : برین چیز که گفتی گمراه داری ، گفت : دارم و به یکی از آن اسیران اشارت کرد ، حجاج فرمود که چه گواهی می دهی ، گفت : راست می گوید من آنجا بودم ، گفتا : چرا در آن منع نکردی تو ، و باوی یار شدی ، گفت : از آنکه من ترا دشمن داشتم ، حجاج هر دو را آزاد کرد یکی را به سبب حق وی و دیگری را به سبب صدق وجه نیکو گفته است آن بزرگ که لوکان الکلب پلجی لالصدق الهمی . اگر دروغ مرد را از بلا برهاند راست اولیتر باشد که در ماند و اخلاص دهد .

از ادب و حکمت و علم و حکایت و حکایت و حکایت

# تخمینه در خوابگاه دانش



نمیدانم ،  
 کدامین روزگاری  
 در کدامین چارسوی شهری بنیاد بیحاصل  
 به آنکاهم  
 که دست مهربان چاوش خورشید  
 نهال سینه دخت زمین را  
 از نوازش  
 آبیاری کرد .

کی راد یدم ؟!  
 که جانش در حریر ناز  
 به سان ساقه سیزی  
 درون حجله نیلوفر گلبرگ -  
 میرقصید

\*\*\*

و سوسان شمیم مظهر جانش  
 امید رویش یک مهر را -  
 در دشت های بایر ز هنم  
 همی افشاند

\*\*\*

دو گیسوی مرق الد پرچینش  
 صلیب سرنوشت را  
 چنان صورنگری باور از فردای فرداها  
 به روی صفحه سپین سیایش  
 سپه آدین همی بستند

\*\*\*

حضور ز هن خود را کی کم بنهان ؟  
 خیال لذت عینیوشی  
 بلند ای شکوه گلشن سعادت  
 حضور عصمتش در تیره شبهای تهی از مهر  
 جلال عظمت مهر است  
 و او قامتش  
 یک دفتر سعادت  
 چو میدانم  
 از آنکاهم که او را دیده ام دیگر -  
 کشت سینه ام -  
 در آتش یک درد

میسوزد  
 بدخشان دل از آفتاب عشق او همواره  
 می رخشد

و آموی نیازم بر فراز بستیر نازش  
 سرود آرزو را همچنان آواز میخواند  
 از او دگر سخن گفتن توانم نیست  
 فقط انجیل چشمش آیه های مهربانی بود  
 به برگ هرادای او شمیم آشنایی بود  
 چپها گویم نماد پاکسی ذات خدای بود  
 \*\*\*

نمیدانم که او را  
 هیچ دیگر دیده ام یا نه  
 فقط آنجا که سعادت و شراب بنم یکرنگیست  
 فقط آنجا که سعادت و بهار جشن سرسبز است  
 چنان تخمینه در خوابگاه عاصی ز هنم  
 کسی تصویر مییابد

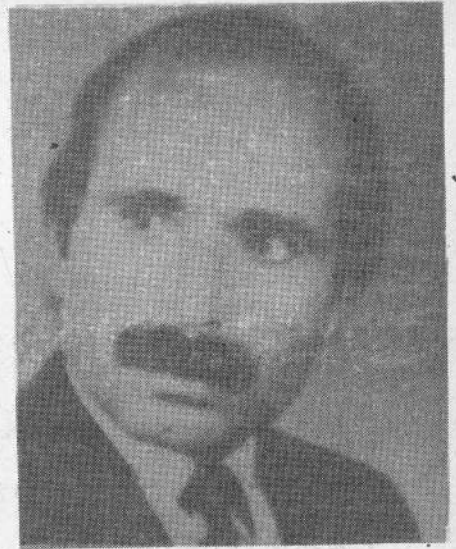
در بیخ تفکر

ومن  
 این بسته بازجهنم یک تاریخ  
 یک آیمین و  
 یک فرهنگ

ومن  
 این ناامید از هستی  
 فرسوده  
 آگنده از نیونگ

میان شوره تسلیم  
 چو بیجاننده ام ای دوست  
 که بیچارمده ام ای دوست

کمال الدین مستان د هیواد له هیوانا نوښارانو  
 څخه دي چې دده خوازه اشعار د هیواد پسه  
 جړېدو، مجلواوورمیا نوکې څپاره شوي وښیږي  
 دده د شعر ونو لویي مجیزه هم (المسرح  
 نخلوت) ترهوان لاندې خپره شوی ده له وطنه  
 سره مینه هومانیزم او انسان دوستی هغه کی دي  
 چې دده په شعرونو کې له وړایه بریسی \*



### شونه

ژونده ماویل  
 شپه سم را سره دروسی  
 ښک ستا وښخته پورته په سلام شوم  
 بی فیرته!  
 نه دي خونده و  
 نه دي رنگ شو  
 هسې خوشی بمرله تا سره بد نام شوم

### بج وفا

چې د شپې دي خوري زلفی رایه زړه شسې  
 ترسهاره نازنه مشکو د خشن کسره  
 تاچس خیال د جدایی درلود په زړه کسره  
 له اوله دي په محان ولکس میمن کسره

### کید

د اشم چسپ  
 پرښته هسې  
 د شنه سوری په زناکې  
 لویه شوی  
 بنا پسته بی  
 مگر گسوره ا  
 مادي خانگونه  
 لا  
 لاسو د رڼې نه و  
 تا

د سرو صود فله په نوم رسوا کړم !!!

### خیال شغه

نویت زمانه دي ساقی باخه راته نه که بیمانه کړه  
 په غوښتو بیمانوې له خپل محانه بیگانه کړه  
 یاره هسې می خمار کړه چې رگ رگسې میخانه شې  
 د دي عمر عمر تری تنده ماته جانانه کسره  
 بانوگان می وار ه خپل شول ستاد عشق په تمخیل کې  
 د جامونو په کر لگهارې لور ه سته ترانه کسره  
 ته هم غرق شه په مستی کې ما هم غرق کړه بیغنی شوکې  
 چې توفان شې په توفان کې توفانی مویاران ه کسره  
 هسې شانته مستی غوارم چې خپل وړک شپه خپل محان کې  
 په بد مستی مینې سر شوم ما بد سته د یوانه کړه  
 په بیالویا لویې هل کړه په نیشونیشوې ښکل کسره  
 د گلپانو په شیند لوراته سازه گلخانه کسره  
 د عمر ونو ارامسې م وچو شونډه و ته می گسوره  
 ساقی جگ شه بیالی بریز د ه خمخانه رایه پمانه کسره  
 چې مو مینه مینه تل شې چې مو وینه وینه خپل شسې  
 د مستان په خیر له عشقه نغمه لور ه زندانه کسره

# خاطره‌فلمی «معرفت»

# ریکا: تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم تا...



ترجمه: همایون

- X بهترین صحنه عشقی در زنده گی واقعی‌تان کدام زمان بود ؟
- هنگامیکه یازده ساعت تمام یادوستم توسط تلفون صحبت نمودم .
- X اگر دزد می‌بودید ؟
- تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم تا جهان برای زستن در امان باشد .
- X اگر زور می‌بودید ، دوسته میداشتید که در کجا باشید ؟
- در قلب ((کسی)) .
- X اگر بی‌نیاز می‌بودید ؟
- کودکی می‌داشتم . . . .
- X باکی خوش‌دارید تا خارج از سینمای جمعی قرار ملاقات بگذارید ؟
- با رابرت دو نیرو . . .
- X اگر یگانه زن در جهان



در اولین فلمی که نقش داشتم فلم گناه بود و من از برادر بزرگم خواهش نمودم تا فلم را تماشا نماید .  
در فلم گناه چون نقش منفی برایم داده شده بود در همین سالون هنگام تماشای فلم یکی از تئاترچیان برایم دهنم داد و پس از آن روز برادر من دیگر برای تماشای فلم‌های حاضر نمیشود.



می‌بودید ؟  
- واه یادراین صورته از - رقابت رنج نمی‌بردم .  
X می‌خواهید که در سنگه گور تن چی رانقش کنند ؟  
هنسوز خیلی زود است  
X اگر در لهنت با میتا بچهن

## نقش‌های جدید

اسدالله تاج‌زوی :

من درین فلم رول یک اجنت پاکستانی را بازی کردم . چون دایرکتر از کار من راضی بود لذا خود نیز میتوانم بگویم که درین فلم موفق بوده‌ام .

شیراد هقان :

من از نقش خود راضی بودم . کارگردان توانسته بود کترها را بیاید . با آنکه در چند فلم دیگر هم نقش بازی کرده‌ام اما فکر میکنم که درین فلم موفقتر بوده‌ام .



ثریا هروی :

برای من همان لحظه کسمه باید مقابل کمره قرار می‌گرفتم نقش داده شده ، لذا از کار خود راضی نبودم حتی گره کردم .

سلیم خنجی :

بعد از یک وقفه طولانی من درین فلم نقش‌بازی کردم . همه هنرپیشه‌ها درین فلم موفق بودند . اگر این فلم کار فلم‌های دیگر افغانی گذاشته شود فلم بهتری بوده است .

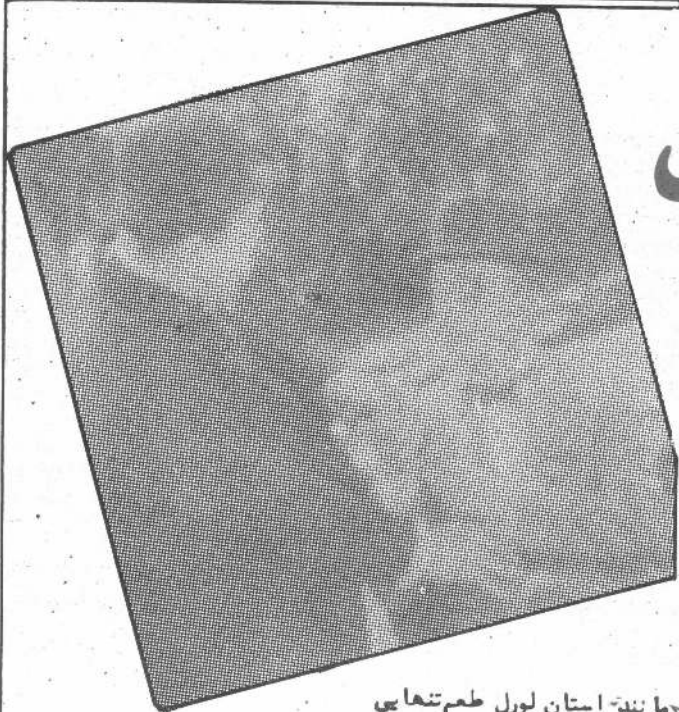


## در فلمی وطن یا کفن

# چهره‌ها و نقش‌ها

# لورل و لورل

# هاردی هاردی



لورل و هاردی بیش از آنکه مسر راه یکدیگر قرار گیرند همدیگر زنده گی جداگانه ای داشته اند

استان لورل در سال ۱۸۹۰ در یک خانواده هنرمند انگلیسی دیده به جهان گشود پدرش ((ارتور جفرسن)) یک انجمن تئاتر بود و فرزند او استان لورل در تمام دوران تحصیل نتوانست در یک مدرسه بند شود و مرتباً از یک مدرسه به مدرسه دیگری می‌رفت و در صنف شوخی و مسخرگی می‌کرد و همه او را دست می‌انداختند و به اصطلاح دلقک صنف بود این موضوع او را تسکین می‌داد و احساس تنهایی را در او از بین می‌برد و وقتی برای اولین بار در صحنه تئاتر قدم گذاشت همه او را

را به نام سیر ارتور جفرسن مس شناختند و شهرت پدرش وسیله بی برای تبلیغ او به شمار می‌رفت الیور هاردی در سال ۱۸۹۲ در هارلم واقع در ایالت جورجیا دیده به جهان گشود او نیز

- ★ مادرم زیاد دیده بودم آدم‌های کاملاً ابله‌ای که هرگز اتفاق بدی برای آنها رخ نداده بود و آدم‌های کاملاً باهوشی که از این آدم‌ها ابله‌تر بودند منتهی خود این موضوع را نمی‌دانستند ایند و شخصیت متضاد و در همین حال بهم پیوسته بر حسب تعادف بر سر راه یکدیگر قرار گرفتند و دستورات آنان چنان‌چنان پیکر گرفت که یک زوج فراموش نشدنی را تشکیل دادند

- ★ مانند استان لورل طعم تنهایی را چشیده بود پدرش یک قاضی و سیاستمدار امریکایی بود و هنگامیکه الیور هاردی از ده سالگی زنده گی را بدرد گفت و مادرش همه پس‌انداز آنها را صرف ساختن یک هتل کوچک کرد الیور نیز ایام به خاطر هیکل چاقش مورد توجه همشاهگر و بهایش قرار می‌گرفت زمانی او گفت:
- درین دنیای بزرگ لورل و هاردی‌های زیادی وجود دارند من آنها را در هتل

- روبه روشوید ۲۰۰۰
- می‌گفت: (( بیزنس می‌خواهم))
- ...
  - ★ برای آخرین بار کدام دروغ را گفته اید؟
  - دو سال پیش، جهت بهبود یک وضع معین
  - ★ یک راز را بگویید؟
  - این که من ازدواج نکردم
- ...
  - ★ زیباترین مردی که تا حال با وی ملاقات کرده اید کیست؟
  - هیچ یک، من به زیبایی ارزش قایل نیستم مردان زیبا رنج‌اند من مردان جلدی را دوست دارم
  - ★ در زندگی دوباره تان آرزو دارید که چی باشید؟
  - یک مرد تابه مردان بی‌باز مومن که چو گونه با زنان رفتار کنند
  - ★ بهترین دوستان؟
  - خداوند و او...
  - ★ قصه اید هال عشقی برای تان کدام است؟
  - قصه خودم
  - ★ یک جاشدن را تعریف کنید
  - یک جا شدن یعنی در بهلوی یکدیگر نشستن، به چشم‌ها یکدیگر خیره شدن، بدون گفتن حرفی و در انتظار یکدیگر...



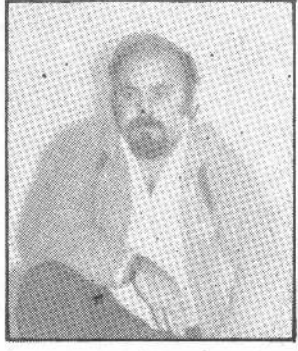
اخیراً فلم حدیدی را محترم مقربنی به نام اسقوط کارگر دانی سینماید که سناریوی آنرا محترم انجنیر لطیف نوشته و کار فلم برداری آن را سید موجود حسینی به دوش دارند

درین فلم که بی‌انگوار نیست های جامعه ماست هنرمندان اسد الله آرام و معرفت شاه نقش آفرینی نموده اند

## سازنده‌های جدید

انجنیر لطیف:  
فلم حدیدی را به نام (اسیر) روی دست دارم که سناریوی آن را خودم نوشته‌ام و وظیفه کارگردانی آن نیز به دوش منست موضوع این فلم را تجارت هیرویین و مواد مخدره در سر دارد

کار فلم برداری آن را محترم وحید الله رمق به عهده دارد و هنرمندان موفق سینمای کشور در ان نقش آفرینی کرده اند









وحید امید ویکل صفحه ۵۸

# دانشگاه فرهنگستان هنر

# صدایی که در خون غلظید

نوشته کامله

پایانو تحصیل کرد و بالاخره در بین محصلین سی کشور و لهستان کسی بود که به سبب ماستری با د پیلم عالی به کشور برگشت در طول هفت سال تحصیل در اتحاد شوروی بلندترین نمرات را داشته، د پیلم های زیاد از شهرهای مختلف شوروی بدست آورد، وقتی از او پرسیدم در کجا مشق و تمرین میکند در جوابم خندید و گفت:

فعلاً با فرزندم که یکسال دارد و مادر فرزندم در یک سراجچه که صرف یک اتاق دارد زنده می کند که مشق و تمرین من نیز در همان اتاق است.

خانم نیز استاد موسیقی بود، این نامیل سه نفری خود شبخت تازه گرمای زنده گسی مشترک را احساس کرده بودند که مرگ از راه رسید.

همایون رازبان چهره همیشه خندان و مسرور بود. خنده همیشه کیم لبش

داشت در اداره افغان موزیک شامل گردید، بعد تصمیم گرفت موسیقی را طور اساسی بیاموزد لذا از طرف اداره مربوط اش غرض تحصیل به اتحاد شوروی فرستاده شد، وی بعد از مدت هفت سال با اخذ د پیلم عالی به کشور برگشت آهنگ های زیادی در ارشیف رادیو تلویزیون ثبت کرد.

من در ماه میزان سال گذشته با وی مصاحبه می برای نشر در مجله سپا وون انجام دادم.

مثل آنکه همین امروز بود صدایش هنوز هم در گوشه هایم طنین دارد که میگفت: (در سال ۱۳۵۹ از طرف رادیو تلویزیون

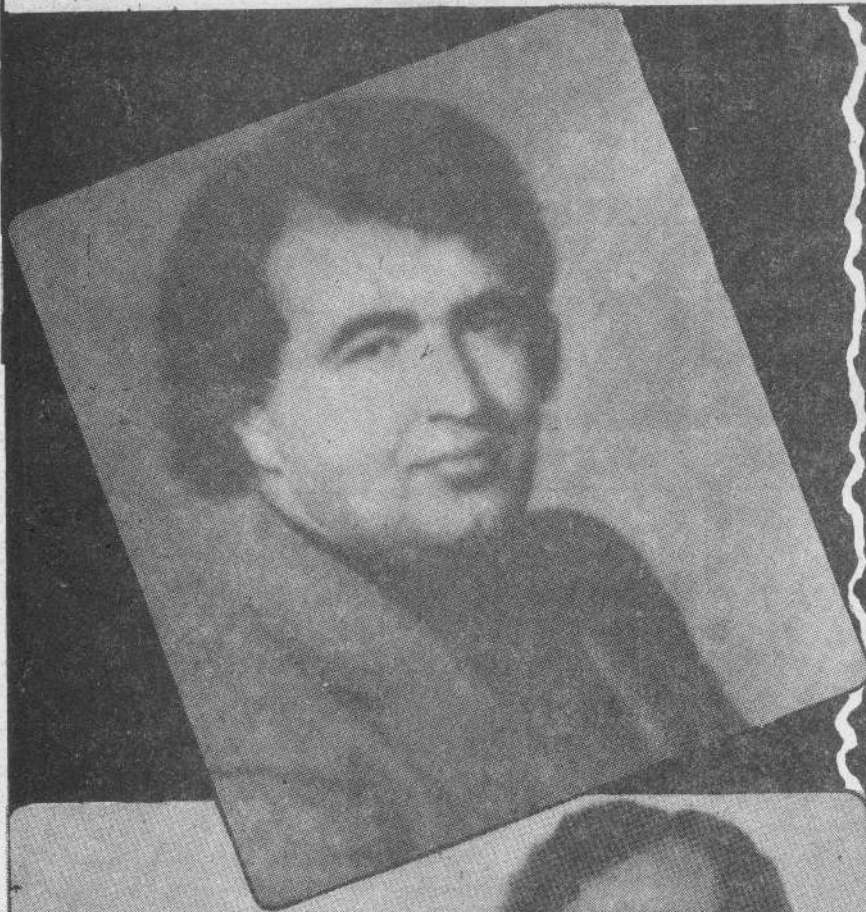
غرض تحصیل آواز خوانی سازمان اتحاد شوروی گردیدم و در پیوسته هفتون موسیقی شهر مسکو شامل شدم.)

اونه تنهادر ساحه آواز خوانی بلکه در ساحات دیگر موسیقی مانند (سولفیژر، آرمونی، پلی فونی) تاریخ موسیقی جهان و غیره

اوشیفته زنده گی، شیفته مردم خود و علاقمند موسیقی بود آنگاه که انگشتانش با آرمونیه تماس میکرد موج موسیقی نضای خانه رامی انباشت او از دوران کودکی آنگاه که هنوز نمیتوانست بخواند و بنوازد موسیقی روان او را تسکین میداد.

اوکی بود، در کدام خانواده بد نیا آمد و چی گونه راهی را گسید و در فرجام همولای مرگه انتظارش را میکشید بیهوده.

همایون رازبان فرزند مرحوم محمد سمیع در ۲۲ خورشیدی چشم بد نیا گشود و در یکسخت نوازه با فضل و دانش تربیه شد و رشد کرد. دوره ابتدائیه تحصیل را در مکتب مهرورس آغاز و بعداً شامل لیسه شهروشه سوری گردید، وی در مکتب شاگرد یکی در درس و صمیمی با هم شاگردی ها و معلمان بود لذا روز بروز بر تعداد دوستان او افزود میگردد، بعد از ختم تحصیل علاقه مندی که بموسیقی



خواهی‌ده بود بروی هرآنچه  
نامالی‌مات درزنده گی داشت  
لبخنده میزد، مرگه رامسخره می‌کرد  
و درآینه چشمانش تصویر آینه  
روشن جاو دانه نقش بسته بود  
از همه چیز صحبت می‌کرد به همه  
چیزی اندیشید جز مرگه.

ولی یکروز مرگه بی خبروشتا-  
بنده از راه رسید لبخنده در  
گوشه لبانش خشکید و تصویر  
آینه درآینه چشمانش شکست  
وامروزکه یکسال از مرگه او میگذرد  
نمی‌توانم بخود بقیولانم که  
همایون (رازبان) آوازخوان  
خوب کشورماد یگر درمیان ما  
نیست.

ولی به اجبار می‌بندیم که  
همایون رازبان دیگر در میان  
مانست، درست یکسال قبل  
تاریخ ۲۸ میزان سال ۶۲ هجری  
های ساعت از عدد دو گذشته  
بود که همایون رازبان همسراه

با همسرویگانه طفل خود خانه را  
ترک کرد مادر از عقب آنان آب  
سرد ریخت تا فواز راهشان -  
روشنایی باشد زن و فرزند او -  
رهسپارد یار دیگر بودند.

یک دیار  
آشنا و چشمانی آنجا منتظرند پده  
براه دقیقه هارا بر می‌شمرند و  
همایون آنان را بدرقه می‌کرد، او  
همگام با زن و فرزند قدم بر میدا -  
شت وقتی نگاهش بانگاه گرم و -  
مهربان زن گره می‌خورد، خوشی  
زاید الوصفی در رگها پشمید و پد

بقیه درص (۱۷)



روی آورد و پیروز گردد ، پراگندگی  
وی نظمی آن مشهود است . زیرا  
غریزه در جهان بیگانه ، ناچیز  
است و اثر ...

انسانی که به گونه سالم کوچک  
را با بزرگ و جز را با کل انطباق  
داده نمیتواند ، آشفته می ناسالم  
راه جای خوشی و صیب راه جای  
زیبایی قبول می کند ، برای درک  
زیبایی آرامش روانی لازم است . و  
آرامش روحی را ، بدون خوشن  
داری ، کسب نمیتوان کرد .

راه درک کامل زیبایی کدام  
است ؟  
آن چه برای برهرا ، زیبا و  
درخور تحسین بود ، مورد  
بذیرش مردمان تمدن امروز -  
نیست . این برای آن است که  
درک ماوان هادرمراحل مختلف  
تکامل خود قرار دارد . نه نیای  
انسان تمدن در ظاهر و باطن ،  
بزرگ است ، و نه نیای برهرا چنین  
نبود . بدین لحاظ معیار واحد  
تمدن و بربریت وجود ندارد .

برای انسانی که با هنرنقاشی  
آشنایی ندارد ، فقط رنگارنگ  
بودن ، سطح هموار و اشکال نرم ،  
خوش آیند است ، برای اوسعت  
درک مطرح نیست . قریحه بلند  
تحلیل را ندارد ، که به درکی  
کمال رساند . او چیزی را که در سطح  
وجود در آرد دیده میتواند ، نه  
ژرفای آن را . شخص عاقل به  
چنین ساده می نرسد ، خرد  
او که صاحب نظرات ، مقنون  
رنگارنگی تابلونی شود . تناسب  
اصلی و نرمی و عقب و جلو را جستجو  
میکند . رنگارنگی زود به چشم  
میخورد ، اما زیبایی را فقط با  
هوش میتوان دید ، در ایست

بیا نگر آنست که مافقط با حقیقت  
آشنا استیم . اما برای کسب آن -

زیبایی خواهان وقت و توجه  
ژرف است . به همین اساس -  
پیشنهاد دند ، لذت زیاد است . برلی  
درک عمیق زیبایی ، تنها مشاهده  
کافی نیست . بلو بینش ژرف باطنی  
ضروری است . و اما فریض زیبایی  
ایجاب دانش و پژوهش را میکند .

اگر روح ما از توانایی برخوردار  
باشد ، لذت زیبایی بیشتر است .  
قشنگی گل به اندازه چهره  
آدمی ، مارا گرفتار خود نمیتواند  
کرد . سیاهی آدمی نه تنها  
زیباست ، بل بیانگر تفکر ژرف ،  
الهام و گرمی قلبی است . فقط به

همین خاطر او بالایی ما ، بر انگیزا -  
نند ، تا به تیره بیست .

بهترین مردمان خیر الهی را  
در زمین با خود دارند . انسانها  
نهاترین اسرار قلب ما در تاملند .  
بدون آنان قلوب ما ، سرد و بی  
هیجان بود . برای همین شغرا -  
دهی که به خاطر پیروان خود ،  
کاخ شاه راترک گفت ، در بسیاری  
اشعار و تابلوهاستود ، میشود .

در این جا شکاکان مراتبیه  
خواهند کرد : (( شما از زیبایی  
شروع نمودید و به اخلاق جستجو  
کردید برای چه این دو مفهوم را با  
هم آمیختید ؟ خیر ، خیر است .  
و زیبایی ، زیباییست . زیبایی سرو  
خیره اشکال گونه گون ، اثر  
میاندازند . از این رو با کلمات  
مختلف یاد میشوند . خیر باغفا د  
خود جلب توجه میکند و چرا  
زیبایی خوشمان می آید ؟ هنوز  
درک نکرد ، ام ))

به پنداشت من : اگر بگویم  
که خیره خاطر آن خیر است که  
سودمند است ، هنوز هیچ چیز گفته  
نشده است . خیر ، حقیقتیست که  
به تنهایی از مندی حسی ما بر -  
آورده میسازد ، بل یک دید ممالی  
و دارای نیروی پایان ناپذیر است .  
فلسوفان ، عقاید خود را در مورد  
سعادت یاد و نظر داشت ضرورت  
جهانی آن آرایه میدارند و شعرا  
در سیاهی زیبایی ، آن را بیان میکنند .

البته درست نیست نعمتها  
را به خاطر آن که نیاز مندی ما را  
بر آورده میسازند ، زیبا نامید .  
برنج ، لباس ، چتری ، پاپوش  
و غیره انشایی استند که لابد مو د  
مندانند ، اما نهاد وجود ما ، بیدار  
کننده آن حالتی نیست ، که در  
برابر زیبایی از خود نشان میدهم .  
میان نعمتها و جهان ماحول ،  
هماهنگی ژرفی وجود دارد ، میان  
نعمتها و روان آدمهانیز ، ارتباط  
نهائی موجود است .

رنج کشیدن ، زیباست . مهربانی  
زیباست . و عشق زیباست . عشق را  
به شمشاد و ماه بدر تشبیه میکنند .  
او در وجود خود هماهنگی دارد و  
این هم آهنگی را با دنیای ماحول  
نیز حفظ میکند . لکن در کتابهای  
ما ، نه تنها به مثابه الهه زیبایی  
و تنول ، بل به مثابه الهه خیر نیز  
نمایان میشود . زیبایی عبارت از  
بروز اختتام یافته ، خیر است و خیر  
و نیکی هم بروز اختتام یافته  
زیباییست .

وجوه مشترک خیر و زیبایی در -  
جهت ؟ ما اکنون یاد کردیم که  
زیبایی در حد بالاتر از نیاز مند است  
لذا ، از نظرها ، غنای حقیقی در  
زیباییست . به کمک زیبایی از حقاقت  
خود پسندی ، رها خواهیم شد و  
آزادی حقیقی را در عشق خواهیم  
یافت .

به همین گونه ، غنای واقعی را  
در خیر نیز میتوانیم جستجو کنیم .  
هنگامی که قهرمانی نعم شخصی و یا  
حتی زنده می خود را ، به نام -  
لیرین اید ، آل قربانی میدهد ،  
شهادت وی قابل تحسین است .

باید او را بالاتر از اندوه و خوشی  
خود ، بالاتر از نافع محدود شخصی  
خود و بالاتر از چیزهای عادی روزمره  
قرار داد . خیر همانند زیبایی ، اما  
راه ندادگاری تحریک میکند . زیبایی  
غنای همه آشیای طبیعت را آشکار  
میسازد . و نیکی زنده می انسان  
هارا مینماید . خیر برای مردم -

زیبایی راه نهادیدن تر و معقولتر  
میسازد . بل آنرا با بهانه و زور نسا  
به ارمان می آورد . ذاتاً  
زیبایی در نهاد خیر قرار دارد او  
آن قدر با ما نزدیک و آشناست که  
به مشکل میتوان خیر راه گونه  
زیبایی شناخت . هنگامی که  
مسأله را درک میکنیم ، روح ما به  
سان دریای پر خروش و جسد  
می آید . در آن وقت هیچ چیزی  
بهرتر از آن به نظرمانی خورد . . .  
برای همه خوش آیند است ، اگر  
میزیمهانی بادسته های گل و -  
آشیای زینتی گرانبها ، آراسته  
گردد . معددا اگر میزبان ، از -  
میهمانان بدیوایی سرد و سطحی  
نماید ، در آن صورت همه این  
ترتیبات مورد پسند قرار نمیگیرد .

زیرا غنای اصلی در صمیمیت و -  
سخای روح است . لیکن نیک ،  
سخن پر لطف و برخورد مهمان -  
نوازانه ، چیزهاییست که بر گهای  
عادی کله را گرانتر از قابهای طلا -  
بی جلوه میدهد . البته که همه  
چنین فکر نمیکنند ، آدمها بی  
زیادی یا منت میشوند که به خاطر  
جا یافتن در محیط تحمل ، هر نوع  
حقارت و سستی را میزدیند . آنلی  
که عمیق و درونی بنز را ، دریافت  
کرده نمیتواند ، فراوانی خوراکی  
ها ، نوشابه ها و تحمل را ، با  
اهمیت تر از هر چیز دیگر ، مینند -  
ارند .

خرد مندان بدین باورند که :  
( مهربانی زینت نیرومند است )

اما شخص نادان که زیبایی تو -  
نقدی را ، هنگام غفود درک نمی  
تواند کرد ، بیشتر به نیروی تبا -  
هکن و پیران کننده ، احترام  
میکند .

حیا به زن ، زیبایی میخشد .  
زیبایی حیای زن ، متجلی زیبایی  
های دیگری نیست . مگر به این  
چیز فقط کسانی متوجه شد ،  
میتوانند ، که درک عمیق ژرفی از  
زیبایی داشته باشند .

شاعران میهن ما ، بدون هراس  
زیبایی آبستن زن را سروده اند .  
مگر شاعران زیبایی ، خجالت و حقا -  
رت را ، در آبستن مینیند . در -  
واقع ، قیافه ، ظاهری زنی که  
آبستن است ، آن قدر خوب به -  
چشم نمیخورد . مگر او را لیرین

رسالت را انجام میدهد . و در آن  
هنگام ، تمام وجود او ، بانوی برتر  
مادری میدرخشد . نگارنده قیافه  
ظاهری او ، آن قدر هم به چشم  
خوب نخورد ، ولی این حالت به  
خودی خود ، احترام بر انگیز است .  
ابرازک وی نم و باران که بی  
هدف در بانهای آسمان سرگردان

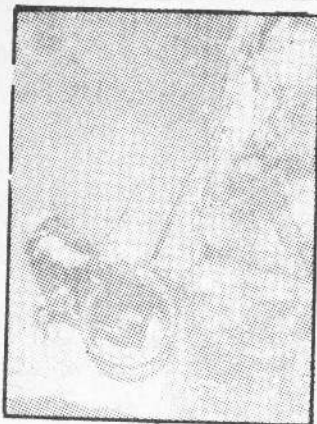
است ، در نتیجه تابش شعاع -  
آفتاب در هنگام غروب ، با سرخی  
خیره کننده بی جلوه گرمیشود ، اما  
ابر صخیم برنم و باران ، به گاو سیاه  
بزرگ میماند . او با سرخی خیره  
کننده بی آراسته نیست . مگر تمام  
نگاهها را ، به سوی خود جلب می  
کند . ابر سیاه بر عده ، اعتدال  
و سیلابی را ، به زمین خشک و -  
دریاها به ارمان می آورد ، بدین  
لحاظ اگر چه دارای سرخی در لغز -  
بسی نیست ، اما به نسبت سخاوت  
خیر خواهانه اش ، زیباست .

برای کسیکه یگانه می خیر و  
زیبایی را درک کرده ، حتی به  
ناسازگاری تحمل با زیبایی نیز  
میتواند بی برد . قناعت و  
شکسته نفسی او ناشی از کمبود  
حصن زیبایی شناسی ( است تیکی )  
نیست . بل از فراوانی آن است . . .  
باغهای تفریحی آشوکا اکنون  
کجاست ؟ از تصراحتی بنیادی هم  
باقی نمانده است . اما ستونها و  
وسیله های که توسط شاه در -  
جای افتادن بود آنگداشته شد ،  
بود ، تاکنون باقیست . آن ها از  
ارزش فنا ناپذیر هنری نمایندگی  
مینمایند . زیرا آشوکا آنها را ، برای  
تماشا نساخته بود ، بل برای تعالی  
بود ، که راه نجات از عذاب را  
برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

# چه چیزهایی

نوازنده گن در زیر آب

آخرین پدیده در جهان هوزیک در آلمان غریب روداد، بدینگونه که گروه چهار نفره مورکن اشترن قطعاتی از موسیقی کلاسیک ها - پندن و موزارت را در زیر آب اجرا کردند. این اجرای شکست انگیز بمناسبت برایش نمایشگاه بین المللی قاین ولوانگ در ریاض در شهر دوسلدرف در آلمان غریب بعمل آمد لایحه بدکراست که این نمایش در دریاچه مصنوعی عن که در نمایشگاه برپا گردیده بود بعرض اجرا گذاشته شد.



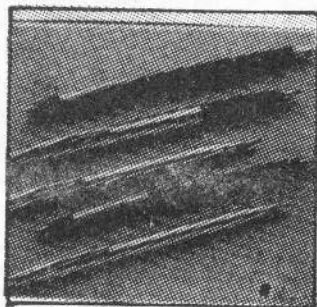
کوهنوردی معلولین

اخیرا در استرالیا برنامه‌هایی برای کوهنوردی معلولین در نظر گرفته شده تا این طبقه از جامعه نیز بتوانند همانند دیگران به کوهنوردی بپردازند، در عکس یکی از معلولین را می بینیم که یکس از قله های کوه شهر کانبرادر - استرالیا صعود کرده است.



کامپیوتر نوازنده

نواختن موسیقی بر سوسا و اصطلاح جاز در غرب از این بس بعده یک دستگاه الکترونیکس واگذار خواهد شد که یک کامپیوتر بسیار پیشرفته آن را هدایت خواهد کرد. شکست اینکه این اختراع جدید خواهد توانست قطعاتی بنوازد که بایستی توسط یک ارکستر کامل متشکل از ۴۲ مو- زسین نواخته شود این دستگاه الکترونیک از ۱۲۵ کلید بسیار دقیق و یک صفحه به اندازه های ۲۰-۳۰، ۴۵ و ۴۸-۵۶ سانتی متر تشکیل یافته و علاوه دارای یک دستگاه ثبت است که دقیقتر- ین جزئیات را بر روی صفحه واکست های ویدئو ثبت مینماید!



خود کارهای پایان ناپذیر

خود کارهای جدید آرتیفری گرانها وسیله وزن ساخته شده رنگ آن به روز زمان از بین نبرود، و هر خود کاری تواند پنج برابر خود کارهای معمولی کار کند یعنی ۲۵۰۰ صفحه مینویسد، سر خود کارت تحت تاثیر حرارت و رطوبت قرار نمیگیرد بطوریکه جوهر موجود در آن همیشه روان میماند، این خود کارها ۲۴ گرم وزن و ۱۴ سانتی متر طول دارد و میتوان آن را به دو قسمت جدا کرد.

فقط با دیدن و شناختن آن، توسط عقل کشف کنیم.

ادبیات چیست؟ هنر بیافشگری؟ ادبیات عبارت از آفرینش است. قلبی را که باغناهی سخاوتمندانه مشحون است، با کلام، اصوات و رنگها بازتاب میدهد این در ذات خود معجزه و سرور ناشی از شناخت خود است. ادبیات، موسیقی و نقاشی سه همبگونه زاده میشوند. انسان آفرینش های خود را در همه جا از خود به یادگار گذاشته و در همه آن ها سعی میسر - تیار، زنده می بخش و صیاف حقیقت مشهود است. این آفرینش ها عبارت از مجسمه ها، معابد، اماکن مقدسه و شعرهاست. ادبیات نیز آفرینش است که توسط انسان، آفریده شده است. هر جایی که انسان قدم گذاشته، آن جا را با کلام خود آراسته، تا به دیگران قابل دستیابی باشد.

انسان بقای حیرت انگیز خود را در آب، زمین، آسمان و در هر فصل سال به جا گذاشته است، اوقای خود را در کارهای عملی، تاریخ و مذاهب به جا مانده و میتواند نگاه خود را در هر جاییکه باشد، به سوی زیبایی حقیقت متمرکز سازد. آری، این میراث انسان غنی تر و غنی تر میشود، صدای آن باطنین سهمگین و نیرومند گسترش میدهد. به شکل میتوان تصور کرد که اگر انسان اثر خود را در ادبیات نمیکشاید، چقدر جهان بینی ما تنگ و تاریک می بود. جهان ما از برکت ادبیات قابل دیدن، شنوایی لمس و با روح گردیده است. ادبیات جهان را با نور قلب آدمی روشن ساخت. حقیقتی میبندارد که میان ایستایی (سکون) و پویایی (تحرك) هماهنگی وجود دارد. حقیقت دیگری میگوید که علت از معلول ناشی میشود. این حقایق را ما از نظم بیرون آورده ایم، مگر تنها ادبیات، این را متعالمس میسازد که حقیقت - خوشی و حقیقت - آغاز زنده می آفرینش است. ادبیات بدون خسته می کلمات او یا نشادها را تکرار میکند. (اوما به همه چیز است. با حصول آن، انسان به سعادت نایل می آید.)

بسیاری از بناهای مذهبی تاکنون هم در هندی باقیست، اما از کاخ های پرتخیل شاهان اثری نیست گویی در آفرینش گردیده اند. تصادفی نیست که تمام بناهای یادگاری در شهرهای کوچک، در جنگلها، در کوهها و در دست های ساحلی حفظ گردیده اند. انسان با هنر خود میگوید: (به کسی ببین که واقعا هنوز نایل نگردیده ایم. حقیقت برای ما همیشه منبع بلا قند و شرط عشق و خوشیست، از این رو میتوانیم بگوییم که درک زیبایی و حقیقت همانا دوروی یک سکه است.

بر اساس همین مطلب، آگاهانه و با آگاهی آگاهانه، هنر جهانی استوار است شاعر، موسیقیدان و نقاش خیلی روشن حقیقت را بازتاب میدهند. شاعر چشمان ما را به چیزهایی باز میکند، که پیشتر پدیدن آن قادر نبودیم و حقیقت آنرا نمیدانستیم. شاعر با این کار خود، مرزهای سلطنت حقیقت و خوشی را، وسعت میبخشد. همه روزه ادبیات و هنر، چیزهایی را که دستیابی بدان به افراد عادی ممکن نیست، در فرآورده های هنری خویش مینمایاند. در سادگی، توانایی بر غرور حقیقت را، هود امیسا زد. کسی را که آشنای ما بود، به دوست نزدیک مبدل میکند و به چیزهایی جذابیت میبخشد که قبلا به آن، با دیده عادی مینگریستیم.

یکی از شاعران معاصر گفته بود:

((حقیقت، زیبایی و زیبایی، حقیقت است.))

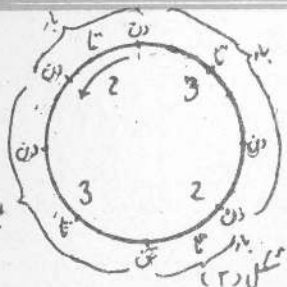
الله تابش نور سرورستی که در شمشاد اقامت داشت، زیبایی و راستی را با خود دارد. در او سادگی، نشادها یاد گردیده که سپیدی سعادت تبار و خوشی او را در تمام ساحات قابل دیدن، بازتاب می یابد. از گرد گرفته - که ما آن را زیبایی مینماییم - تا موجودات بزرگ آسمانی، این همه حقیقت و زیبایی اند که خوشی سعادت تبار را با خود دارند.

ادبیات و هنر به آن فراخوانده شده، که شکل سرتیازنده می بخش حقیقت را، با زنگنه مگر تکامل و انکشاف حقیقت در ادبیات هنگامی میسر است که ما آن را با قلب خود لمس نماییم، نه این که

# موسیقی برای همه

## تذکر

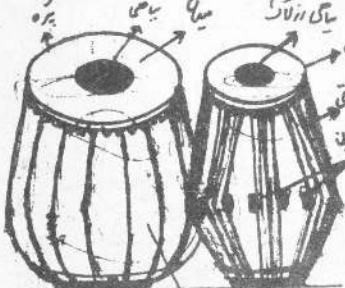
در شماره های گذشته در دروسهای موسیقی بعضاً اشتباهات املائی و گرافیکی به چشم میخورد که علاقمندان موسیقی میتوانند با تماس بسا اداره رفع مشکل نمایند.



طرح ۲ سیکل چیتال

در اشکال فوق واضح دید میشود که هر تال محیط یک دایره را یکخواخت طی میکند فاصله یا سیلاب یعنی بارها نظریه خواص تال شاید مساوی نه باشند چنانچه سایکل چیتال محیط دایره را به چار حصه مساوی تقسیم نموده و با هم مساوی اند ولی در چیتال بارها با هم مساوی نیستند اما برعکس فاصله مایه ها در محیط دایره در هر تال مساوی اند که محیط دایره بین مایه ها به قطعات مساوی تقسیم شده اند که عبارت از زمان های مساوی خود یا ازلی نامیده می نمایند. علامه چلیپا مایه اول یا سیم (گسر) است.

واکون در تال فوق را در طبله و طرز نواخت آن مشاهده نمایید:



طرح اول سیکل تینتال

شده که به یک حرکت یا سیلاب - اجرامی شود طور مثال: تال تینتال دارای ۱۶ مایه یا ضربان و چهار بار Bar می باشد که بارها توسط خطوط عمودی از هم جدا می شوند که به نام Bar line یا بار می شوند. (تا-ون-ون-تا-نا)

تینتال : ۴ + ۴ + ۴ + ۴

۱- دل - دل - دل - دل

۲- دل - دل - دل - دل

۳- تن - تن - تن - تن

۴- دن - دن - دن - دن

۵- تن - تن - تن - تن

۶- دن - دن - دن - دن

۷- تن - تن - تن - تن

۸- دن - دن - دن - دن

۹- تن - تن - تن - تن

۱۰- دن - دن - دن - دن

۱۱- تن - تن - تن - تن

۱۲- دن - دن - دن - دن

۱۳- تن - تن - تن - تن

۱۴- دن - دن - دن - دن

۱۵- تن - تن - تن - تن

۱۶- دن - دن - دن - دن

هر تال در حقیقت محیط یک دایره را منظم طی میکند که در شکل دیده می شود.

میلودی معراج رضایت شنونده را به وجود می آورد. برای روشنایی موضوع به مثال ذیل توجه فرمایید بدینده نظام شمسی که حرکت و وضعی و حرکات انتقالی را به دور آفتاب در بر می گیرد در وقته های منظم واقع می شود. مثال به وجود آمدن روز و شب سال و ماه ساعت و دقیقه و غیره و یا طور مثال قلب ما در زمان منظم ضربان می کند یعنی قلب ما دارای یک تال ساده و ضربی یاد مایه ای است. اگر بخواهیم این تال ساده و مایه ای را روی کاغذ تحریر کنیم میتوانیم این دو ضرب را نام گذاری کنیم یعنی حرکت اول ((دوب و دم آنرا)) و حرکت دوم ((دوب و دم آنرا)) یعنی دو کلمه بدون معنی در سابق چون ساعت موجود نه بود موسیقی دانان زمان بین دو ضربان قلب را به حیط واحد برای موسیقی قبول کردند و یاد دهند این واحد را از روی نبض یک انسان تدوین کرده Pulse-Route حساب میگردند.

بعداً در انواع تال شما الفاظی حد ادا رین معنی را خواهیم دید، مانند: ((نا، تا، دن، تن، کن، گن، تنی، دها، دهد، دهن، تنگ، گن، گن، نت، کت، ترک، تو، ترک، چمن، تاگس، تو و غیره و غیره)) مینا مانند حرکت قلب هر کلمه نامیده گم از یک مایه یا Beat یا ضربان یک تال را می کند. لذا گفته میتوانیم واحد قیاسی هر تال مایه است و هر تال ها دارای سیلاب های اند که آنرا به نام بار Bar یاد میکنند. یعنی تعداد چند مایه نظریه خواص تال داخل یک بار گجانیده

در شرق معمول چنین بود که اول شعر سروده شد و بعد آمو - سیقی دانان آنرا در قالب موسیقی ریخت نمودند بنه عکس آن. بنابراین در شرق تعداد متنوع وزن یعنی مایه یا Beat به معنی ضربان تکامل داده شد. این ضربات یا در نظر داشت مقیاسات مرتب زمانی یا تال ها سروده می شدند. بدین ترتیب وزن به تنظیم وقت موسیقی بد اخل مقیاسات کمک کرده. کلمه تال از تالیق Talig یعنی چک اشتقاق شده به خاطر که در هر ضرب ریتمیک باید یک چک زده می شد که بعداً یک جوره چک چوبی اختراع گردید به نام Khod-Tala خاد تاله. بعداً انواع در هل ها تکامل یافت و به تعقیب آن طبله به وجود آمد که البته موضوع تاریخ در هل ها - خیلی وسیع اند، حتی محققین - هندی و امریکایی بکتورا در این باره نوشته اند که اینجا از آن صرف نظری نمیایم. برای اینکه یک پارچه موسیقی نامنظم خوانده نه شود توسط انواع تال ها منظم ساخته می شود یعنی برای اینکه یک آهنگ آساز خوب داشته باشد لازم است که در شروع هر جمله موسیقی با ضربی نسبتاً قوی تر نسبت به دیگر ضربی ها یاد هل یا طبله مشخص گردد. که آنرا به نام SUM نام یاگز یاد می کنند ((ضربه اول هر تال را به نام سیم یاگز یاد می کنند)). ضربه های متداوم تال باید با سیم های میلودی همزمان باشند و اینجا است که یکجا ساختن ریتم و

بقیه از ص (م ۷)

# مدیر صاحب

**کشت و مات**  
 عارض: مدیر صاحب حال حاضر  
 کار مرا اجرا کنید!  
 مدیر: معجب آدم شله استسی  
 نزاکت راهم نمی نفعی، بیشتر  
 دیدی که باختی و جگر خون شدی،  
 در وقت جگر خونی هم آدم کسار  
 کرده می تواند؟  
 عارض: پس حالا چطور کنم؟  
 مدیر: فردا بیا.  
 نوشته: احمد شکیب

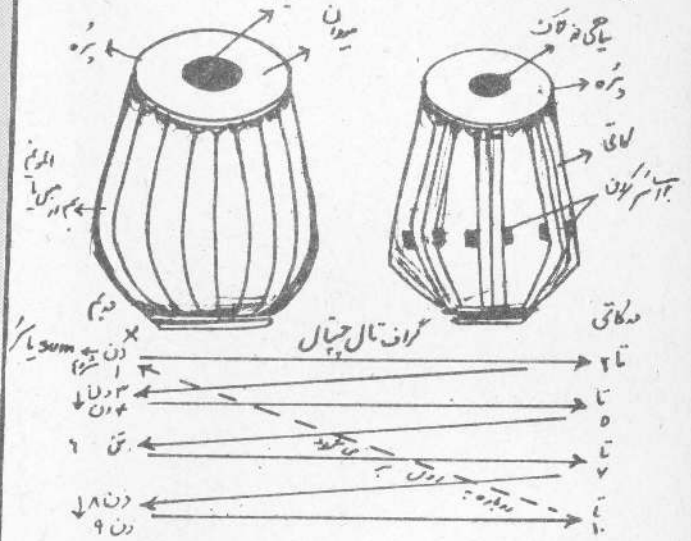
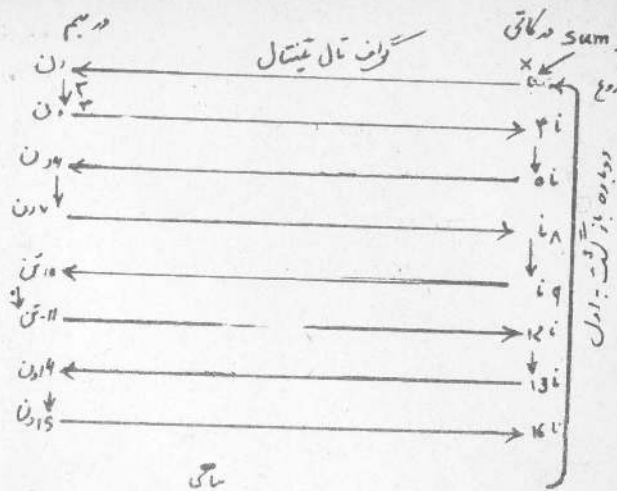
بچه به دفتر آمده بودم، مدیر  
 صاحب مامورین از جمله از خودگی  
 های ما است اگر چنین نمی بود  
 حالم زار بود، مدیر صاحب اینبار  
 نعل خود را در مقابل اسپت  
 تبدیل کردم.  
 مدیر: اینه رخ خود را یک خانه  
 به عقب آوردم.  
 مامور: مدیر صاحب این هم

## دوگانه های بد هم چسبیده



ورزش شنا و اسکول سواری انجام  
 دهند.  
 لاله ولدان به خبرنگاران  
 خارجی گفتند: ما برای انجام  
 امور روزمره خود مشکلی نداریم  
 و در همه موارد نیاز ما را  
 نظر داریم اما اگر به ما اطمینان  
 داده شود بدون این که یکی  
 از ما نماند ای دیگری شود با هم  
 جراحی از هم جدا شویم، از این  
 موضوع استقبال می کنیم و بسیار  
 خوشحال می شویم.  
 لاله ولدان از ناحیه سینه  
 یکدیگر چسبیده اند و تاکنون  
 دکتران ایرانی و برخی از دکتران  
 آلمان که آنان را معاینه کرده اند  
 هیچکدام جدا سازی آنان را به خاطر  
 مخاطرات احتمالی قتل نگردانند.  
 به نقل از روزنامه «کیهان» هوایی  
 چاپ تهران

گروهی از خبرنگاران خارجی  
 که در تهران به سر می برسدند  
 هوش لاله تهران با دو دوگانه  
 کی به هم چسبیده ایرانی  
 دیدار و گفت و گو کردند.  
 در این دیدار لاله ولدان  
 صفاتیان دوگانه کی های به هم  
 چسبیده از خبرنگاران خارجی  
 خواستند تا با انعکاس گزارشی  
 از وضعیت زنده کی آنان موجب  
 شوند تا دو کشور جهان امکان  
 جدا سازی آن دو را صورت  
 بررسی قرار دهند.  
 دوگانه کی های به هم چسبیده  
 که هر دو دختر هستند شانزده  
 سال پیش چشم به جهان گشودند  
 دو دوگانه کی از شاگردان ممتاز  
 و قناد رند فعالتهای مادی و حتی



ماتره سم یا گرباید همزمان با سر  
 اساسی Home-note یا کهرج  
 نواخته شود. تمام ضربه های دیگر  
 مثلا در تیتال به جز از ضربه های  
 ۱۲-۹-۵ که در فوق بیستون  
 Bar-line ها یا خطوطی  
 باری نشان داده شد با فشار  
 مادی و ضربه های ۱۲-۵ کی بی  
 فشار ترولی ضعیف تر نسبت به گرب  
 تا بیلاب هاراجد اکتد و ضربه شماره  
 ۹ نواخته نمی شود که به نام خالی  
 یاد می گردد بلکه طبله نواز در بار  
 خالی دست خود را کمی در ویس کند  
 و بایک موجه خفیف لحظه اجرا و  
 نشان میدهد. این تغییرات  
 فشار در تشخیص ضربه هاد رنقاط  
 مختلف زمانی در داخل حدود  
 سایکل تیتال به هنرمایی منحیث  
 کل لطافت بیشتر و موزن تر میدهند.  
 از همین سبب است که مقیاسات  
 زمانی دارای هنرگاری به صورت  
 اختصاصی در موسیقی کلاسیک  
 آکادمی روند.  
 چنانچه در شکل خیال ((نوع موسیقی-  
 کلاسیک)) بعضی موسیقی نوازان



# ورزش

هنه کنده : لیلما نوری

که در آن قایق رانان پولند  
آلمان دموکراتیک و چکوسلواکیا  
اشتراک نموده بودند .

سابقا در فاصله های  
۲۵ کیلومتر و ۵۰ کیلومتر  
سورت گرفت . ریگتف بولچاک  
کپتان تیم قایق رانی پولند  
فاصله ۵۰ کیلومتر را در زمان  
۴ ساعت و ۵ دقیقه بالای قایق  
پیمود و در نتیجه پولندی ها  
بصورت گروهی در مقام اول قرار  
گرفتند .

## مالافون دوستنی

گروه یکی از دزها های معروف  
چکوسلواکیا است و تعجباً در لیست  
که در آن مسابقات مختلف روی  
آپ انجلم داده میشود . یکی از  
آن ها مسابقه قایق رانی بوده  
که فاصله مالافون (۴۲ کیلومتر  
و ۱۱۲ متر) طی میشود . اخیراً  
بهترین و بهترین دوز مسابقات  
مالافون قایق رانی دایر کردید .



## بایسکل وسیله دلچسپ سپورتی

بایسکل نه تنها از جمله  
وسایل حمل و نقل انفرادی به  
شمار میرود ، بلکه امروز بیشتر  
به یک وسیله دلچسپ سپورتی  
نیز بدل شده و چهره هایس را  
در همه جا به ویژه در کشور خود  
سراغ داریم که با معارفرت زیاد  
میتوانند فاصله های دور را در  
زمان کوتاهی به وسیله بایسکل  
پیمایند و در مسابقات بایسکل  
رانی ، موفقیت های درخشانی  
را به دست آورده .

یکی از این چهره های جوان  
محمد احسان است که ۲۲ بهار  
زنده گی ریاضت سرگذاشته



است از زمانیکه وی به شرکت  
در مسابقات بایسکل رانی پرداخت  
خته توانسته است فاصله ۱۲  
کیلومتر را در ۱۸ دقیقه و ۲ ثانیه  
طی نماید که در نتیجه مقام نهم  
مانی را حاصل کرده و در یکی از  
سابقا اخیر که به راه افتاده  
بود ، رکورد تازه بی رانیز به  
فاصله ۱۰ کیلومتر در ۲۰ دقیقه  
میان همقطاران خود قام ساخت  
که این یکی از فضا های سپورتی  
تازه او در این زمینه میباشد .

وی طی صحبت و تفصیله  
کوتاهی در مورد سابقه ورزشیش  
بنین اظهار داشت

— از سال ۱۳۶۱ بدین سو  
توانستم در بایسکل رانی موفقیت های  
به دست آورم که مورد توجه  
واقع گردید ، تا اکنون در بهشتراز  
بهترین سابقه در داخل کشور  
و در دو مسابقه جهانی در خان  
کشور شرکت ورزیده ام که در همه  
سابقا یاد شده ، توانسته ام  
بزرگه مقام اول دو وسیله کردم  
و دو مدال طلا ، چارکب نقره ای  
و تند بر ناه های متعدد دیگر را به  
دست آورم ، هم اکنون در سطح  
کشور جای اول را دارم .

او افزوده از سال ۱۳۶۱ ایله  
کلب شخصی را به نام افتخار  
گرفته ام ، خودم در هر روز  
این که تمرین می نمایم ، شمار  
از جوانان ملات مند کاتب ،  
محلان ، سربازان راه تحت  
تربیه گرفته ام که در این شان  
چهره های ستازی که دارای  
مقام اول گردیده اند ، نیز  
وجود دارند .

مهرم : رابطه دوش —  
انفرادی با بایسکل رانی چیست ؟  
پاسخ میگوید : دوش برای جا  
لت نیز یکی یک بایسکل ران ، موثر  
واقع میشود اما نفس را بخته  
نیسازد .

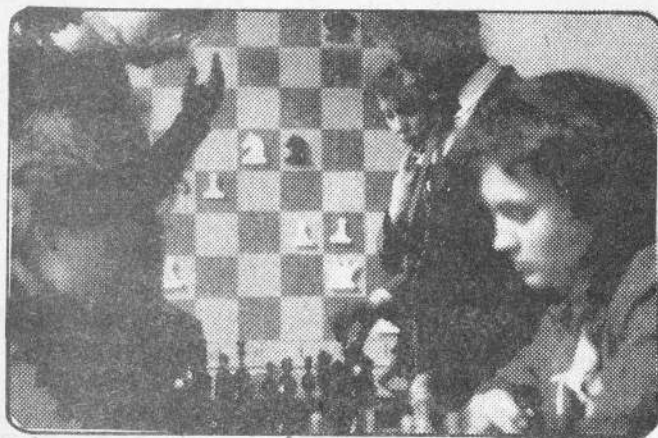
بایسکل رانی نفس را بخته  
ساخته و حرکات بدن را فعال  
و منظم میسازد . آمزون سیران

بقیه در صفحه (۱۰۳)

# ورزش

## اسپار تاکیاد محیوبین

انجمن ورزشی (اسپار تاکیاد) بولند مسابقات اسپار تاکیاد محیوبین را سازماندهی کرده درین مسابقات انسانهای محیوبین که سبورت را دادند امید هند، اشتراک نموده بودند ۱۲۰۰ ورزشکار در رشته های اتلتیک، خفیفه، بگ بانک، آبیازی و نشان زنی، مهم گرفته بودند در پایان مسابقات مدالها، جوایز و دیپلومهای سبورتی به برندگان اهدا کردند اما محترمتر از همه خوشی و مسرت مردمی که در این مسابقات کتلی به مشاهده رسید و هوگی خود را داشت، بدین ترتیب محیوبین عضو کامل الحقیوقم جامعه شدند.



## مسابقه آبیازی مردان

در مسابقه آبیازی مردان به ناصله ۰۰ متره سبک آزاد که در ایالات متحده امریکا ایر کرد شده ل کاربونارها از اینتا لیا ناصله یاد شده را در یک دقیقه ۰۳ ثانیه و ۲۵ حصه ثانیه دخترت از امریکا در یک دقیقه و ۱۶ حصه ثانیه و در سودا از جاپان در یک دقیقه و ۵ ثانیه بهود که به ترتیب جایز مظم های اول، دوم سوم شناخته شده اند.

از محرم صوفیه در نخستین مسابقه بر مطرح باز همیانیان سان میگردن ظله حاصل نمود در این مسابقات قویترین مطرح بازان از دختران اشتراک کرده بودند که مستحق جوایز مشاز گردیدند ۱۰ این مسابقات به محتم سویسی در ۱۲ دورها پایت.

## نتایج مسابقات جهانی

مسابقات جهانی مطرح میان دختران سالک مختلف زیر سن ۱۲ سال در محرم صوفیه گماش پایت مارگریتا مطرح باز جوان



## رویدادها و ورزشی

ورزشکاران کویایی درسا - بقات امریکای لاتین به اشتراک ورزشکاران ۱۶ کشور بیرونی چشمگیری به دست آوردند در این مسابقه ۲۰۰ ورزشکار از کشورهای امریکای لاتین به شمول ورزشکاران همیانیان بر تال در شهر هاوانا در هر جم کردیده بودند ۸ میزبان به تعداد ۱۵ مدال طلا، ۱۸ مدال نقره و ۱۰ مدال برنز به دست آورد ۰ ناصله ۸ متر و ۲۵ سانتی متر را جوانان کویایی لوئیس بوئیو در مسابقه خیمیز به دست آورد ۱۰ این نتیجه بهترین رکورد مسابقات جوانان شمرده میشود.

به در هفت نمره ۲۰ در مقابل نمره ۴۵ قرار گرفت در دور دوم لیس ملاس با وجود لیاقت کار ورزشی شان به در هفت نمره ۲۵ در مقابل نمره ۴۰ قرار گرفتند که در نتیجه مسابقه به نفع ماخاتسه پایت.

در فرجم آرزو دام که به تهرنات متداوم خود زهر نظر تهرنات سرج به هرد و تمیم ا دامه بد هم وب خاطر رشید و تحکم بهترین ورزش در هر ما بتوانیم مسابقات دستار را با مکتب پسران و دختران برگزار نماییم.

تلم آن حاجای اول بادم را - داشته تاحال دودال از طرف سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، دو کب و چندین نقد پیرانه و تحفه از طرف مقامات مربوط برای اعطای کرده است. چندی پیش در تهرنات بهاری توانستم مظم اول را کابی نمایم همیشه با تفاوت نمردم مسابقه از انجم داد هم، از لحاظ وسایل سبورتی تلم مشکلات ما تقریباً در مکتب رفع شده و خوشترین خاطرات من درسا - بقات دوستانه بالیس ملاسی است که چندی پیش برگزار کردید که در آن تم مکتب ما

## هم والیبالی و هم باسکتبال

زویا هاگرد صف ۱۲ لیس زخونه: از سال ۱۲۶۱ والیبالی و در بهاری آن از سال ۱۲۶۵ باسکتبال بازی میکم اکنون در تم والیبالی کیتان تم و در تم باسکتبال فردم همتم تاکنون در مسابقات بهاری شرکت نموده ام که در -

# کم حرف

اولی: دیشب خوابم نبرد و تمام شب زخم صحبت میکرد.  
 دومی: درباره چه صحبت میکرد؟  
 اولی: درباره اینکه خیلوس (کم حرف) است.

# کودکان امروزی

دو کودک باهم بازی میکردند  
 اولی پرسید:  
 راستی حمید جان تو چند ساله هستی؟

حمید جواب داد: پنج ساله - هستم و تو چند ساله هستی؟  
 دومی جواب داد: نمی دانم.  
 حمید پرسید: از دخترها خوشتر می آید؟  
 اولی: نه خوشتر نمی آید.  
 حمید باعجله گفت: پس تو چهار ساله هستی.

# نپذیرفت

اولی: کسی را که محبت بود به همسری اش موفق شدی؟  
 دومی: نخیر، مرا نپذیرفت.  
 اولی: چرا؟ از دارایی پدری یاد آور نشدی؟  
 دومی: بلی یاد آورشدم ولی او بعد از آن با پدرم ازدواج نمود.  
 ارسال: همایون سعیدی

# چندک

## شش ساعت

هزارنکه، بار کتوز موایبجاست نه هر که مشوه نماید، سکرتری اند

\*\*\*

صراحی چون شود خالی جدا ایمانه میگردد

که ما موازیم تیل و نمک من یوانسه میگردد

\*\*\*

چرا آن مدعی ترک می بی بدعا کرده

که آمریشت میزش عشق بازی را بنا کرده

\*\*\*

مه قربانت شوم ای سونسی بوش

که ما مواز نظر گشته فراموش

ارسالی میرمحمد حمید سعیدی

# رفع کپک

شخصی د ریک اداره کاری داشت و در مقابل میز مامور موظف نشست پس از چند دقیقه بی اختیار دست به خنل برد.  
 مامور که در آن حال متوجه وی شده بود گفت:  
 صبر کنید، هنوز کار شما تمام نشده.

مراجعه کننده جواب داد:  
 ببخشید و اشتباه هم نکنید من رفع آن پت کپک میکنم.

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهرستانی



# شامپوهای بوجی خنده

هموطنان عزیز:  
 بهترین شامپوهای بوجی خنده که موهای سر شما را تقویت نموده و هم از ریزش آن جلوگیری می کند از مشهورترین کمپنی جهان تازه وارد گردیده است. با خریدن یک بوتل شامپوی



بعد از استعمال

قبل از استعمال

# چيستگان و كيستگان

آن چيست که دلغراش است ، سرو تالاش مثل معاش است ،  
المعايدش چون تلاش است ؟

جواب : صدای آواز خوان سال .

XXX

آن چيست که است لافر ، صبح وشامش به دفتر ، جيب خالسی  
و در بندر ؟

جواب : مامور دولت .

XXX

آن چيست که کم است ، از ثبات خود دل جمع است ، بر صاحب  
خود چون بم است ؟

جواب : معاش مأمورين .

XXX

آن چيست که خوار و زار است ، ترش ز نرخ شمار است ، اولاد  
اوپه رار است ، معاشش دوهزار است ، از اجبار رويه فرار است ؟

جواب : دانشمند افغانستان .

XXX

آن چيست که خلاق ، ندانندش لایق ، بگویندش ماهی قی  
نمی شود فایق ؟

جواب : کتب علمی .

XXX

آن چيست که اشکش به مثل سول ، فکرش به سوي تولد ، قرضش  
فزون ز نيل ، چاهش بدون هيل ؟

جواب : استاد پوهنتون .

XXX

آن چيست که نيسه پروايش ، وماستم به فدایش ، هر چنده  
ندانم نایش ، می رقصم به صدایش ؟

جواب : مایکل جکسن .

XXX

آن چيست که هیچ نداند ، هر روز فرمان براند ، چون بداند  
کار دانی ، به تویزبان رساند ؟

جواب : رئیس موسسه .

XXX

آن چيست که مایهش نول ، گارگانش بر زبول ، هودم به مثل  
زلفی ، زند ملت رانسول ؟

جواب : گمريك .

اینک شعبه طنز مجله ساوون برای نخستین بار چیستان ها  
و کیستان های طنزی را به چاپ می رساند که امیدوارم مقبول خاطر  
شما قرار گیرد .



گدا : آقا ، يك افغانی به نام خدا  
به من بدهید .  
تاجر : پول سواهندارم ، حساب  
چك گرفته ام میخواهم بروم بانک .  
گدا : پس لطفاً يك افغانی را  
به حساب بنده به شماره (۱۰۰۰۰)  
تحويل کنید .

فرستنده :  
رویا تنها خوکهایسی

# گدای سال

# بازی با دوبیتی‌ها

سرم درد می‌کند، الله تو دانسی  
معاشم کم بود با این گرانی

XXX

زهشفت زارو حیرانم گل من  
به قرن بهستی نامم گل من

XXX

سرکوجه نشستم دلبرم رفت  
هوای نان گندم از سرم رفت

XXX

بقربانت شم ای پارچانی  
مکن زمین بیشتر کاغذ پرانی

XXX

قلم بود ست من فرمان ندارد  
چراکه چاشت سفره نان ندارد

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی

# رضایت

دود خنبراهم گرم گفتگو بود نسد  
بگر آن هاگت:

خوب زومینه جان چرا بافرید  
جان نامزد نشدی با آنکه بکد بگر

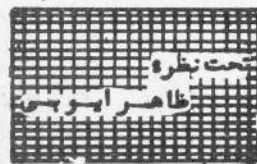
رازدن و جان دوست داشتید؟  
دوس: مرالز او هیچ خوشم

نی آید.

اولی: چرا؟

دوس: به خاطر که هر قدر  
کوشیدم نتوانستم او را رضی بسازم

تابه خواستگاری من بجایید...  
ارسالی: خاطره پوزاد



مایکل جکسن اوازخوان امریکایی

فرید: این ساده هارابین.  
جاوید: چرا؟

فرید: به خاطر که در زیر  
عکس مایکل جکسن نوشته کرده

اند (مایکل جکسن اوازخوان  
امریکایی).

انها خیال کرده اند که ما  
انقدر نااهم استیم که مایکل -  
جکسن را نشناسیم.

من حتی میدانم که او در خور  
دنی هاروشیدنی هاجه چیز  
را خوش دارد.



سلام سنگس

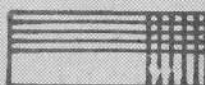
فرید: واقعا که اینها بسیار  
ساده اند.

جاوید: چرا

فرید: به خاطر که در  
زیر عکس این نفر، تنها نوشته

کرده اند (سلام سنگس).  
حالا ما چه بفایم که این

اندم چه کاره است و از کجای مملکت  
است.



# مدیر صاحب! چال برو

- کی است؟

- فکر می‌کنم که شماره به خاطر  
جلس خواستن!

- آه، یادم آمد صبح هم سره  
گفته بود، گمشکونگونیست.

- بلی، برادر، مدیر صاحب  
چند لحظه بیشتر از دفتر برآمده

خدا حافظ.  
عارض: مدیر صاحب، ورقه

عرض مرا اجرا کردین؟  
مدیر: کدام ورقه عرض؟ این

بچشم، کشت!

عارض: مدیر صاحب!  
همو ورقه عرض را که دیروز

آورده بودم گفتی که فردا بجا!  
مامور: به زورچی کشت دادی

عارض: مدیر صاحب!  
مامور: بالاخره مدیر صاحب یک

سوار پیش شدی این کشت خود را  
پت کردم.

- مه هم اسپت را گرفتیم.  
مامور: دیروز ساعت ۱۱:۱۲

بقیه درص (۹۹)

تک، تک، تک...

عارض: مدیر صاحب اجازت  
است؟

مامور: مدیر صاحب چال برو!  
مدیر: صبر کن تو که فکر کنسم،

اینه قبل را حرکت نادم.  
مامور: بسیار عالی اینه مهم

بیاده تا تریه مفت گرفتیم.  
عارض: مدیر صاحب، بسا

معدرت مسئله کارهای من چطور  
شده؟

مدیر: یک لحظه...  
مامور: برو مدیر صاحب!

مدیر: نمی‌فایم که عرضه را که  
ششماه پیش سپرده بودم اجرا

شده پاتی خوب بهر صورت، اینه  
دفتر را درخانه سفید آوردم.

مامور: خوب مدیر صاحب اینه  
بیاده را پیش کردم.

جرتگه، جرتگه، جرتگه...  
بلی!

مهربانی بفرمایین!  
مدیر صاحب، تلفون برای

مها اسک!

# شمس الابدین جدوی

در اکثر از دایره ولتی کشور ما  
چنین رایج است که برای هر  
شخص طبق رشته اش کار نمی دهند  
که این عمل به منفعلمو مایه میل  
شده است .  
که شمس الدین متخلص به  
جدوی نیز از قربانیان این منعمه  
است به خاطر که او یک ریاضی  
دان است اما از ریخت بد که او رایج  
حیث زور ناله است در یکی از نشریه  
ها استخدام نموده اند .  
باید بینیم که چه گزارش مید  
هد .  
رابورنمبر ( ۱۱ ) :  
بتاریخ ۴ ماه چهارم روز چارشنبه  
سال جاری به ساعت ۴ بجه و ۴۴  
دقیقه در چارراهی چار قلمه  
چار نفر به جان هم ریختند ، که  
به نس چار پایها جنگوی میکردند ،  
که از جمله چار نفرمذکورنفر چارسی  
کازمه باز بود که اندام چارشانسه

داشت که همین نفر چارسی سه  
دندان نفر اولی ، چار دندان نفر  
دومی و دندان نفر سومی را  
صودا به زمین سقوط داد .  
که ۴ + ۲ + ۳ = ۹ می شود  
شخص اول از خوردن چار  
بوکس مسلسل ، به زمین خورد  
ومثل خط مستقیم به سمتی  
زمین منطبق شد . شخص دومی  
در اثر خوردن لغتی نیم دایروی  
بود که مانند خط منحنی به جوی  
پراز کثافات پرتاب شد . و سومی  
که خود را تنها یافت میخواست  
چارفوک کتان فرار کند اما نفر چارسی  
بازدن سیلی نرم و گم او را چار پلاق  
به زمین انداخت .  
و چارسی که بر همه غالب شده بود  
میخواست از صحنه فرار نماید تا او را  
دستگیر نکند ، اما در چار دیواری

مقابل چارراهی نفر چارسی با موتر  
لاری پراز چار تراش تصادم کرد  
ومانند تیر به انعکاس کند دو سطره  
بعد از برخورد با موتر به فاصله  
۰ اکلومتر در افتاد .  
در همین لحظه موتری که شکل  
حیططیور داشت آمد و چهار نفر  
از آن پایین شده و چار جنگجو را  
چار دست و چار پایه موتر انداختند  
و موتر حرکت کرد که بعد از گذشتن  
از چهلستون و شش درک  
به شفاخانه چار صد بستر  
رسید و برای چار نفر جنگ جو  
در چار اتاق يك يك چیرکت دادند  
که بعد از ۴ روز چار نفر صحنه  
یاب شد ندوبه ساعت ۴ بجه و ۴۴  
دقیقه روز ۴ لم از شفاخانه ۰۰  
بستر مرخص شدند .  
ارسالی :  
احمد ولید امانزی وردک

# ریاضی عمیق

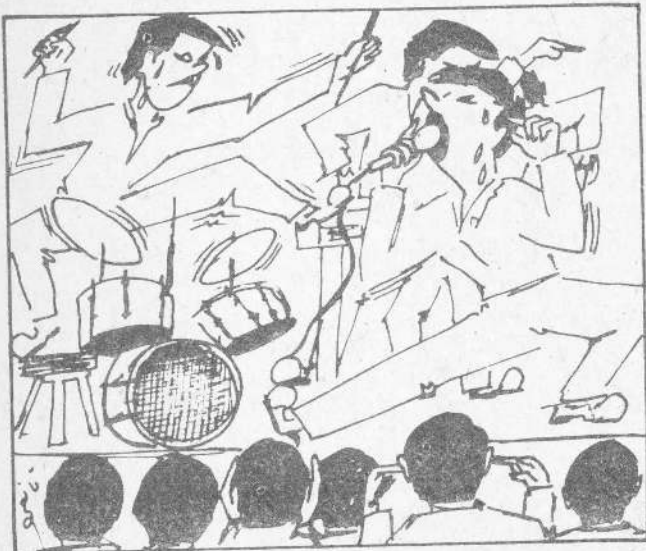
آزاد را جمعیت آیین منست  
تیرنگه و فریب مذ هب و دین منست  
بی رشوه بی واسطه کاری نکند  
چون آمرشعبه یار دیرین منست  
در هر طریقی که بهیرو باری بود با سببه  
ایستاده زن و مرد هزاری بوده است  
یا تا نکی بود که روزهای تپل است  
باشعبده بازی بی کاری بوده است  
این موتر چارسی سبب می گذرد  
از پیش نظریه انج و د ب می گذرد  
مفلسم مفلسان د بگرچه خسوری  
بابای بهاده رو که شب می گذرد  
نانوای مرا خرابی از کینه تست  
چنگی خمیر عادت دیرینه تست  
دونان جووه بی توسع نکند  
وزنش چو یکی طاقه بهینه تست  
تفتیش بیاتام نرخها نخورم  
این يك لب نان را خنیمه شموم  
زان پیش که بو طرف زکارت کردی  
هدست شده کسیه مردم بدرم  
بی موتر بنتر زستن نتوانم  
بی پای کشی ، بارتن نتوانم  
بی ناز سکرتن جهان خوش نیوی  
اوسره کشد بردیده من نتوانم



رهبري از عقب صدا زد و گفت  
اي صفا دختر اي طناباز  
بيچه بر بروت مسوي درواز  
روي گشتانده انكه بود جلو

## پاسخ دهاتي

باري از يك دهاتي بيسر  
برسيدند كه: بيشتر از همه براي  
كود عاميكنيد ؟  
دهاتي پاسخ گفت :  
براي اسبهاي اربابان، زيرا  
اگر اسبهاي آنان بميرد، اربابان  
حتما بر دوش ما دهانان سوار  
خواهند شد .  
ترجمه از حميد خراساني



متعل جاده عمومي



# از پدر کلامه تا پسر

✘ پدر کلانم مادرش را ( ننه ) ميگفت ، بدن مادرش را (بوي)  
ميگفت. خودم مادر را ( مادرا ) ميگويم و پسر مادرش را (مه موي)  
ميگويم .

✘ پدر کلانم ( بزني بهادري ) وقت بود بدن (كلكه ) نهرسود  
خودم بهتل بودم و پسر ( ديبگو ) ميشد .

✘ پدر کلانم ( فالوده ) را دوست ميداشت پدرم ( زاله ) را  
دوست ميداشت خودم ( شيرينج ) را خوش دام و پسر ( آيسكرم )  
را دوست ميدارد .

✘ پدر کلانم پور تربت ( استاد قاسم ) را ميخريد ، بدن هكس  
هاي ( استاد بوشنا ) را ميخريد خودم بستكارتهاي ( همماليني ) را  
مي خريدم و پسرم بستكارتهاي ( مايكل جكسن ) را ميخرد .

✘ پدر کلانم ( اتن ) مينداخت پدرم ( چاچا ) ميرقصيد خودم  
( دانس ) ميكردم و پسر ( برك دانس ) ميرقصد .

✘ پدر کلانم ( داستان ) مينوشت بدن ( عريضه نويس ) بسود  
خودم ( مکتوب ) مينوشتم و پسر ( نامه عاشقانه ) مينويسد .

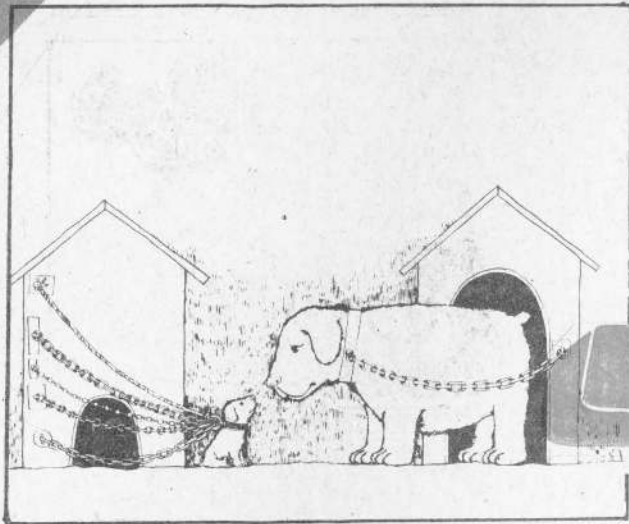
✘ پدر کلانم وقتي خواست طوري كند ( دم دروازه حيلم )  
باخانمش آشنا شد ، بدن وقتي خواست نگاه كند ( از بالاي بلم  
همسايه ) عاشق خانمش شد خودم وقتي خواستم ازدواج نماييم  
به ( سراي ليلامي ) با خانم توافق حاصل كردم و پسرم وقتي  
خواست همروسي نمايد نامزدش را از تم دادن دم دروازه مکتب ها  
انتخاب كرد .

نوشته: ميراحمد مطهر

# پیش بینی های

## فالین

### سپاتوون



# دوما سیتی

در سال ۱۳۶۹ ماهگل جکسن به کابل می آید . ( البته به خاطری که به جوانان شهر کابل بگوید که برادر، من در قمه تان نیستم و شما اینقدر سرو صدا چرا به راه انداخته اید ؟ )

XXX

در سال ۱۳۷۰ لرايشگاه تلویزیون مسدود می شود . ( شاید به خاطر جلوگیری از ازدیاد فعالیت هنرمندان زن )

XXX

در سال ۱۳۷۴ اکثر مجلات کشور با مجله سپاویون به رقابت بر می خیزند و از آن سبقت می جویند . ( البته در دیر چاپ شدن )

XXX

در سال ۱۳۷۵ مهر تلهفون ریاست تقاعد تضریر می کند . ( اگر دفاتر آن به کدام جای دیگری نقل مکان کند )

د رموسیقی به برك دانس  
د سترسی دام .

س : مشوق شهابه برك دانس  
کیست ؟

ج : در خانه مشوق اصلولام  
مه می یعنی ( مادر ) است  
اما مشون دیگر نلمهای هندی  
به خصوص رقص های متن و گویندا  
است و میخوام از آن ها به سزوی  
کنم .

س : از مسوولین شاروالسی  
چه تقاضا دارید ؟

ج : میخوام قیمت اجناس  
لوکس خصوصاً سامان آرایشی  
را کنترل کند .

س : چه ارمان و آرزو دارید  
که در آینده چه شوید ؟

ج : میخوام به هند سفر کنم  
و در آن جا در نلمهای هندی کار  
کم تا خدمتی به مردم خود کرد -  
باشم .

ارسالی :

احمد ولید امانزی وردک

س : لطفاً خود را معرفی نمایید؟

ج : اسم من بیژن تخلصم  
( جیمی ) اما مراد خانه

توماس می گویند .

س : چگونه می توانستید شاگرد  
ممتاز صنف شوید ؟

ج : به خاطر یک دهه پی یعنی  
بدن در بوتهای ما استاد است .  
س : در ساحه بهبود وضع  
تدریس در بوتهون چی نظیر  
دارید ؟

ج : باید يك آرایشگاه در -  
بوتهون افتتاح شود تا مشکلات  
بعضی دختران و اکثر پسران حل  
شود .

س : شهابه حبت يك شاگرد  
مستاز آيا هراز درس به کدام  
رشته دیگر مثلا ورزش و یا موسیقی  
سرکار دارید ؟

ج : چرا نه ، من به ورزش -  
بسیار علاقه دارم خصوصاً به  
کریمول .

# تفاوتها

فرق زلزله و همروس :

فرق زلزله و همروس اینست که زلزله اول به خانه آدم می آید و بعد خساره وارد میکند اما همروس اول خساره وارد میکند و بعد به خانه می آید .



فرق مرد بوزن و مرد زندهار :

فرق مرد بوزن و مرد زندهار اینست که اولی بپراهنش دکه ندارد ولی دومی اصلاً بپراهن ندارد .  
فرستنده : خاطره جبرئیل





# د خوبونو کیسی

په یوه رسمي دفتر کې یې خبره کاږئ او چې هروخت په ورځم ، نو مامورین به په چای خپل سو مصروف وو . بله ورځ مې له خپل یو دوست څخه چې هغه هم په دغو رسمي سمارونو کې رسمي دنده لري وپوښتل :  
 - کوم دنده لري دې رسمي دفترونو کې ولې دومره پوره چای خپل کوي ؟  
 - کوم دنده لري موسکې شو او یې له دې چې لږه نېغه زمه پوښتنې ته جواب ووايي ، دغه نکل یې راواخست :  
 - وای چې دې تئو میز یا اسو د کولموشولو او چپ د کولو پناه ریاست کې د خوازه او اوز دده - خوب په باب خبرې کولې ، وروسته له هغه چې دې وار په رسمي

دفتر کې د میز له پاسه د خوب کولو خور والی تعدد یې کړ . لومړي ته وویل :  
 - یوه ورځ مې د سهار په نهمه بجې د واردي اوسا دې کتاب سر ته کېښود او د میز له پاسه ویده شو . غره د دفتر همکارانو د دې له پاره چې زما د وېس خورلې وي ، زه یې راوینم . کوم - اوسې کله د مازد پکړخلور - نهی چې شوي ، د دفتر ملازم له خوبه راباخولم .  
 دوهم ته چې د پور خوب له لاسه یې خوله تر غوز ونو پورې واژه ، واژه کیده ، ورته وویل :  
 - ستاد مې د نهمې ورسي خوب ته د چرک خوب وایي . د دفتر خوب د نهمې مزه داروي لکه زه -

چې یوه ورځ به د دفتر کې ویده وم او که سبا سهار د دفتر د چارو کولو په وخت کې ملازم نه وي راوینم کړي ، نو خدای خبر چې تر کومه به ویده وم .  
 د نهم مامور چې د دوي پسه خبرو کې یې بیا یوه سترگه خوبه هم وهلې و ، د خپل بل ملگري په سکونولو سره چې له خوبه یې راباخاوه ، په پټو سترگو وروسته وویل :  
 - د دغه شې خوبه دي . . .  
 خوب زما غوندې وي چېسی د پنجنلې په ورځ مې سهار په دفتر کې سره میز کېښود او خوب ورې م ، کله چې د شنبه پسه سهار نوو همکارانو راباخولم نو فکر یاتې په (۱۴) مخ کې



## د پارک ونه

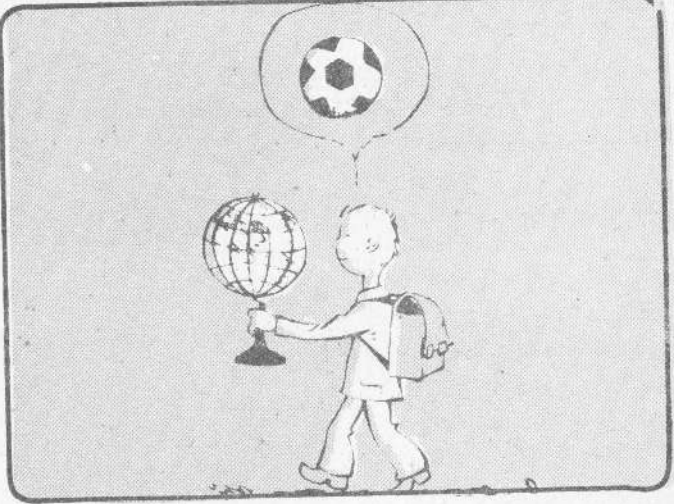
هوکې (زه هم ونه يم او هغه هم ونه ده چې د شخصي کور په انگر کې په ناز او نعمت لوبه شوي ده . هغه لوزه او تنده له پیژلی ، خوزیا شونډو د تندي له لاسه پټې نیولې دي . زه له سپلیو ، طوفانو ، تېگو ، تیرگیو اړو ، چاکوگانو او انګونوسو لاس اوګر یوان يم . خو هغه په پېنجا زره خورې خانګې د د یوالو پوټر باتې په (۱۹) مخ کې .

# علمی مرکز

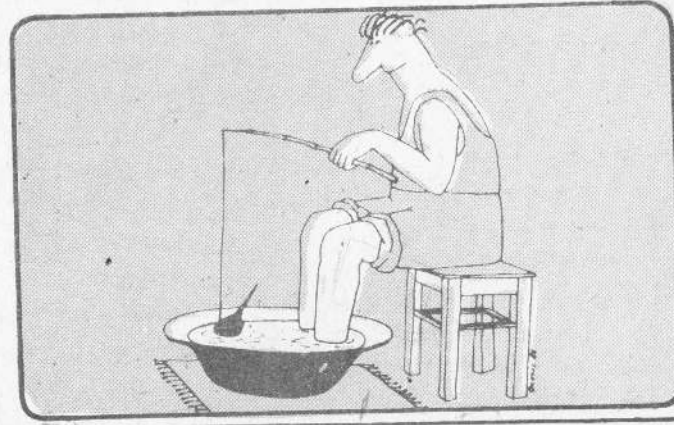
رسیدلې علمي خبر نه ده چې په دې ورځو کې مې خبرې کړې ده خبریال : که زحمت درته نه وي نو د خبر نی نتیجه به په خپله ډول ابلاغ کړي ؟  
 - : نتیجه د لرغونو د روښان ده . . . ازانوون بېچاره د بنا ر ترخونو په زړه سوري کړې دي . خبریال : ونه پوهېدم . . .  
 - : تعجب کم چې پهنه دي ساده خبرو دي سرته خلاصینز . . .  
 خبریال : آشهز باشی صیب د ا خیره تاسی ته ساده برینس هر څوک ستاسی په خپو علمسی پراخ لید نه لري . . . کسهر یانی وکړي او خبره روښانه کړي ، ښه به وي .  
 - : په دې راوروسته وختونو کې د بنا رنرخونه د ویره لوړ شول چې د علمکی له اتوموسفر څخه ووتل او د اوزون دنړه په سوري کولو سره امکان لري چې د مرخ د کړي په مارکیتونو کې هم ستونزه اوکړ - کچ رامنځ ته کړي . د دې لاسه پاره چې د اوزون په تې او سوري زړه باندې مو پتی او مرهم ایښی وي ، نو په کار ده چې په بنا ر ولسو کې د نرڅونو لوړ پد وځه ونیول شوی .

په دې لړ کې لکه څنګه چې د خلکو یې او خبرې بېلې ، بېلې دې هند ا شان د پوهانو نظرونه هم بېل ، بېل دي .  
 خو چې کله د بېچاره هتسې بجا نګرې خبریال په دی باب له آ شهز باشی صیب څخه پوښتنه وکړه ، هغه په جواب کې وویل :  
 - له هغه لحاظه چې ماته خپل علم گواهی راکوي او د آشهز خانی د دود کتنې ته تلسکوب کې مې د علمکی د کړې د خوکید اراحوال - اخیستی دي ، نو د اراته ثابت شوه چې اوزون بېچاره په خپله د علمکی د اوسیدونکو له خوا په زړه سوري ، سوري دي . که څه هم پهنی ځا . . . تجربه خیر ونکو او پوهان دغه سوري کیدل د علمکی پرمخ د زړو وسلو د ازما - پښت ، د کیمیاوي گازاتو تکتیر او د چاپیریال نوره لګر تیا بولی ، څو زما د خپو نو او تجربو په نتیجه کې پورته نظریه به دوهم قدم کې د بحث وړ ده .  
 خبریال : نو ستا په نظر د لومړ - پټوب حق د کومې نظریې پسر خوا دي ؟  
 - زما نظریه هسې خوشس نظرنه دي ، بلکې په ثبوت -

# کاشکی

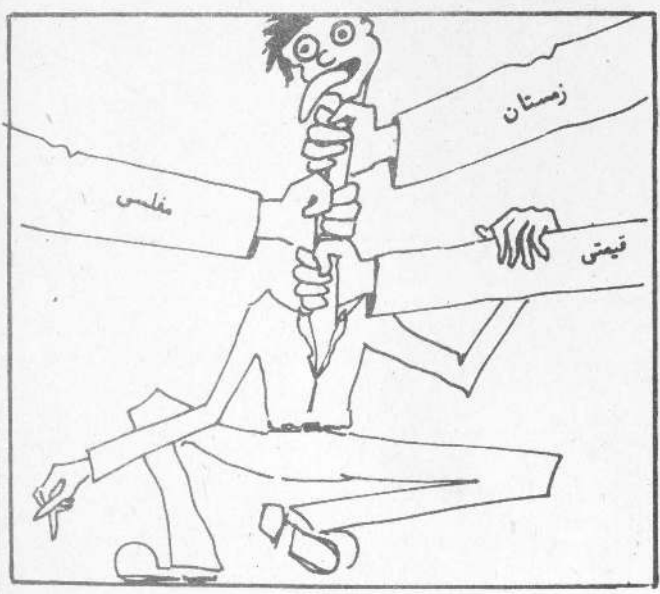
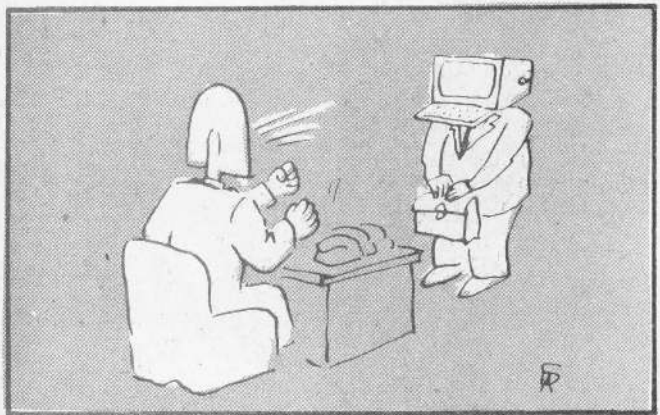


کاشکی زه یو ویر مامور وای په گمرک کې نه رنځېد یوې ستري موسسی یا هم وای قرار ادي د ماکولاتو چې بوجی ، بوجی راتلای راته بېسی .  
 کدانه وای نوبه بنا رکی ترانیک وای بنید لای یې حسابا حادسی یا هم جیره کم رسمی منفازه دار وای خرنولای مې د پکونه او کاسی چې بېسی گسې دوران دي دهما کم عقلان سان ته گتس خوشس کیسی



## خبري او پېري

کوي - چې داسی ده ، نو د اخصوص بانک څه شی ده ؟  
 - اخصوص بانک هغه بانک ده چې د پورته ذکر شوي اخصوص تشبث په وسیله راټوله شوي وي .  
 - دا اخصوصی د رسره وینله ، څه داراته وراپه چې اخصوصی مشورا څه ډول وي ؟  
 - تاته زماله پلره اخصوصی مشورا داده چې نور د نسی اخصوصی پوښتنی مه کوه ، بلکه چې د نورو په اخصوصیاتو کې گوتی وهل ، د اخصوصی اخصوصی خلکو ته خوښیزي ، او شپړلی په نيم څه شی تر لاسم



# شطرنج بیاموز

## چند مشورۀ میثودیک



نوشته: همایون محتاط

تحلیله های ابتدایی برای  
اماتوران :

این صحبت به آنانی اختصاص داده شده است که به بازی شطرنج آشنایی نسبی دارند و از لای به لای مطالب این صفحه به اندوخته های خود چیزهای افزوده اند. درین بخش، بی الهلم از مباحث قبلی و توضیحاتی سخنانی چند را در مورد مراحل سه گانه شطرنج (گشایش بازی، وسط بازی و انجام بازی) به صورت فشرده ارایه میدادیم که رعایت و پیروی از آن در بازی عملی خالی از فایده نخواهد بود.

۱- یک گشایش موفقانه مهره ها در شطرنج عبارت از کنترل بومرکز است. در آغاز پیاده های (e) و (d) و هرگاه ممکن باشد هر دو را به جلو برانید (البته باید یاد آور شد که این اصل در سیستم های گشایش و دفاعها متنوع که وجود دارد رعایت رهنماید. بیرومون شماری از آن ها صحبت خواهیم نمود، نوبت میکند)

۲- مهره های خوبشرا هرچه زود تر به میدان بکشند. و این امر مستلزم اجرای حداقل حرکات توسط پیاده ها باید باشد. در ده حرکت گشایش اول - بازی، سه آن باید توسط

پیاده ها و هفت دیگر آن حرکات گسترشی توسط سایر مهره ها باشد.

۳- نیل و اسپ را پیش از وزیر و رخ ها گسترش دهید. در شمار از گشایش ها، نیل (c) آخرین مهره است که به میدان کشیده میشود. در آغاز بازی از مانورهای بی موقع و اجتناب کنید. اسپ ها و نیل ها را در موقعیت های تمال که بتوانند بزرگتر کنترل داشته باشند، قرار دهید. پس از گسترش اسپ ها و نیل ها قلعه بروید.

۴- از اشتباه اجتناب ورزید جهت جلوگیری از اشتباه و بهره گیری از اشتباه حریف، خود را عادت دهید تا پیش از اجرای حرکتی، یک بار نظر اجمالی به بساط و موقعیت مهره ها انداخته و ملاحظه کنید که

مبادا : الف) حریف تان سواری را

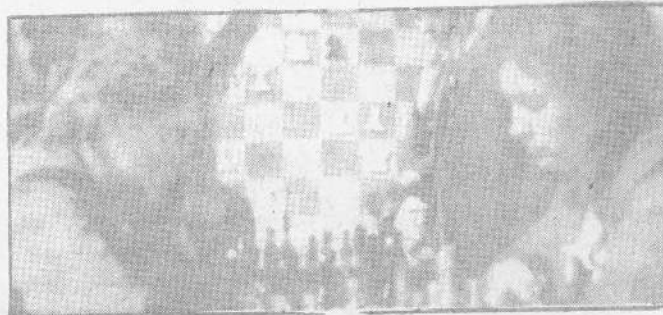
بدون قوه رها کرده که شما بتوانید آن را بگیرد و یا با لای آن حمله ور شوید.

ب) حرکت آخری حریف تان تعدید را متوجه تان نموده که شما بایستش در برابر آن دفاع کنید.

ج) حرکتی را که قصد دارید اجرا کنید یکی از مهره های تان را زیر ضرب قرار میدهد.

۵- در صورتیکه تعدید می شود نباشد، و شما نمیتوانید که چسبیده را به پیش ببرید، درین حالت تصمیم بگیرید که کدام مهره تان را به نحو نایبندیده جا به جا شده است یا در بازی کمتر مهم است. پس بکشید تا همان مهره را در موضع نعالتری جا به جا نماید تا موثر نیست پیشتر را کسب کند.

۶- بکشید تا ابتکار را در دست بگیرید، و هر حریف تان فشار وارد کنید، نهوه های اعمال فشار بالای حریف



بدینگونه است :

الف) اگر ستون کشودین وجود داشته باشد، آن را توسط یک رخ یا هر دو رخ خویش اشغال کنید.

ب) نیل های خود را در دیاگونال های (diagonals) که به شاه حریف مستقیم میشوند، مستقر نمایید.

۷) در مرحله اول بازی، از جلو راندن پیاده های قلعه شاه خود دری کنید، مگر این که جلو بردن این پیاده ها جهت راندن یکی از مهره های مهاجم حریف نباشد. ولی هنگامی که در بازی س تا چهل حرکت اجرا میشود و شمار زیاد مهره ها تعویض میشوند، دیگر ضرورت آن میرود تا راهی برای شاه تان یا پیش کردن یکی از پیاده های قلعه گشوده تا شاه به سوی مرکز بستانید.

۸- در انجام بازی، از رخ های بیشتر نسبت سوار مهاجم کارگیری کنید تا سوار مدافع پیاده ها بکشند تا پیاده های تان را در خانه هاییکه مخالف رنگ نیل تان باشد، مستقر نماید.

مادر مباحث بعدی بیرومون هر یک از اصول فوق معلوماتی ارایه خواهیم کرد.



## موالید

جزیره کولم در اقیانوس آرام بزرگترین رقم آمار موالید جهان را دارد. یعنی در هر هزار خانواده بیش از ۶۰ طفل بوجود می‌آید. سوئد و آلمان غربی کوچکترین رقم آمار موالید را به ترتیب آرد ۱۴ و هر ۹ هزار خانواده دارند.

## گراف‌ترین حقوق پارلمانی

از میان تمام اعضای پارلمان های جهان، نماینده گان سنای امریکا بیش از همه جا حقوق میگیرند، زیرا که ماهانه ۱۹۵۰۰۰ دلار به آنها پرداخت میشود و همچنین تا ۳۰۰۰۰ دلار معافیت مالیاتی دارند.

اعضای پارلمان امریکا حق دارند، منشی ها و معاونانی برای خود استخدام کنند و بطور سالانه ۱۳۰۰۰ دلار برای آنها حقوق بگیرند و این مبلغ نص باید از ۱۲۳۴۴۴ دلار و ۶ سنت بیشتر باشد.

## بزرگترین اخذ آرا

بزرگترین اخذ آرای جهان، در فوریه ۱۹۶۲ بعمل آمد. زیرا فرار بود که برای مجلس ملی هندوستان نمایندگان انتخاب شونده بنا بر این ۱۲۶ میلیون نفر برای انتخاب ۱۴۷۴ نماینده رای دادند.

## وسیع ترین شهرها

کیرونا، واقع در سوئید، وسیع ترین شهر جهان، با ۱۳۶۶ کیلومتر مربع مساحت است.

## قدیمی ترین شهر

ثابت شده است که قدیمی ترین شهر جهان، زریکواست، راد یو اکتیویته، نغالی که از قشرهای درونی حاصل میشود، بر اساس مکاشفات باستانشناسی مدلل میدارد که این شهر در ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد، موجود بوده است. همچنین ثابت شده است که دهکده (زاوشیمی شانیدار) در عراق شمالی در ۸۱۰۰ سال قبل از میلاد مسکون بوده است.

## مهاجرت

بیش از هر کشوری در جهان، بریتانیای کبیر، مهاجر صا در میکند زیرا بطور متوسط در سال ۱۵۰۰۰۰ نفر از آن کشور هجرت میکنند سالی که رکورد مهاجرت در این کشور شکسته شد، ۱۸۵۲ تا ۳۶۰۰۰ نفر مهاجر بود.

## کشور جهانگردها

طبق احصایه سال ۱۹۶۱، رقم توریست هاییکه از خارج با ایتالیا می‌رفته اند بالغ بر ۱۲ میلیون بوده است و بدینوال رکورد میزند برایی از توریست هارا ایتالیا در سر تا سر جهان شکسته است. و حال آنکه فرانسه در همان سال فقط ۶ میلیون توریست را بدیروایی کرد.

## آمار متوفیات

بزرگترین رقم آمار متوفیات را جمهوری کینه با نسبت ۴ در هزار نفر بطور سالانه دارد. کوچکترین رقم آمار مرگگان را در (پورتوریکو) با ۶ در هزار نفر در قهرسیا ۱۰ در هزار نفر تشکیل میدهند.

## پیرترین پادشاهان

پیرترین پادشاهان جهان شارل دهم بود که وقتی ۶۶ سال و ۱۰ ماه از سنش میگذشت، به سلطنت رسید و در سن ۷۱ سالگی بدو حیات گشت.

# میراث

د (۱۳) مخ باتی

حاصلات هم فصل په فصل تولید ل اوتیم اکبرخان ۶۰ ذخیره کیدل . اکبرخان را لوی شورلمی شوازی یی ورته کونډتون وکړ اود امید نیالگس یی په شورسید ه د زمانی په توبیدو اود د پیوسر وتود و په رامینختسه کید و د صدوزیره هم سپینه شوه . مگر زه یی لاهناسی تودی - زمکی یی خرنی شوی دی او هین ورته نه دی باتی شوی ، یوازی - د یوه اوانگر وریاتی دی د پیریشان شوی دی . د کلی کور معامله هم ورسره نشته بداسی وختکی د - یا را نوید اقول دورس دانعسر د گل مثال لری . یاران یی ورته بیل شوی دی . منگی کی چی اوبه نه وی کډولی تش پروت وی . هیڅوک نژدی نه ورسی دهستی .

د ورشو یاران یی نه لیدل کیسری او پریشانی به مخه کړیدی او یسو مری جواری ته خیران دی زمانه خامخا انتقام اخلی . به هرشکل چی وی . کله کله چی ویده وی به خوب کی خیزوهی بداسی معلومی ی چی قوس می لاس - چی به حقیقت کی دی گسا ه شهید سالم لاسدی په خوب کی حد ودری نه نیسی او ورته وای قاتله ! ظالمه ! خونکاره ( میراث ) غواری د چامسیرات ؟ د صدوزره کی اوس هم کله کله گزی چی د سالم زیکوبانسی قبضه وکړی خودی بلخان هغه خیره به وریاده شوه . چی دجر - گمی به ورغ یی اعلان وکړ ( هر خوک چی د سالم زمکوته وراندی شود سالم د قاتل په صفت بیه وپیژندل شی اود عدالت پنچوته په وسپارل شی . دی خبری به لسی آرام کړ او هم به د عطاخان اعتبار ورته مخی ته ودریده او فیسی ختیر . به یی به مخ حواله شوه او د خپل عمل نه به پشیمان شو .

باتی به (۱۹) مخ کی

# جوانه یی سمنگان



سمنگان جوانه یی از آن دیار را چی گونه یافتیم ؟

زادگاه سهراب ، به سهراب های مرصه فرهنگ ضرورت دارد . چند روزی به سمنگان ، رفته بودم ، دیدار دوستان ، نزد یکان و اقارب را ، با یادداشتن به سمنگان انگار برگهای از متون کهن و معاصر را ، برگ بر میگردد انسی . سمنگان را در لای لای این برگهای و سخنان نویسنده گانو چون خرد اد ، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد المقدس ، مؤلف کشف الامم حدود العالم ، سمنگانی ، ابو عبد الله شهاب الدین یاقوت حموی ، حمد الله مستوفی فردوسی ، بارتولک و دیگران را ، از خاطر ذهن ، خطور میدهی و سمنگان را در نگاشته های آنان جستجو میکنی .

باری خود نیز در میبایی که ، سمنگان در بارینه زمان ، شعری بوده است ، تاثیر پذیرنده از فرهنگها و تمدن های مختلف . شعری که از شواهد زنده کسی انسانهای پیشین و تمدن و فرهنگ روستایی گرفته تا شواهد تمدن و فرهنگ یونانو باختری و بودایی و اسلامی را ، همراه با جلوه های کمرنگ تمدن معاصر ، در خویش نهفته دارد ، شعری که آن همه حوادث تاریخی را پشت سر گذاشته است ، و به نوبه خویش در آفرینش فرهنگها و برپایی تمدنهای داشته است ، شعری که هجوم وحشتناک جنگیز را تحمل کرد ، و ترکتازهای دیگر و یگرا ، اما بود و سود ،

# فرهنگی و تمدنی

گزارشگر حمید مهرروز

و ماند و ماند ، همانند شعری دیگر این سرزمین ، در داشته های مادی و معنوی دیگران ، یاد بر گامی تاهنوز مضحک نگردید آری ، سمنگان را لحظه یی با - چشم ذهن ، با آن شکوهارنه میبوی ، و اما هم اکنون ، باد بهد چشم ، چی گونه خواهمش یافت ؟

باری ، در چند سده اخیره گویند زنگاری ، روح آریایی و شکوفایی را ، در این مرز و بوم فراگرفته است . سمنگان همانند سایر شهرهای کشور و شرق ، یی تا شیر از این جریان مسلط ، نتواند بود . اما از دهه

اخیر که میبایستی چشم امید داشت ، در پیشگاه واقعیت زنده کی موجود ، روشنایی امیدی را ، در چشم بر نمیا فرورد ، روند مسلط در زنده کی ، امروزین ما ، توجه به مسایل مادیست ، بدون اندک توجهی ، به معنویات زنده کسی در اینجا برای لحظه یی فسر عمومی را در نظر نمیگیریم ، زیرا هدف ما ، توجه به تمرکز بویایی زنده کی در مرصه مشخص است . ما به جنبه مادی زنده کی نیز اهمیت کسی نمیدهم ، حضرت محمد ( ص ) میفرمود : (( کسی که زنده کی مادی ندارد ، زنده کی معنوی نیز نخواهد داشت )) و ابودر میگفت :

(( اگر فقر ، از در پیچه یی ، وارد خانه شود ، دین از در بیرون شود ))

هدف نگارنده آن است که زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دو بعد اساسی زنده کی به پیش میبازد ، گوئی مسلط کسانی اند که : (( درهم را ، زدایند ، اندوه میدانند )) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادت یی به دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجار است . نه از شکوه بارینه خویش ، آگاهیم و نه هم میدانیم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سمنگان نیز یک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که مسلط اند ( هدتم تسلط سیاسی نیست ) بدون آن که چیزی حالی شان - شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر میروند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - اسان اند ، و کسانی که زنده کسی آنان را به سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنود ترو هراسان تر . چند سال پیش کمیته قاپسل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سمنگان بودند ، اما حال جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کار و خانوادگی کسی دیگری بلنند نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میبایند ، و مجبورند به اقتصادی آن روند مسلط

هدف نگارنده آن است که زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دو بعد اساسی زنده کی به پیش میبازد ، گوئی مسلط کسانی اند که : (( درهم را ، زدایند ، اندوه میدانند )) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادت یی به دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجار است . نه از شکوه بارینه خویش ، آگاهیم و نه هم میدانیم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سمنگان نیز یک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که مسلط اند ( هدتم تسلط سیاسی نیست ) بدون آن که چیزی حالی شان - شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر میروند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - اسان اند ، و کسانی که زنده کسی آنان را به سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنود ترو هراسان تر . چند سال پیش کمیته قاپسل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سمنگان بودند ، اما حال جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کار و خانوادگی کسی دیگری بلنند نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میبایند ، و مجبورند به اقتصادی آن روند مسلط

باقی در صفحه (۱۰۱)

# زیبایی

سیرساند . در کشمکش های روحی ما نمیتوانیم به زیبایی ارزش قائلیم . شویم زیبایی حقیقی عشق را فقط زن وفادار میداند ، نه یک بوا . لهوس ، وفاداری در عشق ، مقتضی خویشتن دارستن . فقط به کمک آن میتوان زیبایی برهائی عشق را کاشی کرد . اگر عشق ما ، هاری از خویشتن داری همسر ما باشد ، در آن صورت عشق ما ، به زیبایی دست نتواند یافت . و در عوض خوشی واقعی ، مستی را بدی پیرا خواهد شد . زیبایی واقعی فقط به خویشتن داران و اشخاص حاکم پرفتن نمایان میگردد و سزای از زندان و پیش خواهان ، پوشیده است . درست مثل آن که آن مهر - خور ، مزه ، غذا را ، به درستی نمیتواند فهمید .

سلطان باوشیا به فرزند حکیم (اوتانکه) گفت :  
(برود اخل کاخ ، ملکه را خواهی دید .)  
اوتانکه داخل شد . اما ملکه را ندید . تماشای زیبایی تنها به اشخاص دارای روان پاک میسر است . مگر اوتانکه روان پاک نداشت .

العهد زیبایی و شکوهندی که در جهان فرمان میراند در برابر چشمان ماست . اگر ما روان پاک نداریم ، غرق تجمل و آرزوهای اغواگرانه هستیم . ما قادر به تماشای آن نیستیم .

من نمیخواهم دستور اخلاق دهم . فقط میخواهم درباره سوری یاد آورم که به وسیله هنرمیتوان بدان دست یافت . خویشتن داری نه تنها برای پیشبرد زنده گی درست ، بل برای سعادت شخصی نیز ضرور است . سعادت فقط به خویشتن داران عرضه میشود . فلذا اگر میخواهی که از زیبایی لذت ببری ، عطش لذت بستی و عادی را در وجودت محو کن و آرامش و طراوت روح را نگهدار . از همین سبب تا کدمن ، بیشتر بر این نکته است که ، خویشتن داری ، ما را به درک زیبایی ، آماده میسازد . . . حقیقت آن قدر در سطح آشکار

نیست ، بل در ژرفا (عق) - پنهان است . به همین سبب مشا جره و سیاحتی برای دریافت حقیقت ، لازم است و تفاوت در مورد هر حادثه ای ، جوانب متضاد را به خود اختیار میکند . درست نیست که بیاقتن کمبود ناچیز در وجود نوابغ ، عجولانه تفاوت نمایم که آفرینش های هنری بدون توسل به خویشتن داری ، تجسم یافته اند . نکته شته از این مطلب ، فاکت به مشابه ، شاهد است . شاهد اصلی ضرور است ، تا در محکمه حضور داشته باشد . از کامیابی دست زدن رهن نباید نتیجه گرفت که رهن بهترین وسیله پیروزیست . ما میتوانیم تفاوت کنیم که پیروزی رهنان نتیجه همبسته گی ، ثبات و صداقت آنان نسبت به یکدیگر است . هنگامی که رهنان بهنا گاهی روپرو میشوند ، ما علت آنرا در همبسته گی و بیای اتفاق آن ها نمیجویم ، بل در جبر و ستم و برهم

زدن قواعد اخلاقی توسط ایشان جستجو کنیم که در برابر دیگران مرتکب گردیده اند . اگر تاجر ، نخست سبد زیاد مسی بود و سپس خسی می شود . ما نمیگویم همه کسانی که خسی اند ، از پول سود میبرند . ما فقط میگویم ، هنگامی که تاجر پول میاند و خست ، خود دار و احتیاط بود . مسی غریزه ، بولد ارشدن ، برایش حساس بودن را می آموخت . هنرمندان با استعداد نیروهای واقعی محرکه در جامعه کار خود استند . این جا برای بوالهوس شدن جایی وجود ندارد . کار معنوی ثابت و سنگین در آن - حکم فرماست . انسانهای با اراده بی که یک گام هم از اصول زنده گی خود انحراف میکنند ، به ندرت یافت میشوند . همه ما زنی کالی به سوی کمال تلاش میکنیم . و تا در بلندای هدف نرسیم ، توقف نمیکنیم . عمران چیزیک عظمت و شکوه

دارد ، به عقیده ما به تحکیم بر نسیم های معنوی کمک میکند ، نه به انحراف ما از آن ها . استعداد هنرمند در آفرینش وی نمایان میگردد ، نه در اشتباهات آن . سازنده می ایجاب میکند ، تا فرایز سرزنش گردد . هنگامی که آنان بدون مجتهد ، به ویرانی و خرابکاری میپردازند . برای آن که به حقیقت دست یابیم ، باید از احساسات خود جلوگیری نمایم . مگر وقتی میخورد ، ا هم به دروغ باور کنیم ، جلوگیری از آن سودی ندارد .

از ما میبرند که :  
الهی توان در وجود یک انسان ، قابلیت ، آفرینش زیبایی و پیروزی را تکامل داد ؟ سرانجام ، گا و و پلنگه یک جا برای آب نوشیدن طرف یک جوی میروند ؟

پاسخ ما این است :  
نه ، هنگامی که گا و و پلنگه بزرگ میشوند ، به آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند . جوجه پلنگه با گوساله بازی میکند . اما پلنگه جوان بالای گا و حمله میکند ، به

این سبب گا و از آن میگریزد . حیوان کامل زیبایی باغلیان فرایز و لگام گسیختگی آرزوهای توانایی ندارد ، میان اینان تضاد آشکار ناید بوری وجود دارد .

مکن بگویند :  
(تضاد آشتی ناید بر برای چی ؟)  
به عنوان مثال از ویشو امیترا یاد آوری شویم . او دنیای خود را در مبارزه با الهیت بنا نمود . دنیای او زاده خشم و غرور بود . بدین لحاظ با دنیای الهیت میبوند نیافت . او که در آنرا و اهرج و سرخ زنده گی میکرد ، نتوانست جهان خود را عیار سازد . سرانجام در رنج و غماب هلاک گردید و این رنج و غماب را برای دیگران نیز روانید ، غریزه لگام گسیخته ، ما هیبت متضاد با جهان الهیت دارد . او با جهان ماحول خود در تناقض است . خشم ما ، به سان حرص و

از ، همه چیز را به شکل تحریف شده ، آن میبندد : کوچک بر این بزرگ ، بزرگ ، کوچک ، و گذرا ، ابدي جلوه میکند . و چیز ابدي اصلا از دایره توجه وی خارج است . هدفیک در برابر فرسوده قرار دارد به اندازه غیر قابل ملاحظه بزرگ جلوه میکند و حقایق بزرگ جهانی ، آنتا به متضاد و ستاره گان را میگویند ، زمانه آن دارد و بدینگونه بالهیت در تضاد قرار میگیرد .

آرزوی لگام گسیخته ، ما را از مسیر طبیعی زنده گی باز داشته و از آمیزش که به دور یک نقطه بچرخیم . روان ما به سان اسپهرو دام ، به دور یک نقطه جرخ میزند . تلاش دارد تا همه داشته های خود را ، قربانی دهد . و آن چه بیگانه است از این ببرد . عدل در همین بیعده گی چیز زیبا را - مشاهده مینمایند . به بندار من ادبیات اروپا از همین پرواز - دیوانه وار فرایزی حاصل ، الهام برداشته است .

مگر برای ما این نمونه قابل تقلید نیست . بل جلوه بی از کمبودی و حتی فساد است . بسیاری جهیز هایی که مورد پسند افراد تنگ نظر است ، به نظر افراد دارای پیش و وسیع مردود و بی اهمیت جلوه میکند . به هر شکلی که غریز ما زیبا و بزرگ است . اولد تماشای که در زنده گی دیده ، ستایش میکند ، مگر شکوهندی بی کمرنگی را پشت سر گذاشت ، بادیده قدر می نگرد . شاهان هند ، بسا معارف گراف برای خویش کاخها - بی ساختند . و چشم از کوخها و باشندگان آن برداشتند . با - لمقابل . مردم نیز در رنگداری آن کاخها نگویند . ما با زمانه - های هنری را حفظ میکنیم که بسا خیر الهی مفتخر استند . حتی اگر آن ها برای ما غیر قابل حصول باشند . میان خیزو زیبایی ، میان ویشو و لگامی تعادل کامل وجود دارد . این عقیده به گونه پنهانی در همه تمدن ها وجود دارد . بدون شک زمانی فرا خواهد رسید که افراض از محور زیبایی دست بردار خواهد شد ، و حسیات او

# طب مجله...

بقیه از صفحه ۴۸

الکولین مزمن به وجود می آید :  
این گونه اختلالات (Psychoses)  
در مرحله دوم وسیع الکولیزم  
مزمن ایجاد میگردد که از بعضی  
اشکال عمده آن تذکره بعمل  
می آید :

## ۱- Alcoholic delirium

عبارت از یک حالت هذیانی حاد  
بوده و یکی از اشکال شایع  
سایکوز الکولیک است ؛ این حا-  
لت غالباً چند ساعت و یا چند  
شبهانه روز بعد از قطع حالت نشاء  
به وجود می آید و به صورت آنی و  
حاد تبارز میکند ، علام آن در  
شروع به صورت تشوشات خوا-  
ب شبهانه ، بیدار شدن از خواب با  
یک حالت ترس واضطراب ، سر  
موازنه گی ، عرق زیاد ، تبیدی  
استفرغات ، رشه و حالت متو-  
حس و تهوع میباشد ، بعد از آن  
بی خوابی زیاد شده و برسامات  
به شکل دیدن حیوانات از قبیل  
موش ، پشه ، قانعوزک و سایر  
حشرات و حتی حیوانات عجیب و  
غریب به وجود می آید . تمام این  
علام از طرف شب شدید شده و  
شخص در یک حالت تهج شدید  
روحي و حركي قرار می آید .  
درین حالت مرض شخص هم برای  
خود و هم دیگران خطرناک بوده  
و ضرورت به محافظت جدی بود قهق  
داشته و باید به زودی به شفای  
رسانیده شده و تحت تد اوی قرار  
بگیرد .

## (برسام یا Hallucination

یک حالت اختلال در ادراک است)

## Alcoholic Hallucinosi

برسامات درین اشخاص به صورت  
حاد و یا مزمن به وجود آمد میتواند  
که در صورت حاد به شکل شنیدن  
صداهای تهدید آمیز و تمه کند  
میباشد ، شخص الکولیک این  
صد اها را میشنود بدون این که  
و اتعاً صداهای وجود داشته  
باشند ، شخص درین حالت به  
اضطراب شدید ، ترس ، یاس  
و ناامیدی دچار می باشد ، برای  
نجات خود فرار میکند ، به دفاع  
از خود مقابل دشمن خیالی

را رها خواهد ساخت . در آن دم  
احساس ، بی حیایی نمیتواند کرد-  
هنگامی که اود صفای غیر قابل  
بیان است ، در صلح نیز است اگر  
زیبایی را از هوا و غرایز جدا  
نمازیم ، آن رابه دست آورد  
نمیتوانیم . انسانی که از درك  
ناقص و پراکنده رنج میبرد ، بالای  
خود حاکمیت ضعیف دارد ، او  
توانمندی غرض نشانده ن عطش خود  
را ندارد ، بل هنوز او را شعله و ر  
تر می سازد ، یک چنین در کسی  
تشنه گی را فرود نمیشاند ، اما  
اشتها را میسوزاند .

بدین لحاظ تعدادی از  
فیلسوفان مشهوره میدانند که از-  
زیبایی باید دوری جست . آن ها  
راه رابه سویی غنای روح مینندند و  
هوشار میدانند که در این راه  
باخت وجود دارد . اما حقیقت  
این است که باید ، برای درك  
مکمل زیبایی ، در وجود خویش  
خویشتن داری را ، پرورش داد .  
هدف برهنه نیز در همین نهفته  
است ، نه در خشک ساختن بیهوده

روح  
ازمن میتواند بپرسند :  
(برای چی و بر بنیای چی-  
ضرورتی باید کسب کمال کرد ؟)  
درك این مسأله مشکل نیست و  
برای چی انسان کار میکند و طلب  
می آموزد و برای چی حسن زیبایی  
به وی لازم است ؟ پیش از آن که  
به جواب اینان بپردازم ، میخواهم  
به این نکته درنگ نمایم که برای  
چی زیبایی وجود دارد ؟

هنگامی که مابه کمک حواس ،  
زیبایی را در میابیم ، به نظر ما خیلی  
اشکار میخورد ، در این صورت  
میان زیبایی و زشتی ، مرز روشنی  
پیدا میشود ، ولی هنگامی که  
زیبایی را با هوش از زیبایی کسیم  
بین این دو مفهوم خطی را رسم  
نمیتوانیم کرد . وقتی چیزی قلب  
مارا میفشارد ، آن قدر شاید مارا  
جلب نکند . پایافتن هم آهنگی  
درونی میان آغاز و انجام ، اصل و  
فرع و جزوکل ، خوشنود میشود . آن  
دم اهمیت بیشین رابه زیبایی  
برونی قابل نیستیم . مفهوم خیر ،  
کرانه ، انکار مارا هنوز بیشتر وسعت  
میدهد و زیبایی و زشتی را از میان  
حذف مینماید . چیزیکه داری -  
خیر است ، زیبا جلوه میکند و جای  
که در آن نور خویشتن داری ،

بقیه در صفحه ( ۶۶ )

میگردد .  
در صورت برسامات مزمن بیمار  
گاه گاه هر صد اه ای متهم کند ،  
تهدید کند و غیر را میشنود  
که ممکن است چندین ماه و یا  
سال دوام کند ، شخص رابطه  
خود را با خود و واقعیت های  
بیرونی آن قدر از دست میدهد  
۲- هذیانات سو ظن در

## الکولک ها :

نزد شخص يك حالت ترس  
و اضطراب از اثر موجود است  
دشمن خیالی و تعقیب شدن  
بیمار به وسیله آن ها موجود  
میباشد ، این گونه اشخاص  
هر نوع حرکات و حرف های  
دیگران را نهی دشمنی و یا تهدید  
به خود تلقی میکنند ، این حالت  
ممکن است چندین ماه دوام کند .  
این حالت غالباً در بیمارانی  
که بیشتر از ۴ سال دارند  
و شخصیت شان به صورت آشکارا  
از اثر الکول تغییر کرده است  
به وجود می آید که اهسته اهسته  
به یک بد گمانی  
داهی تبدیل میگردد و شخص  
یا هیچ نوع استدلال و آرایسه  
شواهد و اسناد نمیتوان از این  
بد گمانی هذیانی منصرف سا-  
خت ، ممکن است يك مرد معاب  
به این بد گمانی هذیانی خانصر  
راد دشمن خیالی خود بند داشته  
و او را تعقیب و حتی آزار و تلو-  
کوب کند ، معمولاً این حالات با  
ناخوانی جنسی نیز یکجا می باشد .  
۴- بیماری کورساکوف  
( Korsakov ) : که از  
اثر الکولین مزمن به وجود می آید  
و علام روانی طور است که عملیه  
دقت و وظایف حافظه به اختلال  
دچار گردد و شخص orientation

بقیه در صفحه ( ۹۵ )

# دلیپ کمار ..

بقیه از صفحه (۵۲)

آیا شما میدانید که بسیاری از بنندهگان فلما، دلیپت گسی و حلقه مندی بسیار زوفی نسبت به شما دارند؟ من فکر میکنم که تماشای به چنان هنرمندی نگه میکند که از والایی مقل و توانایی هنری برخوردار باشد که بازم شما این شایسته گی را دارید. در این رابطه میخواهم بدانم تکیه گاه شما چیست؟ شما کدام عوامل را در این دایره مؤثر میدانید؟

— بسیار حرف های وجود دارد که در حق من درست نیست و آن را استوار به حسن نیست و لطف ویژه شما میدانم، ولی در خصوص تماشای یک حقیقت وجود دارد و آن این است که تماشای حق دارد هنرمند طرف علاقه خود را انتخاب کند. تصور من این است که هنر در کارگردانی یک هنر پیشه مقرون به آمال و اندیشه و تصور و خواست یک بننده باشد، به همان بیضانه مورد نظرس قرار میگیرد.

اما به نظرم باید کارکرد یک هنر پیشه، با منطق، همراه باشد تا فایده تماشای منطقی برخوردار کند.

هر فلسفی که تهیه میشود، مجرد است و لزوم و قوت به نمایش گذاشته میشود، ارزش نهایی آن مشخص میگردد. یعنی فلم در ارتباط با بنندهگان، ماهیت اصلی خود را آشکار میکند، زیرا در همان وقت مورد تحلیل و ارزیابی با نظر و انتقاد بایروس و تفاوت قرار میگیرد.

دلیپ ترین کارنامه من یک فلم، این است که باید تماشای چهره هنرمندی که باشد، با خود حرکت دهد. برای این کار، هنر

پیشه باید بسیار تفکر و وقت کند. من فکر میکنم درست نیست برای تصویر نمودن یک داستان عیناً موهه مو از آن برداشته شود. اگر چنین کاری رایج کارگردانها یک هنر پیشه انجام میدهد، ارزش کار هنری از میان می رود و صرفاً تکرار یک کار ادبی خواهد بود که نباید به عنوان یک فرآورده هنری آن را انجام داد.

کارهای هنری به دلیپ کارهای ادبی و بر اساس آن، پیوسته می شود، ولی این کارها باید با ظریف ترین اندیشه ها و بهترین بدیهه پردازها صورت گیرد.

— شما فکر میکنید یک داستان باید چیزی جدا از یک فلم باشد، در حالیکه فلم به اساس همان داستان، ایجاد شده و به کار گرفته شده و هستی پیدا نموده است؟

— کاملاً درست است، فصل بندی یک داستان با میکانیک بندی یک فلنامه کاملاً از هم متفاوتند. در فلنامه ها باید تمام داستان، دیکرگون شود و همین دیکرگون نیست که خواننده داستان، وقتی به حیطه بننده فلم، قرار میگیرد و همه جریان را نیکو میدانند، تازه متوجه میشود که حرکت ها فرق کرد و مطابق حدس و گمان او با مطابق آن چه که خواننده ویا شنیده است، پیش نمیرود. به نظرم، این حالت برای بننده جالب است که مختصری داستان را امیداند. ولسو در جریان فلم افزون بر محتوا و سیر داستان چیزهای تازه و نو و نو را می بیند و حس میکند به طور مثال از فلم ((مخل اعظم))

یاد میکنم داستان سلاله موصول راهم مردم میدانند. اگر رومانی، زنده گی شهنشاه اکرفلسی تهیه میشد و افزون بر آن چیزی در فلم وجود نمیداشت، دیکر فلم ((مخل اعظم)) به شهرت امروزی نایل نمیشد.

اما پرورش یک داستان عشقی آن هم در حدود تضاد های عمیق اجتماعی، آن همه پلای گری و باغی گری یک شهزاده به خاطر یک عشق آتشین و نشید ه های پر از خم و اندوه و سوز و گداز پایه قوی رجحان و سرتیبت را نسبت به تالیفی ادبی و تاریخی بنانند و همین سبب شد که در روان و احساس بنندهگان نفوذ کند و قبولیت را به وجود بیاورد.

— برادر یوسف صاحب ایشیل و ظهور شما در فلم هاروی هنر پیشه با خود، آموزش های دارد که هم هنرمند و هم نقاد و هم بننده، به سهم خود، از آن بهره گیری و سود جویی مینمایند. بازم تکرار میکنم، این توانایی را به کدام ویژه گیها منسوب مینمایند؟

— اکثر فکر میکنم که چاره کارها هم خطاب (استایل دلیپ کمار) یا ((مکتب دلیپ کمار)) داده اند؟ در حالیکه من تحصیلات اختصاصی در تمثیل ندارم، فلماهای زیاده ای هم ندیده بودم، زیرا قیود خانوادگی وجود داشت. صرفاً در وقتش به مکتب تحصیل میکردم گاهی فلم های انگلیسی را به نشان میدادند. در همان وقت محسور هنر نمای ((کاری گرانیته حمیس استوارت، کاری کوب، پیتی دیوس انگر دبرگن)) که هنر پیشه گان روز بودند، گردیده بودم و یادیده، تحیره هنر نمای آنان نگاه میکردم و هوس میخوردم کاش منم مثل آنان باشم، درنگ میکردم که ایشان چه گونه در این قالب ظاهر میشوند. این تفکرات برام در سالی بزرگی شمرده میشوند برای این که در تنهای با خود بدون این که

کوشش کم ((کاری گرانت)) باشم، نقش او را مطابق شرایط ماحول خود تعریف مینمودم.

من تصور میکردم مادر بیمار است در حالیکه این تصور تجربه رابالایی یک کوچ انجام میدادم. به خود تلقین میکردم. همین کوچ مادر است به این تلقی که اگر زنی باشد که مادر نباشد، براساس حکم یک کوچ را دارد.

من میگریستم، واکنش نشان میدادم، جمله باقی میکردم و به این طریق خود را مقرون به ارزش ها و خواسته های میبایتم.

هدف من این بود که به خود تلقین کنم، این یک حقیقت است و در برابر حقیقت، باید واکنش نشان داد.

با این که شما و تماشای در برابر کارهای هنری من چی قضاوتی دارید به یک حقیقت اعتراف میکنم که تا هنوز هم اگر نقش دلداری و شیشه یی را دارم و یا فرزند یک مادر بیوه ام و باید از یک گناهکار، در همه این احوال ذهن من، حقیقت را نمیدانم. میدانم این یک حرفه است. آن روز موفقترین هنرمند خواهم بود که با تمام وجود احساس کنم که همه چیز حقیقت است.

این شیوه کار بسیاری از هنرمندان سینمایی هند است که حتی استیثوت را تمام و سندی تحصیلی هم دارند. ماه این نوع بازی های بازی تکنیکی خطاب میکنم ولی باید از تکنیک خارج شویم و وارد جهان احساس و هیبت کردیم.

— پس چه گونه میتوان بازی تکنیکی را از بازی با احساس تفکیک کرد؟

— برام مشکل است که در این زمینه کلیدی به شما تقدیم کنم. شما یک فورمول را در نظر بگیرید: مثلاً من در فلم ((گنگا اورچنا)) در نقش یک دهقان بیچه ناخوان خوش قلب و معصوم ظاهر شده ام

رویدادها، اورامان و باغی سرکش میسازد. وکس آن، در لم ((مخل اعظم)) نقش يك شهزاد - عهد مغول رابه دوش داد. . . شما در نحوه ادای کلمات جملات، رست ها و حرکات و خورد ها و کس العمل ها، مپها بدیدهای هرد و فلم، بارهانگاه شید و همین شویید، هرگاه مشابحت ها و قرینه های همگون در هر دو نقش سراغ نمودید، میتوانید ناطمانه حکم کنید که بسازي تکنیکیست، ولی اگر تفاوت های موافق به مقتضای حکم شخصیت بازي میباید، در آن صورت تر- دیدي ندارد که گفته شود بازي با احساس انجام داده شده است. در این جامنظور از بازي با احساس، فرورفتن در قالب شخصیت است که هنرپیشه، نقش آن را بازي میکند.

همچنان، نقشهای مرا در- فلم ((شکس)) و ((کرما)) و ((کرانتی)) روی همین نورمول نتیجه گیری مایید.

در این اواخر پس برهنهگی يك بخش ضروري فلم ها قبول شده است. آیا شما سکس را در فلم ها بخش ضروري میدانید؟

این بلاي بعد زمان، شرایط و مدت قرنیهست که مادر آن، - زنده گی میبایم. دادگاه فرانسه در قدم نخست و بعد از آن دادگاه سویدن، برهنه گی را مجاز دانست. و ما مثله که در همه سایل نقالی میکم، این بلاي کلتور و هنر را در دوره کلتور، اصل خون راه دادیم.

ولی باین این است که عهد- در این امور، باید در این قسمت راه اعتدال را در پیش گیرند و - تجار بزي انتخاب نمایند تا کلتور و هنرند هند که هر کهن دارد و تا هنوز از مسیر خون منحرف نشده است، دچار اضمحلال و باشدگی نشود و به يك سخن: برهنه گی امروزي سیمای هند، قاسوس کلتور و رسم و هنرند مردم هند نیست. . .

حالا راجع به خودتان . . . شما که اهل پشاور استید، بد نیست خودتان از زادگاه روزهای کو- دکی تان صحبت کنید .

میگویند انسان وقتی در برابر دشواری قرار میگیرد که راجع به خود صحبت میکند. من شنیده- لم ما وابسته گر خیلی دیوینه- با مرکز سلاطین فزله بی (یعنی فزنی افغانستان) داریم. این حرف ها، در ذهن از آن جایی حک شده که وقتی کوچک بودم از پدر بزرگ می پرسیدم: خورشید چی گونه طلوع میکند؟ و وقتی که غروب میکند، کجا میرود؟ چرا چنین و چنان میشود؟

حتما سنین ۶-۷ ساله گی در چنین يك حالت بودم میگویم از فزنی استم ولی نمیدانم، چون ندیده لم.

آن وقت حرف ها رفته ها روایات و رویداد ها را می شنیدم از آن جمله یکی هم این که ما از- کجایم و چی گونه آمدیم؟ در آن - اوقات ما، در ((الادالان)) - زنده گی میکردیم کوچه ها و خانه ها و طرز زنده گی و معیشت مردم ماحول ما تا هنوز چون تصاویر جسم و گويا در ذهن باقی مانده است. ولی همه این خاطره ها زایش نیست، بل احساس است و در قالب واژه ها نمیتوان آن را ادراک افاده کرد.

شنیده ام شما شاعر زبون- پسند هم استید. فلم ((گنگا اورجمن)) را خود نوشته اید؟

شاعر نیستم، ولی بسیاری از کتابهای شاعران هندی و - پارسی را مطالعه و اشعار آن را به حافظه سپرده ام. من کتاب های حضرت حافظ، سعدی جامی، مولانا را خوانده ام و همیشه میخوانم. ولی در فلمنامه ها تصرف میکم، البته به اجازه ایچا در کران آن ها.

منظور از ترجمه شعری شما فرجام عشق و رزی ها با هنر گویم دوست داشتند که شماست که

چی گونه این سوز و التهاب را با ز تاب میدادید .

من دوست داشته بودم و - دوست داشته بودند. فکر کنم ها به هیچ وجه جایز نیست، ولی یگانه کاری که کرده ام این است از عشق و دوستی کسی سو استفاده نکرده ام. من دوست داشتم و با او دوست داشتم. در هر حال - یاکي به همراه داشت و یاد قانه بود که خاطرات خوبی از آن ها در ذهنم نقش بسته است. به هر صورت حرف ها، فراوانند این حرف ها ممکن است برای من حتی تکرار نشد لذت بخش باشد، ولی میدانم دیگران فرصت شنیدن - ندارند. شرایط عصر امروز کاملاً استثنای است. انسانها در رویا- رویی با مسایل زنده گی، به ما شنید- های میمانند که فقط باید کار کنند و در حرکت باشند. این به خاطر آن است که امروز دنیا دنیا یی، تحول و دیگر گونیهاست و همیشه برای هر کس - نعا، راههای بهتر و برتر دارد، اما متأسر - سفاهت تاجار - استیباط کرده ام، در این اواخر، بسیاری از مردم ما ((پس سی میست)) و یا ((من - گرا)) شده اند. به همه رویداد های به نظر سطحی نگاه میکنند، در همه احوال دیگران را مسوول می خوانند بدون این که فکر شود در این مسوولیت پای هر يك شریک است.

در هر موضوع زنده گی، اگر نادرست باشد، خود را نیز شریک در مسوولیت بدانم. مثلاً اگر در نقشی هنرمندی ناموفق جلوه کرد، تصور به کارگردان احوال میشود در حالیکه چنین نیست.

شعایکی از هلاکته مند ان- خاص موسیقی استید در مورد موزیک امروزي چی نظري را قائم میکنید؟

وقتی صحبت از موسیقی به میان می آید، ناگهان ذهنم به سوی همان موسیقی اصل سنتی و یا موسیقی کلاسیک منعطف میشود. آن موسیقی اصل، ظریف و نفوذ

کننده است که در تار و پود انسان رخنه میکند و لذت میبخشد و تطمیع میکند. من بنابه همین طرز بید - برش در فلم شخصی خود ((گنگا اورجمن)) یادست توانای استاد نوشاد علی، موسیقی را از ایه کردم که همه اش سنت ها و اصالت های موسیقی ((پس)) را داشت برای این که مبتنی بر اصول و اساسات بود، کایب نبود، آمیزه یی نبود، ادغامی از موسیقی آن جا و این جا نبود. موسیقی هندی بود و خالص بود.

ولی امروز یاد بروز قابیل مقایسه نیست. امروز در داپره موسیقی هند مخصوصاً در سینما اصالت کمتر دیده میشود. نسل جدید، يك نسل بیگانه با موسیقی اصل شده اند و این يك مسوولیت است. مسوولیت در برابر هنر اصلی، در برابر هنرمندان سنتی، در برابر فرهنگ بره های کشور. . .

چیزهایی به عنوان (شعر) در آهنگهای فلمی ماسروده میشود. ند که من معنی آن ها را نمیدانم مثالی مآروم:

در یکی از فلم ها آهنگیست به مطلع ((جی جی جی)) . . . اگر وقت شود این آهنگ نه به موضوع فلم ارتباط دارد، نه به بازیگران و نه با لفظ و معنی قابل برداخت.

به نظر شما بهترین فلم خودتان کدام است؟

شما نظر خود را بگوئید؟

به نظر من همه . . . ولی ((مشعل)) برازنده تر از همه است. سیرا مشعل بهترین فلم منست.

دیگر چی گفتنی ها می دارید .

چون قدری به آثار - سعدی آشناستم، بهی از آن ادیب بی مثال را میخوانم:

دل زهرگتن بمرود در بدن گرچه گفتارش بود زهرمدن با این تک بهی فقط از شما تشکر میکنم .



# و حید امید: از موسیقی...

بقیه از صفحه (7)

و درست زمانیکه وحید امید در میان انبوهی از افغانها و خارجی ها در تالار بزرگ باگروه میراز شوروی کسرت میدهد و تکتهایش باز رساه میشه او را در اینجا هنرمند ناقد اندیشه و زیبایی شناسی خوانند و ابتدال هنری ربه او نسبت دادند سرودها اینطرفتر از نشوات درین عده بی از - (تصویر کننده گان در مورد هنرمندان) بجایین کشید که ترس بزرگ اخلاقی را از هنر و وحید امید به مثل ها بوی دادند . اضافه از یکسال گذشت و آن قدر سرودها در موردش بود که حتی دوستان هنرش نیز نتوانستند از او دفاع نمایند . چرا اینطور شد ؟ مگر این انگیزه نبودن غیر قابل انتظار نیست ؟ آیا آنانیکه غرب گرای بی مورد ( ! ) دیسکیوت ( ! ) و سیک - بودن ربه وحید امید نسبت میدهند همانهای نیستند که هنوز از جهانی بودن خالد آرمان منحیت گهتارست نصیر یک همه دنیا بی خبر اند و حتی شنونده اش نیستند ؟

وحید امید کیست ؟ از کجا آمده ؟ کجا خواهد رفت ؟ از کودکی هنرگوش کردن موسیقی را فرا گرفته بود ، بعد راهی در برنامه های اطفال رادیو پوهانته بود و در نوجوانی سال ۱۳۰۲ اولین آهنگش را تقدیم کرد ، علاقه ، با زوی

استعدادش شد و روانه تحصیلات عالی در رشته موزیک به اتحاد شوروی گردید . اولین سبلی درخواست جوانش این بود که در انجا مقامات دیپلماتیک افغانی گفتند حالا افغانستان به هنرمند نیاز ندارد بروتخنیک بخوان ، اوتخنیک تراکتور راد دانشگاه کارگری خواند و راه - استعدادش را تعقیب کرد و با بسهار جنجال دروس موسیقی را شبانه دنبال میکرد . کسرتی امیداد تا آنکه توجه وزیر کلتور آنکشور بهنگاه را بخود جلب کرد ، به بسهار مشکل دوباره اجازه اش دادند تا موسیقی بخواند و شامل مدرسه آواز شد ، و ششمال تنهاد روس آواز خوانی و نوشتن موسیقی را مزید بر یکسال دروس شبانه موزیک و سه سال کارپراکنده فراگرفت . استعداد مناسب برای آهنگ های اپتیراد را دارد ، حتی این امرگمش کرده تا آهنگهای بی به زبانهای خارجی هانیسز بخواند .

با تصور اینکه گفته های ناگفته دارد و دهه دیدارش را میزند و در منزلش از من پذیرایی میکند نهایت مختصر و صمیمی است داشته های خوبی از کسرها و ریکاردها و ریل های موسیقی دارد ، وقتی از میلودی ها و انتخاب ستمیل موسیقی اش میهرسم با وقت میگوید : - لطفاً از این طریق به همه

برسانند که من آغاز گروموسیقی استراد در کشور نیستم ، قبلاً احمد ظاهر ، عارف کیهان ، و گروه های هنری مانند چار برادر کارهای آغازگرانه بی انجام دادند و من به مثابه ادامه دهنده این صداها (هدنم صدای استر - اد است) به میدان آمدم ، العالم بزرگ از موسیقی فلکلور مادارم ، و وحید این صدا را ادامه خواهد داد ، در او توان سبزشیدن و شگفتن زیاد است ، از حرکاتش و از اداهای مطشمانه اش میبایم که اوسرا یا با میلودی ها و صدای استر از زنده گی میکنند .

اندیشه اش را منی بر اینکجه چرا استراد را ترجیح داد ، - میهرسم با سخ مقبول خاطر را میبایم : - ( شما شاید متوجه نشده باشید اینرا که لسان دری مایکی از لسانهای شعرین نصیح و آرام است و گره خوردن این لسان با موسیقی همانطوریکه پارچه های کلاسیک و غزل را د لید میسازد ، آهنگین ترین سرود های موزیک استراد را میسز بدید - میآورد با توجه به پیشینه کار عملی ام که بهتر است آنرا یک نوع تجربه بنام دریانتم که در موزیک استراد نابترین اشعار و تصنیفهای دری قالب هنرمندانه خورد و اثر هالسر هنری را بدید میآورد ، گاه گاه برای خارجین ها این تصورن میداد که من ایتالوی میخوانم اصلاً تصور را نمیکنند که بیرون لسانی ما با آنکت های موزیک استراد اینقدر عمیق باشد چه تنها زیاترین میلود - یک ترین لسانها ، لسان ایتالوی قبول شده موضوع - انتخاب موزیک استراد نخست علاقه و استعدادم سپس اینکجه بالاخره بدیده نویند پرفتنه شده هنر موسیقی است میباشد مگر کی نمیخواهد با ادای آهنگ های استراد ، لسانش ، کلتور

و استعدادش را که سبهای هنری ملق در آن نهفته باشد به همه جهان نمایاند ؟

بباید چنین ارزیابی کنم که چرا یکمده کشور های تمدن امروز هراس آنستاد دارند که افغانستان را در سطح خود ببایند ؟ چرا در تلویزیون های خارجی سی زیاد تر آهنگهای ضعیف را نام - پیش میدهند ، گوشه های سرد زنده گی را تصویر میدهند .

اینجا سوال انتخاب رایسه رسالت مندی هنرمندانه و در - نظر گیری همه نیاز ها و حتی کاستی های هنر امروزین ما را گذار میوشوم ، بالاخره بدیده نو هنری را باید فراگرفت و به گذشته و اتماً هنری احترام و جای و الاوه در شایسته دانست .

اگر استعداد کلاسیک خوانی را میداشتم شاید کلاسیک میخواندم .

- خود را در برابر شنونده - های خارجی چی گونه یافتید ؟

- آنها به علاقه مندی برنامه هام را دنبال میکردند ، تکرار میکم که لسان دری شعرینسی و فصاحت میلودیک دارد ، و برای آنها سخت د لیدیر است .

- آهنگهای دری تا آنرا میزد پرفتنند یا خارجی را ؟

- (( موزیک استراد را میزند برند برای علاقه مندان موسیقی استراد هر مطلع و آهنگ لطف خاص خود را دارد . ))

- در حلقه های یکمده منتقدین و یکمده از بهایی کننده گان حرکات و هیست های باصطلاح غربی ، دیسکو و رویایی ما با نا به شمانست داده میشود و در مورد لباس ها و رنگهای تان نیز چنین مفکوره بی موجود است ، آیا تایید میکنید ؟

- (( تشویق از اینست که قضاوت های آکادمیک جاپشان ربه قضاوت های تقریباً بی اراده و لفاظی عوض میکنند ، و تقسی

میخواهم استراد بخوانم، آیا دوستانیکه حرکات را و لباس را انتقاد میکنند چه نظر میتوانند بدهند که باید با ادای آهنگ های استراد و جاز، لباس ملی بیوشم و رقص محلی کنم؟

آیاد آنصورت لباس ملی را به تسخر نخواهند گرفت؟ و تیکه میخواهم برفضای هنر موسیقی بیانم، چرا رنگ اصل و شیوه اصل ادای همان سبک را بکار نباید برد؟ من میدانم که حرکات لباس، آهنگهای صدای مورد توجه همه نیست، همه ذوق علاقه مند آن را ندارند، و منم نمیخواهم خود را بر همه تحمیل کنم اما کاش مخالفین با طرح های کاملاً هنر گویانه شان ایجاد فضای نامطمین را در عرصه بازتاب هنر موسیقی استرا نکنند، این بدیده نو هنری است همانطوریکه تاحال همه بدیده های هنر موسیقی راهن را به سرزمین وطن باز کرده این بخش نیز آمد نیست نه وحید امید و نه دیگری میتواند خود را ناجی این امر بداند بلکه ذوق ملت و علاقه مندان استراد آورنده موزیک استراد خواهد بود هیچ تشویش نیست که با آمدن موزیک نواخلای اجتماع به فساد بگراید جهانی وجود دارد که استراد را هنر شناخته اند، مردمانی وجود دارند که استراد را گن روی پرگ راهنر گفته احترام میکنند، قدراسیون های مسلکی اینها را هنر گفته و هرگز راهی این هنر را به این یا آن ملت و سرزمین محفوظ و محدود نپنداشته اند.

شما شاهدین عینی خواهید بود که آینده نزدیک در سرزمین من و شما بزرگان دانسرا ن ستار بر آگس رولان موافق و موافقین های تاب استراد بر اشتیک (زیبایی شنا - سی) جامعه خدمت خواهند کرد و این نه به آن معناست که خدا نخواسته جای کلاسیک را - میگیرند بلکه برعکس در جنب

کلاسیک استراد خواهیم داشت با همین لباسها و رنگارادها و رقصهاییکه امروز جامعه را به ابتدالی بودن آن تلقین روانی کرده اند))

- خوب آقای وحید وقتیکه کسرت تلویزیونی تان سال گذشته از طریق تلویزیون نشر شد شما به کشور نبودید و درست بعد از اولین بار نشر آن تصویرهای مطبوعاتی کوبنده صورت گرفت، انتظار داشتید؟

- بلی، انتظار داشتم - درست است که مدتی در کشور نبوده ام، اما بالاخر با جامعه خود خوب آشناستم، به این هم آشنا هستم که باید بدیده های نو و یا شیوه های نوچه پر خورد هایی صورت بگیرد، اما راستش فکر نمیکنم در نشریه های دست اول کشور کسانیکه خود از موسیقی نمیدانند، همه تلاشهای را نادیده گرفته آنرا ابتدال هنری بنامند.

من طی آموزش گانم در عرصه موسیقی که تاسطج ماسترر تحصیلات دانم خوب فرا گرفته ام که کدام حرکات و دستهای کدام حالات و آهنگها ضروری است بگذارد از همین طریق بگویم که صرف آنهاییکه فقط میخوانند و احساس شان با آهنگشان به بیگانه باشد نمیتوانند حرکت کنند، در غیر آن وقتی احساس در آهنگه دخیل است نمیتوان به تفاوت ایستاد شد و آهنگه را به بیپنده تحویل داد و همگی بی حرکت خود را بالا بیاش تحمیل نمود.

فکر میکنم شما مراتبید خواهید کرد که در موزیک و آنهم استراد نباید سرد روی تفاوت بود در غیر آن ارتباط روانی ملت را با خود نمیشود احساس کرده))

- پس دریافتیم وحید جان که شماره استراد را تا آخر ادامه خواهید داد هرگاه باز هم علیه تان ادامه دهند؟ آیا آنرا بچیت یک رقابت منفی و ضعیف

میدیدید یا در برابرین بی تفاوت میباشید یا ایستاده گوی را - ترجمه میدیدید؟

- (( اگر دهنم شنونده ام باشم باز هم خواهم خوانم ))

- در این سبک که شما بعضی گرفته اید همانگی کمیوز و شعر را چگونه میباید، آیا در انتخاب شعر چه ضوابطی را مد نظر میگیرید؟

- (( دست دادن در آهنگه های اصل مطابقت و همسایگی کمیوز و شعر و تصنیف صادق باشد. ))

- به نظرتان وضع کنونی مو - سقی استراد در کشور ما چگونه است؟

- (( دست عزیز نمیخواهم با ابراز نظره های مطلق و یا کوبنده با موضعگیری های سالم و نامقدور اند در این باب ابراز نظر نمایم، راستش از ایجاد سروصداهای و فضا های نیمه راهی خوشم نمیآید و نمیخواهم در این راه مشهور شم، با آنکه تحصیلاتم و مسلکی بودنم این اجازه را به من قبل از دیگران میدهد، اما عواملی عینی تقریباً رشد بطبی هنری را که همه میدانند و کاملاً قانونمند است نمیخواهم دوباره از راه نسبت دادن به فرد و گروهی به ملت بنمایم، جای بس سرور است که مجله سیاهون گیرنده - همه نظریات علاقه مندان ابراز نظر است و ملت باشادی و سرور راه شان را برای حرمت با هنر - مندان شان از طریق یافته و تضاد میکنند، بالای خط کار همه هنرمندان میشود حساب کرد و نمیخواهم حتی یکی شانرا هم انتقاد کنم، اینکه کار من نیست بلکه کاریست از من تاملت هیچ (( منی )) و هیچ (( نسو )) نباید در این باب مخالفت کنند.

من نمیخواهم برای گرفتن کربد ملی اینطور ابراز نظر نمایم، بلکه میخواهم از این طریق به پرسش شما جواب ارائه نمایم ))

- که هنوز جواب اصلی را -

نگرفته ام.

- (( بلی و جواب اصلی این است که سخت جامعه جوانان را نیازمند موسیقی استراد احساس میکنم، آنها میتوانند دوستان خوب من باشد و تیکه گاهم استند، و تاحال میشود باطمینان گفت که حتی کارهای خلم را در این عرصه به علاقه مندی پذیرفته اند، باز هم میگویم آینده نزدیک ما گروپ مو فنی رقص و آواز استراد خواهیم داشت هر چند همین حالام گروپ گل سخ مو فغانه تبارز کرده))

- وحید جان! مگر شما تصمم دارید مشهور شوید چطور؟

- (( مشهور شدن راهمانانیکه میخوانند و در برابرهات مندان منتظر میگیرند دوست دارند با آنکه یکمده در ظاهر میگویند علاقه مند شهره شدن نیستند شاید هنر مشهور سازد اگر هنرمند باشم و شاید هم بی هنری لم مشهور سازد اگر بی هنر باشم ))

- و آخرین پی آمد کار هنری تان چیست؟

- (( من مواد مکمل برای یک کسرت تلویزیونی دانم و همینطور مواد پرکننده خلاه های کسرت پار سالم را نیز دانم که بعد از موقتاً نشر خواهد شد ))

- در خانه تان کی ها با شما زندگی میکنند؟

- (( آنها با من با آنها دوستانه زنده گن میکنم - آنها گوستند؟ - ما دم که خودش در - شعبه تیاتر و تمثیل را در پیرو تلویزیون کار میکنم، بدم خواهم شعله استیور است برادرانم: نواد و همراهم - کار هنری تانرا دوست دارم؟ - (( دوست دارند و پدر و خواهرم منتقدین خوبی استند ))

که د جا د خپښې مسئله وي نو سالم ته ورسي چې په دې جرگه کې شريك شي . دې د خپرونکي په بلوان دې پرېز سرې ته قناعت ورکوي . په بحث کې د تاثير آثار په دې نه ليدل کېږي او په ورين تندي د هرچا خپرونه غوندې نيسي . د خپلو خپلوانو اشنايانو تپوس ته هميشه ورسي ، اوسې تکلف معوان دې . کم وخت چې کله زيات معاند شم نو خپله راشي او راته وايي : کاله خبر دې وي د پښ دې قيمتي شونه دې وينو چېرې چې شنه بنگاري . هميشه په دوستانو گوزي او بې واره ورسي او د چا ننگ ته نه گوزي . چې بلاني نه راشي نو زه هم نه ورسم د دې . خپلا لاتو زلمي نه دې . دوستانو ناسته ولاړه ورسره زياته ده او هرڅوک چې د ښه خوي خريد اړه دې .

عالم خان ماته خواب راوړه او زه يې وغوښتم او راته وي ويل : چې کاله ته پوهنيزي ماد څه شي د پاره راغونښتي يې ؟ ما ورته ويل چې عالم خان کاکا هرڅه امرچي وي آماده يم . ده ماته ويل چې کورنۍ کې مې نور خلک هم شته چې زه يې سالم تـ

وليم . سالم زماني پېرود حيا خښتن دې شايده د اخبره زه ورته ياده کم مانه به وشميرزي او حال پراته ونه وايي . ما عالم خان کاکا ته ويل چې په کيسه مې لنډ پوه کړه چې کيسه څه ده . عالم خان کاکا د سالم بلا راته ويل چې کم وخت چې د سالم مسود ژوندي وه ما ورته ويل خداي دې پښې چې سالم معوان دې ، په خپلو خپلوانو ، دوستانو اشنايانو کورنۍ سترگې وگوزوه او يا که چېرې په سالم پوهنيزي چې د ده کوم کورته د خپښې د پاره ميل دې او د چاکوښې خوښېدې چې ورته خپښې وکړم . خويه هندی يارمان کې لاره او د ارمان يې ترسره نشو . نو کاله بچيه ته مې راوغوښتي چې په سالم معان پوه کړه او د دې خبرې خواب تري واخله زه به په انتظارم . ما عالم خان کاکا ته ويل چې کاکا ( پلرونه چې زامنونه وروڼه کوي نو زامن پوښتي ، زمونږ په کلې کورنۍ خو

دا رواج نشته څه چې کوي خپله اراده عملې کړه او د اکا رسالم پورې څه اړه لري . عالم خان - کاکا راته وويل ته ښه وايي خود هرچا نظر بيل دې زه کولی شم د اکا روکړم اوسالم ته د د مدرسې نه پرته د جالور وټوارم او په دې يقين لرم چې هغه پوهه چې سالم ته خداي ورکړ پدې دې به په کې هيڅ ونه وايي اوزمان ارادي - احترام به وکړي دې حق شناسي زلمې دې خزوه د اکا رنه کم زه حتما د ده رضامعلوم اوبيا د اکا کوم . ته به ورته په پوره ښه وجه د اخبره يادوي ، وگوم کاله چې څه کمال لري که نه ، نسوم خودې بچيه کمال دې اوماته د سالم په شان گران يې . ده - خبره تمامه کړه او د پوره کې ورسره ناستم . زما او د ده خبرې تر پېر وخته پورې روانې وي . مونږ د وار و خبرې پداسې حال کې وکړې چې هيڅوک نه وو او يوازي د مجلس ياي ته ورسيد . وخت پوره شو او زه رخصت و او خيست او لارم . په ليار کې په چرتو سرشوم او په پېرور فکر لاهوشوم په لوي مسند روږگه شوم چې دغا - پري بته يې نه راته معلوميد . ما ته په کله دې چرت کې د سالم ښه خوي مخې ته ودرېده چې د ده د خوي او اخلاقو سره سم د جالور ورته وټوارو ، او دې راضي وېد . ايا هغه جلي چې مونږ يې ورته نو او پوه ده يې قبوله کړ وده د آرزو سره سم په هغه رضامند حاصل کړې شي ؟ د ده مسود په شان به دخلکو قدر دانه وي که نه ؟ نه چې داسې معاي مسو پښه ونه ښوښي چې د گلاب د زوي کانه ونه شي . چې خبره غومره رسوايي ته ورته او زوندي وچې خبره . . . بيا به مې فکر بلې خواته لار چې د اخبره غټ مسوليت لري که ښه شوه خو ښه او که نه پوه وږخ به د سالم د لوي گيلې سره مخامخ شم او راته به ووايي چې د اخپښې خواته راته کړې وه ، زه به بيا د گيلې بمقابلې کې څه وایم . ايا د اخبر سرسري وگوم نه داسې نه ده بلکه دې خبرې ته په اهميت کتل به کار دې بيا په مې وويل چې څه چې وي ، وي په ( څه قسمت ته به يې حواله کړو . خودې خبرې به اجا زه

زانکه او معان به راته بد ښکاره شو . او معان سره به مې وويل چې سالم درياندې د معان نه پېر گران دې د دوست سره غداري نه ده بنگار . د ژوند خبره ده کمې نه دې چې زلمې او وي غوښوي د پلار خبرې به يې رادخه شوي پښه نيولې به شم ، چې څه وکړم ! په چرتو ، چرتوکې خپل کورته ورسيدم او د دې خبرې د پاره مې گود رلتاوه . چې کم وخت چې زه سالم وروښم نو خبره ورته دکومې معايه شروع کړم نه چې راته خفه نشي . بيا به مې وويل د زلمو همد آرزوي ، اوسالم د هغو زلمونه وچې په دې خبره خو - شحال شوي واي . زه هم پوهه جاله کې ناستم . چې دوتلسو امگه يې به آسانه غاري تـ

ممکنه به پېښيد . د هرچا په کور مې نظر واچوو او د خپل فکر نيولې مې وژغلو خو جلب به مې را ونيو . او د خيال د نيماکې به هيڅ لاس ته رانغله . معان سره مې فيصله وکړه چې مشوره ښه نشي دې په دې کې به د نورو دوستانو پوهاي شي نو پوهه ترې جوړ شي د ا به مې زړه کې وگوزيد . چې د دې خبرې سلا شوه د کلسې سپين ز يو سره ښه ده . د دوي فکرونه پاخه دې تجربه لري او د هرچا کورونه ورته معلوم دي . کله به مې معان سره وويل چې د کلسې سپين سرې نيسي وگوم دوي - پورې به دې خبروکې بلدي دې زياتره خپښې د دوي په وسيله کوي . چرتونه نه وه دلې ، دلې راته پېر وټول . عالم کاکا په پوهالم چرتو اخته کړم . ليار راته ورکړه شوه . د اکا رې د اوسيد پاره -

پېښود او معان سره مې فيصله وکړه چې مې وټول او پورې ورسي خبره نه ده عالم خان سم خواب غواړي به دې کې به پوره غوښو کم او خو ورسي به چرت ووهم . شپه شوه د شپې مې معان سره سوچ وکړ چې اوس د هرې خواته خاطر جمع يم . او په هرڅه د فکر نيولې زلمې شم نسو اوس به د فکر نيولې ته څنگه اشته وړکم چې کورته ننوت او پورې خور ته مې وويل چې ناري را کړې زه نن ستومانه يم او پدې کورم . ما ناري وکړ او لارم خپل کت کې حملاستم . د ختوسره فکر رانسي چې د دې خبرې چرت ته وهه د اخبرې ټولې آسانه دې پور وار خويه سالم يوازي معان پوه کړم . ما د دې خبرې د پاره مناسب وخت لټوو . چې په کم معاي کې سالم وگوم معگه د اخبره د راز - خبره ده او بايد په راز کې مې سالم ته رسولې واي . ماته په همدې چرتوکې خوب راغي او - وپدې شپه ( خوب مې وليده چې ماسره گڼ شمير ملگري دې او - اراده موکړېده چې د نورگل د پور ته روان شو ، ټول غږ نيزي ، او خالدي لاسونه غوږوي ، اخبره - نورگل د پورې ته ورسيد و نورگل کورکې نه وو . مونږ پوښتنه وکړه چې څه شو ؟ نورگل د پور ښا - يسته باغچه لري ، په باغچه کسې جعفري گلان کرلي دې اولور رنگارنگ گلان هم شته نورگل د - گلانو بوتې او په کول د لته مسو دې بيد اکر . مونږ سلام واچوو نورگل سر اچگه کړ ، نورگل د - تماکو د چلم منلي د پد تماکو د استعمال په وجه يې آواز سرگه شويدي . سترې مښي موسره -

# ميراث

وکړه او کښينا ستو پوښ ته موکتل آخر خبره ما ياده کړه . چې نور - گله مونږ زانلي يو ستا لسور د عالم خان کاکا زوي سالم ته غواړي ده په برگه آواز وويل کومه لور زه خو غوښو لرم مشره يې ( پدې ده د دې خبرې سره يې وويل چې ( بدري ) مې ورکړه . آواز يې برگه ووزه په دې آسانه خپښې حيران شوښم ناخايه مې ټکان پوځور گوښ چې وپدې مې او راوښم شوښم ماشکر ووست او معان سره مې وويل چې خدايه شکر ! چې خوب وواو د الاغوره په خوب کې به نورگل واوځم . شپه سبا شوه سېا ناري وکړ او د سالم ليد وته مې ليار لټوله او خبرونه مې معان برابروم . ښه شيبه چرت کې ناستم چې گوښ له ورايه سالم يوازي راوړان دې پېر خوشحال شوښم او زړه کې مې وگوزيد . چې مجب تصادف چې غواړي . نو پورې واورې سالم رانژدې شو زه مخې ته ورو - جگه شوښم ، رضير مو سره وکړ او - کښينا ستو . زه باخيدم چې چاي تيار کړم ما کورکې د سالم درانگه ووييل زه او دې دوه خوازه - دوستان سره کښينا ستومان سالم سترگوته کتل او ورته به خبروشوم سالم به ماته حيران وکتل سالم پوه سرې وو د سرې د خبرې نه يې هرڅه معلومول . ماته يې وويل کمال روکيه ( څه دې زړه کې گوزي ما ورته وويل هيڅ ! سالم ووييل نن بل شان ماته گوري ما بهانه وکړه د ده راته وويل خبره به پتوه څه دې اوريدلې دې ، زموږ - شحال شوښم ، چې حاجت پاتسي نشو . چې زه د خبرو مقدمه کښيندم . په دې کې چاي راغي ما چاي بياله کې واچوو او جرگه شوښم او د ده مخې ته مې کښينود

تجربې خاوند دې د زماني تودې سرې يې ليدلې دې په هرڅه پوهنيزي . هرڅومره سخته خبره چې وي او سخته غوږه وي دې يې برانيزي ماته فضل هم معلوم وو . دې هم ښه ملگري دې . په لارگې مې فضل هم بيد اکر او - معان سره مې پوهاي روان کسر او نيخ د شريف ماماد پورې ته ورسيد . شريف مامابه کورکې وو - خواب مو ووييل زه راوت . شريف خان ماما د قبح اولوس سپينې پورې دې ، ښه منلې سرې دې ، مونږ سره يې جوړ په خپرونکې ل او کورته ننوت او ناري يې راوړ . زه او - فضل کښينا ستومان فضل په ټوله کيسه پوه کړې وو . ناري مو وکړ شريف ماما ، ماته وکتل او راته وي ويل چې کاله ليار دې غلطه کړېده څنگه راغلي ، ايله ، بيله ما ورته وويل څه وکونا چاري ده . کارونه پورې دې زه د خپلو مشرانو په قد پوهنيزم خوښم . . . شريف علما مخ راواړاوه چې کاله فضل دې څنگه راوستلې پورې خوله سره - ښکاري نه . فضل وويل ښکاره شو ، ماما سترې به دې کړ و زمونږ تا سره او ز دې خبرې دې . او - او ز دې ، او ز دې کيسه لرو . شريف ماما ويل هرکله راشي - هر کيسه چې وي خداي به يې آسانه کړي . مونږ مجلس برابر کړ او - په دې خبرې مې د خپل خوب چېس تيره شپه مې ليدلې ووتو کړم - چې نورگل د گلانو د بوټو خواکس په برگه آواز وويل او د ( بدري ) خبره يې وکړه . . . سالم پورې ، پورې وختل د راته وي ويل ته حق به جانب يې ته زما دوست يې تا بايد چرتونه وهلي واي خو . . . ما ورته وويل خو ، نه غواړي پيلار دې خواب غواړي او واي چې د سالم مورچې مړه شوې ده زما د کور حال خراب دې . دې جوړ شوياله يې کښينود او وي ويل چې کمال روکيه زه هيڅ نشم ويل خبره د وخت نه پخوا ده زه لازم گم چې شريف خان ماما سره سلا وکړې هرڅه چې هغه وويل بيله به يې ماته روايي زما خوښه ده ( دې خبرې او د شريف په ويلو ماته هرڅه آسان شو مجلس ختم شوه او دې د وار ه تړيوه معايه پورې پوهاي روان وو . دې مې رخصت کړ او زه د شريف ماما خواته وځوښدم .

هرڅوک په ولس کې د داسې خبروشوره د شريف خان ماما سره کوي . دې سپين ز پورې دې د -

خبرو لانجو غوښتي پرانيستي شي . شريف خان لږ شيبه فکر وکړه او وي ويل چې کمال بچيه هرکار کې چالاکي نه ده په کارناموسې مساله ده دې کې غوږ به کار دې . خبره چې دې ماته را وپه نو اوس محصل وکړه چې زه به دې خبره کې پوره غوږ وکړم او شاوخوا ښې سترگې وگوزم . نيسي پورې دې خو . . . په کار يې تيزي - پورې دې خو خبره ترمن پورې ده بايد کلک قدمونه واخلوته چېس پښه مو وښوښي . مایې خبره ور پورې او د تيزي شوي د خوب کيسه مې ده ته هم وکړه ده پور وختل نوراته وي ويل ، چېس د داسې خوبونه خوي بايد هسرت - واخلو اکر چې تاد دوستي به له نظريات جرت او سودا ، وهلي ده ، بيا هم پښتانه واي چې غواړي خو نه ده چې خرڅه يې کړ و زه به معان سره ښه فکر وکړم او تاته به خواب برابر کړم او بيا به د وار ه عالم خان ته ورشي خوښه ديد ه زه او فضل يې قانع کړ و مونږ نه يې پوره درې ورځې مهلت غوښت چې په درې په ورځ به د شريف ماما احوال اخلاو د ده سره به پوهاي عالم خان ته ورغوم چېس ما او فضل د درې يې ورغومس انتظار ووسته چې دريمه ورځ به کله رارسوي او د ازي پورې به کله اوو . مونږ د وار ه د سالم په خپښې خوشحاليدو . چې د پوه زړه پورې دوست کورمو و د ان شي او د انتظار په مونږ د وار و پور او زه شو . بالاخره دريمه ورځ را ورسيد او د هدي سره سم زه او فضل د وار ه د شريف ماما کورته وځوښدم و ما په ليارکې فضل ته وويل چې فضل خداي دې خپو کړي ، سودا مې زياته ده چېس شريف ماما مونږ د چا په کورار وي ، فضل وويل : خبرې دې د زور کار خو نه دې مونږ يوازي خواب - اخلو سالم روکې او پلارې خبروو . زه او فضل به خبرو خبروکې د شريف ماما کورته ورسيد و شريف ماما دې سره سم زمونږ انتظار ووسته شريف ماما خپله د پوره کې ناسته وو . سترې مښي مو سره وکړه - مونږ کښينا ستو . زړه مې بس واره درې ، درې کاوه او شريف پاتې به ( ۱۲ ) مخ کې

# سیرات

خان ته موکل چی شریف ماما به اوسغه وای د خیرود پاره مسو بها نه لتوله . مطلب معلوم و به د ی وخت کی شریف خان فر کسر د مجلس سکوت بی مات کر، وی ویل : کمال بجیه ! مادری وری مهلتد دی د پاره وفوت چی به نودی کلی او باندوکی او هغو لوپو کلاکوکی سترگی وگنزم او بیا لیز لیری نظرواچوم زه به دی - نودی بانو وکی موفق نشوم . لیز شیهه چوپ بانی شو ، زما خيال راغی چی خبره تمامه شه البته همد ا جواب وو . بیای لیجان - خبرو ته جوړ کر اویخ بی راولاوه چی د سین هغه غاره به هغه لویه کلاکی چی د عطاخان کلس ورته وای پخپله د عطاخان به کور کی می درک کړی دی . عطا خان درې زامن او یوه لور لری، عطاخان خپله د بیره امتهار خاوند دی په کام کی هم امتهار لری او زامن بی لایرینه روزلسی د پردی خبری به اوید وویل د پاره د پر خوشحال شوو، زما خپل فکر ددی بیا یونو ، کورولو ، باندو فیه بل خوا حرکت نه گاو به دی نودی بیا یوکی ماته داسی کور معلوم نه و . د عطاخان کور دی خپلوی خپنی د پاره د پوئاسب راته ښکاره شواو په زړه کی مسی د شریف خان ماما په پوهه امین ووا به او شریف خان نه مسو زیات تشکوک . خبره موفوت کړه زه افضل ووا به یاخید و .

۱- ازه مو واخسته چی سالم ته خبر یوسواو بیا بی بلار خبر کړ و . زه افضل به د پاره جالاکي لار د سالم موبد اکر ، اود شریف ماما کیسه مورته وکړه ده هیخ ونه ویل مونز پوه شوچی چوپ والی به رضا دلالت کوی . بیای بلارته ورفلو . عالم خان لکه د زخمس مارغه پشان بیدار ناست وو . او زما انتظار بی وسته د ورا به بی مونز ولید ورا یاخید راته وی - ویل چی کماله زمانه یی دی سترگی خلور کړی وی . ما ورته ویل چی عالم خان کاکاد اخوخته آسانه خبره نه ده . ما ورته اول د سالم به د شریف ماما افضل اود خپلو چرتونواو هغه د خوب کیسه توله پیل کړه ، ناخابه بی سر راپورته

کړ به خند اشوراته وی ویل چی آخرخه ( ما ورته د شریف ماما د خولی جواب اود عطاخان د لیسو خبره وکړه رلاص بی راولاوه د کړه زه بی د لاس نه ونیم ، زما لاس بی ښه زور کړ او به وچولی بی چ کړم . اوراته وی ویل چی : امین ، شاباشی ، په رښتیا چی د سالم رښتی دوست او وویلی ، کاله خپل کمال دی . معلوم کړ ، زما خوښه ده عجب بیا دی ، مناسب بیا دی او می نو د جرگی بند ووست او ترتیبات برابره کړه چی یو خو نفره جرگه وویلی و وگور چی څه کوی ۹ .

زه یاخیدم د کلی کور سپین پوړی می راتول کړل . او عالم خان ته می پوره لید ولسی ته جرگه ما ور بر کړل مچی عطاخان تشا لار شو . مونز مخکی له دی چی حرکت وکړ و ددی خبری د پاره دوه نفره استازي مو عطاخان ته واستول . چی داسی یوه جرگه د رتلونکی ده . په خپل کور ، زامنو ، خپلوانو سره سلا وکړه . د جرگی ترتیبات ونیول شول . یوه جرگی کی د خیرود پاره مشر وټاکل شو . د ټولو وظیفه معلومه شوه . چی څه وخت عالم خان کاکا وخت ټاکی چی جرگه حرکت وکړی . جرگه آماده شو عطاخان زمونز د راتگه د پاره آماده گسی نیولی وه او زمونز انتظار بی وسته . د حرکت نیته راورسید ، جرگی حرکت وکړ . عالم خان - جرگی ته مخ رار او وری ویل پوفقی او کامیاب راشی ( د سین له پوری وتود عطاخان کلی ته ورسید عطاخان بیا یونه فری کړی ژبونه بی اچولی وو . پښتانه جرگی ته په درنه سترگه کورې اود پورته وروکړی عطاخان خپل خپلوان را فوئتی ووهغوی هم ناست وو . مونز ورسید و سترگی می وشوه . کښنا ستود چای ، لاولی ښه انتظام شوې و . میلانه غندر

شول ، هر څه خلاص شول . مونز د جرگی د مشر خبرود اعلان - انتظار گاو و او ټولو ورته کتل . په دی وخت کی نواب چی د جرگی مشر و عطاخان ته وویل : عطا - خان به د پوره معافی غواړم د کور مطلب د پاره چی راغلی یو به هغی می پخوا تر دی خبر کړی بی ته پوه سړی بی چی خور ، لور کور کی ورسیندی نویی خلیک غواړی ، څوک بی کور کی نه ساتی . مونز راغلی یو چی ستا لور عالم خان زوی سالم ته غواړ و ستا رضا ده که نه ټدی چوپ شو . نواب د جرگی مشر ورته غز کړ :-

چی عطاخانه څه وای مونز جواب غواړ و جرگی به گوه غز کړ ، هومونز جواب غواړ و باید چوپ بانی نشی پوخه غوړوا به ! ... لیا رهم لیری د مرخکی سین دی باید جواب درنه واخلو . کور کی دی سلا کړی ده که نه ؟ عطاخان وویل ، چی تاسو درانده خلیک بی د کام مزان بی ، ماته مود داسی سړی به برخه کی پښهاد کړی دی چی زه بی ردولی نشم . زه څه ووايم زه به کور کی یوه لورم ما خپل لور چی (( ازی )) نوم یی دی عالم خان زوی سالم ته ورکړه ، د جرگی د خوشحالی په رسم یو خو ټی زوی وکړی . عطاخان (( هوکه )) را کړه او مونز رخصت شوو . مونز پوه لیاړونه پوهید و پخوانانو هر څه ویل عالم خان ته مو ( هوکه ) وویله ، په کور کلی آوازه خیر مشوه .

هر کور کی ددی خپلوی خوشحالی وه . په لزه توده کی د ستمال واخستل شواو د واده ترتیبات ونیول شول خپل خپلوان آشنا یان د وستان راخوئستل شول اود واده مراسم ونیول شول . د ولس دود سره سم د عطاخان د لور واده خلاص شواو ناوی د عالم خان کورته راغله ، سالم خوشحال معلومید . په دی چی خپنی بی ښه بیا کی شوی و .

زما تولى جریان تر املرنسی لاندی وه . صد و مونز جرگی ته راخوئست راغی . واده ته مسو راخوئست معلوم نشو ، خپله سالم وری چی زما واده ته راشه ورسره قبوله بی نگره د خفگان موجبسه هم معلومه نه وه صد و د پسر متعصب انسان دی اود پخوانی سالم سره جوړه نه وه . صد و د انا د تونزه خاوند دی د رنگه هم تودی همداسی بی زړه تور دی په لجان د پوگوتی ولس خپل پښتن برابری خو . . . چی بیا - یسته شم خود د هغ چی خلیک ولسی خوی بی ولسی د پردی سړی دی په کلی کور کی ښه گداره اود خلکو سره ښه چلند نه لری . ماته فضل ویل ، چی کاله صد و به دی خپلوی د پرخفه دی اولکه مارتا وری اود سالم به پخوانی اعتبار اوبه کام کی به زیات محبوبیت هم راضی نه و ، چی به کور - کلی کی دی د ویره محبوبیت ولری . په همدی ورومکی د خدای کاروه د سالم پلار ناروغ شو ، پارتیای بی زیاننده جابه ویل واده کی ستو - مانه شویل به ویل له نظره شو کارونه تول د خدای په اراده تر سره کړی ویخ به ورځ خرابیده . د سالم د واده د وی میا شتسی تجوی نه وی چی عالم خان مسر شو . د عالم خان مری ته هم صد و راغی دعای و نگره . یوه ولس کی خوله به خوله خبری گزیددی اوما ته هم هر څه رسیدل وای ویل چی د صد و قهر ورځ به ورځ زیانندی اود سالم د وستانوته هم گواښ کوی . ما یوه ورځ فضل ته وویل چی صد و تسور دی یو دی په خو هغی کله ( ازی ) نه وه فوئتی صد و خولن کاله پخوا واده کړی دی . د ابد ، رد ویل د ایه څه به فسه دی خبر معلومه ده که نه ؟ فضل راته وویل د هغه عادت دی بد انسان دی بی شرمه دی په هغی نه شرمی بی بی حیاء دی ، لسه بی د اچی ددی ټولو سره سړمی غله دی هیخوک ورته ښه نه وای بی ناسته ولاړه بی د پوختو . . . سره ده چی بی بی بی بی د صد و نورو بیژندی د پاره حاجت نشته صد و اوسالم د تره زامن دی او -

هميش يې موجه سالم ته گواښېږي .  
 سالم د صدود سترگو ازغې دې .  
 په ولس کې دده په محبوبيت هم  
 خوښه وه . شپې ورځې تيريدې  
 يوه ورځ فضل راته وويل چې کماله  
 عجيبه خبره مې اورېدلې ده او -  
 جرت وړې يم ته به هم لږ پيسر  
 خبرې که نه ؟ ما ورته وويل خپل  
 دې وي په راته وويل خپل خوښه  
 دې پد ايد بخت صد ووايي اوږه دا  
 خبره د هرچانه اوږه په اول کې مې  
 اعتبار نه راته . چې هرڅوک د و -  
 ست د نېمن لري چې خبرې زياتې  
 شوي زړه مې تنگ شو . صد ووايي  
 چې د پيسر ارزوي ترسره شوه چې  
 عالمي خوښ شواوږي يې سالم  
 پوروي دې ؟ پرې به يې نغږ دم .  
 يې مرغه به رانه خلاص نشي .  
 او مومي واردي بنده به يې راته  
 پاتې شي اوتول مال اوچايد او په  
 يې راته به ميراث پاتې شي ماورته  
 په تعجب وکتل اوږته مې ناخبره  
 وويل (( ميراث ، ميراث )) ده وويل  
 هو ! ميراث ماته د سالمې کسې  
 مخې ته ودرېده او په دې وپوه کې  
 ولويدم ، چې که چيرې رشتيا دا  
 کار صد ورکړي د سالم بل هېڅوک  
 نشته ! صدود پوره هستي خاوند  
 دې خو پد پرتگ نظري انسان -  
 دې ديد وپاي په کې نور نشته ازه  
 د دغې خبرې به اورېدلو پرخفه  
 شم او جرت ، جرت کې مې عطا -  
 خان ، زمان يې قوم يې رادمخه  
 شو چې صدود د اجراء تونکر کې  
 کله به مې فکر د صدود يې رحمت  
 خواته لار ، چې رشتيا خونخوړ  
 انسان دې . د اوازې ورځ به ورځ  
 په ولس کې زياتيدې . صد وپسې  
 معايه به معان مغرور انسان دې -  
 دا خبره يې د هېچانه نه پتوله  
 برالا لگياؤ ، چې زه سالم يې مرغه  
 نه پرې دم . د صدود شاوخوا خلکو  
 چې له دده سره يې ناسته ولاړه  
 ده دا ورځ له خدايه غوښته او هر  
 کارته يې لاسونه ټکل . ولوکه د  
 هېو مظلوم (( سالم )) انسان وينه  
 يې گناه توبه شي . دا خبره صد و  
 او دده ملگروته يې تفاوت وه چې  
 د صد و لاسونه دې د پويي گناه  
 انسان په وينوسره شي . صدود  
 هېڅ شي پروانه کوله . دا يې هم  
 زړه کې نه گزندل چې د زمانې  
 سپړه د انتقام په هر رنگه چې وي  
 واخلي . خوښه مخکې او يا لاس

وروسته ولى هغه ساته چنډونه  
 لېده دا ورځ او داسامت ورته  
 غښت ښکارېده . دا ورځې ورځې  
 شپې وي او د سالم د واده اوږه -  
 ميا شتې بېرته تيرې شوي وي . چې  
 سالم يوه ورځ د خپل خسر عطا -  
 خان ټيټو ته لار . د سالم د کور  
 نه په لږه مسافه کې وسپن غاړې ته  
 نژدې په جبه زاره زمکه کې د لوڅو  
 پير لويي ښکل . په ليار کسې  
 واقع وو . او په منځ کسې  
 لري لاره چې د ولس د خلکو د  
 تگ راتگ سره جوړه شوې وپلېدل  
 کېده . سالم د يوحنا شناس انسان  
 په خپل د خسر پوښتنه وکړه او يا -  
 سپڼين مهال د کور په لور راوخو -  
 زېد . کم وخت چې د سپن نه  
 راپورې وت او د لوڅو ښکل ته را -  
 ورسيد او په لري ليار د خپلو ملگرو  
 سره روان شو چې ناڅاپه د ښکل  
 د منځ نه د خوتوله خوا پزې -  
 وشوي او سالم وپوښتل شو . دده  
 د وپوښتلواو اوزه په لږ وخت کې زمونږ  
 کسې ، بانډو او کلاگانو کې تپه شوه  
 او هرڅوک د سالم د مرگه او زلسو  
 نه خبر شول . د هري خواته د و -  
 ستان خپلوان راوتل زه هم راقلم  
 فضل هم راوړسید د يوڅو تنوسره  
 منځ په ښکل روان شواو دده د  
 يې گناه مري د باره مويوکتد -  
 معان سره واخيستونم وچې چې  
 د پېښې معاي ته ورسيد ونور خلک  
 هم رسيدلې وو . د هرچا سره  
 کيوته ليدل کېدل پهکله د دې هر  
 چا دست وه . زه او فضل چې وو -  
 سيد و د ولس خلکو مونږ د واپرته  
 په پوره حيرانتيا کتل . مونږ د وار و  
 ته يې ليار خلاصه کړه سالم پروتو -  
 د خولې د مخې قاښونه يې د خدا  
 په رسم سپين خوله کې پرېښدل او  
 نې لاس يې په سپنه پاس يېښ  
 وه ما او فضل ژر له معان مې تپنگه کړ  
 حاضرېنه مې وويل چې وگورې !  
 خرنگه چې سالم په ژوند خلکو ته  
 په خدا لاس په سپنه مخامخ کېده  
 دده يې گناه مري هم مونږ ته په  
 هغه احترام ، خدا ن لاس په  
 سپنه ايښې پروت دې . خواخوسرو  
 چې د جگړه واورته نشته زما په  
 خبره د ولس ټولو خلکو ژر او شملر  
 يې خپلو سترگوته ونيولې . په شپه  
 چوپ پاتې شول دده مري مور -  
 واخيست او کورته مو راوړ . په انگړ  
 کې دننه د خويما شتوناوي (( اوزې ))

خپل خښتنه مې په زار زار -  
 زړېده او پښتې حيا يې د چپخسرو  
 مانع گزېده . عطاخان ته محو اب  
 ورغې عطاخان د زامنوسره راوړسید  
 او د خپل ولس گڼ شمېر سپين -  
 ژپري ، جوانان ورسره د سالم  
 يې گناه مري د ولس د دود ، -  
 د ستور سره سم خا وروته وسپارل  
 شوتول ولس پرې خفه وو . د مري  
 د رپه ورځ وه عطاخان ټول ولس  
 را غوښتې وه . سپين زې پري -  
 جوانان ټول ناست وو . عطاخان  
 د حاضر مجلس نه اجازه وغوښته  
 او پاڅېده او ناست مجلس ته پسې  
 داسې ويناو کړه  
 جوانان ورواوه زيانو په دې -  
 ټول پوهېږو چې د سالم په يې گناه  
 وينو د جلا سونه سره دې قاتل  
 معلوم دې تاسې يې هم پيسه  
 پېژنئ ، زه صرف د ويره واپم چې زه  
 خپله لور (( اوزې )) چې د ناوې -  
 توب جامې يې تراوسه خپلې  
 شوي نه دې خپل کورته بيا م او د  
 سالم زمکه ، چايد او په اجار مورکم  
 هر هغه څوک چې د سالم زمکې ته  
 وړاندې شول د قاتل پيسه  
 صفت به ونيول شي او د حق او -  
 عدالت پلجوت به وسپارل شي .  
 حاضرېنه پياوړا وويلې چې پرمخ وويل  
 خبره اوږته فيصله ده مونږ ته  
 منظوره ده زمونږ ټولو خوښه ده .  
 مجلس خلاص شو . عطاخان خپله  
 لور (( اوزې )) خپل کورته بوتله  
 او د ناوې توب په جامه کې پسې  
 کورن تون شروع کړ . په دې مجلس  
 کې چې عطاخان اعلان وکړ د صدور  
 پاران ناسته وو د عطاخان خبرې  
 صد و ته ورسيدې او صد و ته د  
 عطاخان په کام کې اعتبار سره  
 معلوم وه .  
 عطاخان او زامن يې د (( اوزې ))  
 سره يوځای خپل کورته د تلوسو  
 تيارې ونيوه گڼ شمېر سپين ژپري  
 جوانان ، سپين سري ، تور سري  
 د کسې کورنور وستان د دوي د -  
 مخې يې د باره راټول شوي وو .  
 کم وخت چې عطاخان د خپلو  
 زامنو او (( اوزې )) سره منځ په  
 کور حرکت کاوه . د حاضرېنه پرخبرو  
 کې له ورايه د خفگان نښې ښکار -  
 يدې . او پېښود دغې صحنه  
 په ليد لوانسکې تپولې . د سالم  
 د کور د روزه تړون معلوم وخت  
 پورې وتړل شوه . د چم گاونډو

خلکو د وي ټولوسره تړوه حده  
 پورې د خداي په امانې په دود ،  
 د وروکوتې کاروان سره ملگرتياو کړه  
 عطاخان د خداي په امانې په  
 بخت کې ټولو ته منځ راواړاواو د  
 دوي د همد ردي نه يې منځ -  
 وکړه . اولار ، عطاخان خپله  
 لور اوزې خپل کورته بوتله او په  
 اوزې زياته باظر نه کوله . اوزې -  
 په سالم هم نه بېرته گرانه وه سالم  
 د انسانانو په قدر پوهيد ، د هرچا  
 قدر ورسره وه . د اوزې وروپوه د  
 خپل خوږ زيات خيال ساته . اوزې  
 د دې کورته نه بېرته تازه وتلې وه -  
 داسې نه معلوميد ، چې اوزې به  
 د سپر په کور کې خوشې تيرې  
 کړې وي . د اوزې زړه په دې  
 کور کې نه بېرته ساتل کېده . وروپوه  
 يې کوشن کاوه چې اوزې خفه ونه  
 ويني . صد و مجبور شوې دې چې د  
 معان ساتلو د باره پرخوښه پيسه  
 معان راټول کړې او خپلې شومې  
 نقشې عملې کړې سبا ، بېگناه  
 په دېره کې خلک راټول وې .  
 چا پوله ، د وپوي اوصارف روان  
 دې په لږه موده کې د جد و پيسا  
 زمکه دگروي د ارانې پسې نشوتې  
 زمکې يې گروښي ، او صد و هماغا -  
 غسې خرڅونه کوي چې ژوند پسې  
 وساتل شي . داسې پرې مجنوبې  
 جوړول خواخاخر شوه غواړې  
 په دې ټول جريان کې صد و د -  
 قرضداران د ورځ په ورځ د قرض  
 داري د ژوند پېښې لاندې کېده  
 و د دواړو يې نه درېد ولس . اوزې په  
 اولاد امېد واړه وه او تړل و ما کوله  
 چې خداي اوزې ته زوي ورکړې  
 دوي مياشتې وروسته د عطاخان  
 په کور کې خداي ( اوزې ) ته زوي  
 ورکړ . ټول د وستان خپلوان و -  
 دې نوي ميله په راتگ خوشحال  
 شول . خود افسوس معاي وه چې  
 سالم ژوندي نه وه د اوزې په زوي  
 يې اکبرخان نوم کېښود . په کور  
 کې ، ماما گانو ، نيکه پير گران وو  
 اکبرخان د عطاخان کور کې لوښه  
 د زمانې شپې ورځې په چټکې سره  
 تيريدې هفتې په مياشتو او مياشتې  
 په کلونو او پښتې د او کلونو شو  
 هېڅ ته يې کېښاوه د نه استعداده  
 خاوند شو عطاخان د معان نه نه  
 ليدې کاوه چې د چاله خواښان  
 ورته ونه رسيدې . د سالم د زمکو

# زنی عجیب...

بقیه از صفحه (۲۷)

بود (۴۰) روز قبل به دنیا آمد .  
 سوال : این مادر چند ساله است ، چه وقت عروسی کرده و فعلاً چند اولاد دارد ؟  
 جواب : این خانم که به یسک نامیل بسیار محترم وابسته است فعلاً (۵۵) سال دارد ، ۴۰ سال قبل یعنی در سن (۱۵) ساله گس عروسی کرده اکنون دارای (۱۲) فرزند می باشد .  
 سوال : آیا تمام اولاد هایش سه سال را در بطن مادر رسیده کرده اند .  
 جواب : نخیر ، فقط آن فرزندانند که بعد از سن (۴۵) ساله گی این تولد شده اند که به (دو) میرسد و ردوی آن دختر است چنین بوده اند .  
 سوال : وضع صحنی این مادر چگونه است ؟  
 جواب : بسیار خوب است ، حتی همین حالا که ۵۵ سال دارد بسیار صحتمند می باشد .  
 سوال : آیا ولادت های آخرش نورمال بوده است ؟  
 جواب : کاملاً نورمال ، منتهی با این تفاوت که درد های ولاد ی نزد این مادر به جای یک روز و دو روز بیشتر از دو هفته دوام می کرده و بعد طفلش تولد می شده .  
 سوال : این دو کودک آخرش که بعد از سه سال تولد شده اند دارای چه خصوصیتی بوده اند ؟  
 جواب : بلی ، این کودکانش در روز اول تولد (۲۰) دندان داشته اند ، موهای سرشان به طول ۱۰-۲۰ سانتی متر دراز بوده است .  
 در طولی اینها ، کودکش در دو ماهه گی میتواند بنشیند ، در چار ماهه گی چارغوک می کند .  
 در هفت ماهه گی می ایستد و در (۶) ماهه گی به راه می افتد و گپ می زند .  
 سوال : آن کودک اولش فعلاً چند ساله است ؟  
 جواب : پنج ساله .

سوال : و این دومی .  
 جواب : بیشتر گفتم (۴۰) روزه  
 سوال : وضع صحنی کودک آن ؟  
 جواب : این کودکان بسیار صحتمند ، بنشاط و نشاط اند و در یهلوی آن بسیار هوشیار و کنجگاو است .  
 ثانی استاد عبدالغفار آورده ، وال ، از محاسبه شمشکر - از شمامه شکر که به ولایت ما شریف آورده و همچنان مانند یه خواننده عزیز !  
 این واقعه جالب و حتمی باور نکردنی ، برای باور نکردنی نبود ، تنها جالب بود و استثنای باور نکردنی به خاطر ی نبود که منطق طبابت میتواند به چنین مسایلی پاسخ بدهد .  
 به صورت نورمال ، فعالیت های تولد و تناسل خانم ها عموماً بعد از سن ۴۰-۴۵ ساله گی به پایان میرسد . یعنی هر حله انقطاع طمث یا (Meni-pause) فرامی رسد .  
 و این از بابت تغییرات هورمون های جنسی و تغییرات مراکز تولد و تناسل عصبت است .  
 ولی این خانم که توانسته سن ۴۵ ساله گی را عبور کند و تولدش را ادامه دهد ، آن تغییرات هورمونی که باید باعث ختم کامل زنده گی تناسلی می شده به صورت نیمه تغییر کرده و حالا نه ختم کامل را سبب شده نه تولد نورمال را که در نتیجه باعث ولادت های بعد سه سال شده است .  
 ولی این که می گانیم این تغییرات چیست ، خود این تغییرات چیست و سخن دیگر این که کودکان چگونه توانسته اند از حد نورمال دو سال وسه ماه را بیشتر در بطن مادر رسیده کنند و زنده بمانند ، مسایلی است که من آنرا نمی دانم اما برای دو کشوران محترم ولاد ی نسایی جای بحث و پژوهش را میتوانست ایجاد کند .

## مصاحبه فالچی

بقیه از صفحه (۲۱)

ان محاکمه شن اور که مراباد محاکمه روز تیرگه می اندازد ، چیمز هاین از او جویا می شدم .  
 ۱۶ و ۱۷ لنین و مارکس بله من نام لنین را هم در فهمرست آورده ام . اما چه صحاحه گری به ملاقات لنین می رود بدون آنکه قلاه باکول مارکس صحاحه کرده باشد ؟  
 من خواهم از مارکس چند سوال درباره غرور رفتارش نسبت به همسرش ببرم . اینکه نظریه ارزش افزوده درباره زنش چگونه بود ؟  
 این مرد همانطور که یک ارباب بارهیت ویا فرمون با برده اش -

رفتار من کرد ، بازن خود سلوک من نمود .  
 اما نوشل کانت هم چیزهایس درباره عدم شناختن ابرازش کرد .  
 ۱۸ مرد بلژن از سها را ای دیگر (ویک داینا سورا) من از داود ، مکیاولی ، مارکوبولو ، هلن تروی ، دانته ، زیکهس ارتور رسوب یاد نکردم .  
 فلسف ازانکه از وی ناچار ی به انسان بی توجه نشان داده ام چه حجه دارنده است .  
 با این وجود از صمیم قلب ترجیح من دهم صحاحه ام را با یک مرد بازن از سهاره ای دیگر خاتمه دهم .  
 شاید این صحاحه با گذشتنه هیچ ارتباطی نداشته باشد ، اما من چندان هم مطمئن نیستم .  
 در طول زمان ، هوشیاری انسان به تنها بهتر نشده که خرابتر هم گردیده است .  
 تاییدان من گویم انسانها دوران داینا سورها چنان با هوش بودند که می توانستند بدون ناما به دیگر سهارات سائرت کنند !

## دخوبونو کیسی

د (۲۶) مع با تی

من گاهه چی گوئدی لا اوس هم د پشچنشی سهاردی .  
 که چی نکل با یی ته ورسید نو کیم داد راته وویل :  
 اوس و پوهیدی چی مامورین ولی د پیر جای خنسی ؟  
 به خیرانی من ورته وویل :  
 ماد ریختی د جای پوشتنه وکره اوت راته د خوبونو کیسی کوی .  
 کیم داد یوه مانالرونکی خندا وکره اوی ویل :  
 نه به دی وی اوریدی چیس وایی : جای د سری خوب تنبوی .  
 اوس نو که چیری مامورین به دفترونکی جای ونه خنسی ، نو به وریجو ، وریجو به د میزولنسا یاسه ویده براته وی .  
 ماچس به رسی د فترکی کچ ته تکبه وهلی وه .  
 د سترگوله یاسه می د خوب روند والی حسر کر ، زری بیاله رابورته کره اود جای به غر پ می خوب له سترگو والو زاوه .

# قصه های خصوصی من

بقیه از صفحه (۲۵)

روزی از شهنشاه پرسیدم :

— طبیب معالیم داکترعبادی چی شد ؟

محمد رضا شانه های را بالا انداخته گفت :

— (( منم که از خدمات داکترعبادی بایستی چشم پوشیم ))

من افزودم :

— داکترعبادی از خاندان بهایست. مادرش همکار سابق این قبیله

بود. نظریه اعتماد کامل و مهارتش در مسلک طبابت بهتر است که در

دربار بماند.

در واقعیت، ملاکاشانی، روحانی بزرگ ایران مستقیماً شورش راعلیه

فرقه مذہبی بهایی ها راه انداخته بود. صد ها بهایی به قتل رسیدند

و منازل شان به آتش کشیده شد. از جمله داکترعبادی طبیب حاذق

فرقه مذہبی بهایی هادر سال ۱۸۶۳ توسط میرزا حسین علی بنیاد

نهاد شد. از کتاب های میرزا حسن علی حمایت به عمل آمد و در میان

تمام مذاهب بزرگ، ارجحیت بلندی داشت. کنشیشان ارتودوکس در

ایران منحصبت (( رانمسی )) های خالص درین میان درخشیدند.

آنان میترسیدند نفوذ و تاثیر شان را از دست بدهند. از این رو مردم را

وقت به وقت علیه فرقه بهایی تحریک میکردند تا آن که حالت خونینسی

پیش آمد، شهنشاه میگفت :

(( در سوال مذہب مانیرومند استیم. بایست منتظر بنشینیم تا توفان

بگذرد ))

من بدون داکترعبادی، زنده نمی در دربار را چند ان موافق به

صحت نمی یافتم. گرچه داکتران زیادی در خدمت بودند، اما من اورا -

انسان دیگر نمی یافتم.

همه این ها وضع صحیح را منقلب تر می ساختند. در ماه اگست شهنشاه

بیمار و عطیات شد. من شب و روز بر بالینش نشسته بودم. وقتس

وضعش بهتر شد، بنابه توصیه داکتری، بایست برای استراحت به

سوئیس میرفتیم.

خواستم همراه شهنشاه که میخواست دوباره به لیلیه آس به سوئیس برگردد،

روانه سوئیس شوم. به تاریخ ۲۷ سپتمبر با شهنشاه یک جا به سوئیس

ژنیو پرواز و از آن جا به سواری واگون به سوی (( گشتاد )) در حرکت

افتادم. چند روز به سوئیس ماندم. کشوریکه مادر در آن انتظار مرا می کشید.

خودم را به افشور مادرم رها کردم و اشکها هم سرازیر گشت. مادرم با اندوه

واضطراب پرسید :

— چرا گریه میکنی دخترم؟ چرا تا این حد رنگ بریده و لاغر و

باریک شده ای ؟

مادر حق داشت. پس از عروس مرانیده بود. فقط گاهگاهی

نامه های کوتاهی عنوانی شان می نوشتم. آن وقت از همه دشواریها و

سختیها به او قصه ها گفتم و مادرم با تعجب به سخنان من گوش فراداد

او از زنده گئی یک شهبانو در ایران تصورات دیگری داشت. من طی

سه هفته اقامت در سوئیس نیروی تازه می گرفتم.

خوشبختانه من احساس نکردم چیزی که تا اندم مشاهده کرده بودم.

فقط بخشی از آن قصه ها بود که سنگین ترین و دشوارترین این ها به

استقبالم نشسته بودند.

ادامه دارد

## ۳۰۷مین

بقیه از صفحه (۱۶۷)

— هموطنان میتوانند به ورگنساپ

من. برادران ورگنساپ. واقع

در روزه، لاهوری عقب بالا حصار

مراجمه نموده، باپرداخت پول -

بیشکی فرمایند هاند.

... قیمت آن.

— هر چند آرزو داشتیم به قیمت

بسیار ارزان آنرا مرصه بدارم اما از

انجا که مواد ساختنی آن مثل -

آهن چادر، بخته، نشیمن و آیینیه

قیمت است. فعلا هر کدام آن برای

زردیت به ده هزار افغانی تمام

می شود.

... و چند انزایم فروشید ؟

— ده هزار افغانی.

— با خود گفتم : به مقایسه نرخ روز

خصوصاً نسبت استفاده بزرگ و

عطیسی که از این دیگ ان مملو وجود

دارد باز هم نرخ آن ارزان است.

— به امید آنروزی که در خانه هر

همشهری و هر هموطن میهن

آفتابی ما از این دیگ ان وجود

داشته باشد با اختر بزرگوار کشور

خدا حافظی کردم.

## طیب مجله

بقیه از صفحه (۸۵)

خود را با وقت و محیط و ماحول

از دست میدهد، حوادث و جبر

یانات را در حافظه تثبیت کند و -

در نتیجه شخص این خلای حافظ

را با جعل و از خود سازی جریانات

و افسانه ها بر میزند که به نام

( Confabulation ) افسانه

سازی یاد میگردد. یک سلسله

علام جسمی و بعضی نیز با این

بیماری یکجایی باشد.

— Alcoholic dementia

از اثر الکولیزم مزمن در بعضی

واقعات یک اختلال پیشرونده

در وظائف عالی دماغی شخص به

وجود می آید، وظایف عالیه

دماغی در تمام جهات به تناقص

تنزل دچار میگردد که علام آنها

شکل ضعف و تناقص در حافظه

تناقص ظرفیت ذکاوی، عدم نیات

حالت مزاجی و احساسات، عدم

توجه به سرووضع ظاهری و ناتوانی

در تنظیم مناسبات و روابط با

دیگران تظاهر میکند.

قرطاسیه فروشنی ناصر سیرتی محلات و سایر جراید کنور را  
بدسترس شما قرار میدهد. همچنان هر نوع قرطاسیه مورد ضرورت  
در وایر و طباب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد.  
قرطاسیه فروشنی ناصر سیرتی توسط ماشین پمپرس اسناد و کارت  
دست داشته شمارا پوس میکند.

# ناصر سیرتی

قرطاسیه فروشنی ناصر سیرتی چوک میر و سیر میدانش  
نماینده اش در چوک جاوه میونه تصدق جبرانی

خشکی به روی ماباز شد، همین که قدم به درون حویلی گذاشتم مرد در راست، بجهه ای که در راه روی ماگشود بود، در حالیکه اشک هایش را با پشت آستین - پاک مینمود آن گاه زیر چشمی به سوی من نموده با آواز خفص الودی به آن مرد گفت: چرا او را آوردی از وقتی که تو بجهون رفتی مریم خوابیده، هر قدر نگاه کنی در اندام بعد از نشد، مسرد باشی این حرف باد ستمی - چکی و ترس اشکارا به طرفم نگرسته گفت: آقا ببخشید مثلی که خانم مرضی است - بروی آتش هوس که تا چند لحظه قبل در وجودش شعله ور بود آب سردی ریخته شد، باصبا - نیت گفتم: خوب در راه از کن من مبرم زهر خندی زده گفت شما یک لحظه صبر کنید من هم باشما می آمم، بجهون شدن تان به تنهایی از این خانه خوب نیست فقط یک دقیقه صبر کنید من باشما می آمم و به شتاب به طرف دروازه اتاقی قفس برداشته، بدون آن که مرا به آمدن دعوت نموده باشد در نبالش رفتم خانه کسی کتفی بود سوی رطوبت از در رو در یواران به مشام می رسید اتاقی

بود که جز یک پنجره کوچک روزنای دیگری نداشت، در وسط اتاق زنی بر حرکت به پشت روی کبف اتاق افتاده بود، مرد به رویش خم شده صدایش میکرد و لسی آوازی از آن زن بر میضاسد از چراغ سپاه تیلی دود فلیطی به سقف می نشست و نور کم رنگی نثار اتاق میکرد، چهره زن را سایه مرد پوشانیده بود و من نمیتوانستم قیافه اش را ببینم وضع نیکت باران خانه دلیم را به رفت آورد، آن صحنه فلاکت بار سخت تکام داده به صفت یک انسان خیر اندیش باید کمک شان میکردم، آهسته صد اکسردم فکر سیکم ضعف کرده، باشد در اکثر راخبر کنم؟ مرد که گویی از وجود من در آن اتاق بی خبر بود سرش را سویم دور داده به آواز گریه آلودی گفت نه لازم نیست، اوصلی بود و... آقا او مرده اس هیچ نفس نمیکند، همینکه مرد از جا - برخواست در روشنایی ضعیف چراغ چهره رنگ بریده زن آشکار شد، چشمانم از حدقه برآمدند باهام آن چنان می لرزیدند که اگر به دیوار تکیه نمیدادم

بی گمان نقش بر زمین میشدم نمیدانم چه گونه خود را به خانه رسانیدم. انشب در بستر چندین بار ازین بملو به آن بملو فلفله می ولی خواب نبود برخاستم تا بازم طبق معمول از توفان آن شب باران، از نسیم خوسه شگوار بهاری سخن بگویم و لسی قلم ریخ کنیده ام دیگر به فرما ن آن احساس خشکم در جاده سیود ورق ها پیش نمیروست باد مانده گو به نوک قلم خیره شدم دو قطره اشک به چشمانم نهض زد و من از پس پرده نازک اشک هادیدم که قلم قد کشیده بزرگ شد، جان گرفت و زیانش به حرکت درآمد گویا شد و فریاد کنید: ای سیک مغزگریزان از حقیقت من دیگره کلم هوس های بیوج تونو سرخم، دیگر باگذاشته های بیق و میان خالی ات و دایع کن، زنده گو خیالی را فراموش کن.

# شیرجای در دکان بود

بعد قلم از دست افتاد در - جایش فلفلی زده با خاست پس پس رفت به دیوار تکیه زد آهسته آهسته قد کشید و در کالی - انسانی نفروفت، در کالی زنی، زنی که در آن خانه بد نام مرده بود - نمیدانم خواب بود یا بیداری ولی قدر مسلم این که لبخند شیرینسوز لبان او را از هم گشود و به آواز - ملکوتی که هنوز هم در گوش هایم طنین انداز است گفت: آن ورق پاره های دیووزی را باره کن. چیزی به درد بخوری نیست. مردم تشنه آب سر چشمه حقیقت اند برای پس دادن کفاره گناه هانت از حقایق زنده گو مسن و امثال برده او هام را بدر، شرح در بدی و شب زنده داری های مراد آن خانه بد نام بنویس. آری آن زن همان خانم طلاق شده من بود.

## چرا بدون دروغ...

بقیه از صفحه ۲۳

میرود، در وقت خود متکی می شود جزای بیند و مورد امانت و تحقیق عام و خاص قرار میگیرد. گفته معروف مرد می حکم مینماید که هر که دروغ گفت مرتکب سرقست نیز میشود، و هر که یکبار دروغ گفت، دیگر کسی به وی باور نمیداشته باشد. کودکان هنوز قادر به تفکیک واقعیت از خیال بردازی نیستند زیرا آنها هر چه را در فکر خود آرند

به زبان می آورند، فلم خیالی می که در مغز کودکانه خطور کرده، می تواند واقعیتی را نیز نشان دهد. آنانی که به سن بلوغ رسیده اند، طبعاً میان قصه های خود ساختا و خود بافته و حقیقت میتوانند سرق قابل شوند، اما این تفاوت رانسی شود به کودکان درست تفهیم کرد، با وجودیکه کودکان می آموزند که وجدان و اخلاق چی استند. چه برای شناخت دروغی مبدون

نظر داشت این که خود دروغ گفته و یاد گرفته های شخص دیگری دروغ را کشف نمود، و وجدان و اخلاق ضروری پیدا شده میشود. منتها: اخلاق و وجدان از کجا شروع میشوند؟ کی به خود جرات کشیدن خط مرزی را میدهد. آیا این دروغ است که از انتظار نیم ساعته، انتظار یک ساعته پس درست مینماییم، هر چند همین شخص مدعیست که: من در وقت و نیستیم. بروهنگران یونیورسیتی بستین نورد امریکادعی دریافت این

نتیجه اند که: ((در واقع چهل درصد انسانها، حتی اگر نفیست شخصی شان نیز در میان نباشد، دروغ میگویند)) پس هر دو جنبه نفس را در وقت دوست امکان دارد. لحظه بی صادق باشییم و از خود به رسم که آیامابه کدام بیعانه در پس بهانه می استیم. چی قدره حقیقتی خود مان نیز اند کی انزود مینماییم و سرانجام انواع و اقسام گونه گونه می دروغ وجود دارد که هر که ام در جایی خود، مقصد و فرض را بر آورد - می سازد



# صدایی که در خون



و از آنکه چند روزی از نوازش این نگاه های مهربان بد و میمانند چیزی مانند درد در چهره اش نقش می بست و ولی بعد می خندید و لبخند زن را بلخند یا سخ میگفت، زن خوش بود نزد مادر به مهمانی میرفت، او یگانه فرزند مادر بود، تازه به نزدیکی های میدان هوایی رسیده بودند که مرگ از کیننگاش بیرون شد. انفجاری رخ داد و فرساده های به هوا برخاست، لبخند بروی لبان همایون خشکید و قفسی بطرف زن و فرزند دید، هر دو و چو در رخت های قطع شده از ریش و در ریحولیش بخون غلطیدند او خیلی تلاش کرد تا فرزند را دفعش بکند انگشتانش با انگشتان او قفل شده بود ولی نتوانست خواست به نجات زن بشتاید ولی چیزی به سوزندگی جرقه آتش در قلبش فروشد خواست

فریاد بزند ولی مثل آن بود که صدایش در زرقای یک جامه خشکیده گیر کرده بود، دستهایش چون شاخه های خشکیده درخت به دورتش بیچیدند یاره های آهن همچون چنگک آهنین در قلب آرزو مند او فروشد ند زهر مره سرا سر وجودش را بر کرد و سیس فریاد در دناک او برای آخرین بار تا گوش آنانی که دور تر از او با مرگ وزند، می پنجه مید اند راه باز کرد، او پس تا آسمان برخاست و دیوار سکوت را شکست، مادر - کرد که او که یک لحظه قبل گرمی

حرارت زنده می قلبش را بر کرده بود و باروشی جسمانش چون چلچراغ شب نور قلب شوهر را گرمی می بخشید سرد و خاموشی بسا کرد که خوشی در ریحولیش شوهر سر بهای مرگ گذاشت و گیسوان طلائی رنگه او که چون آبشاری از طلا تا شانه هایش می رسید چنان در خون تن او رنگ خورد که گویس خورشید را در افق سر بریده اند، تن ظرف و شکند و کرد که آنان - چون شعله آتش با هیجان بود در طاقتم سما کج رو است شد و بعد در کارمان ر قلطید و نهال کوچک

وجود او اینگونه ظالمانه شکست . محترم اصلی رئیس اداری اتحادیه زورنا لیستان ج ۱۰ - برادرش در مورد همایون رازبان میگوید: (مرگ همایون رازبان، خاننش و کودکش داغ همیشه بر قلب همه نشسته است . همایون هر جا که قدم میگذاشت آنجا را سرور خوشی رنگ میزد به همین خاطر دوستان زیاد ی داشت، وی علاوه بر موسیقی به سپورت نیز علاقه داشت مدت هفت سال بویزه رشته (زیبایی اندام) زیاده مسورد علاقه او بود . تازه کی ها در لیسه موزیک به صفت استاد مقرر شده بود که آن حادثه روانسوز اتفاق افتاد و دوستان او را در سوگ ابدی نشانید ۱۱۰)

## ۷-۳ مین اختراع

اهم آراتاق برآمده به سخن و کتاب رفتیم . آنجا صدوق فلزی که روی آن شیشه بزرگ نصب در بالای آن یک آئینه قد نما ایستاده بسود توجه ام راه خود جلب کرد . مخترع با استفاده از نور مستقیم به شاگردش پول داد تا نیم کیلو گوشت و کمی کچالو بیاورد . شاگرد رفت و مخترع به توضیحات آغاز نموده گفت : تا وقتی که شاگرد گوشت را بیاورد ، تا عملاً بختن آنرا ببینیم ، خوب است درباره ساختن آن صحبت کنیم . این صدوق فلزی دود یگان دارد و از دوطبقه آهن جادوگره توسط پنبه از هم جدا گردد پد ساخته شده است . طوری که می بینید قسمت بالایی آنرا یک تخته شیشه تشکیل داده و در ضلع عرضانی اول آن یک آئینه که توسط دست میتوانست تغییر موقعیت داده شود و در ختم کار روی صدوق قرار داده بسته شود وجود دارد .

طریقه فعالیت آن به شکلی است که این دیگدان آفتابی در مقابل تابش شعاع آفتاب قرار داده میشود طوری که شعاع کاملاً به روی شیشه بتابد و توسط آئینه تقویه شود ( این وضعیت توسط انعکاسات آئینه به آسانی تثبیت میشود) بعد مواد ی که برای غذای جا - شت یا شب در نظر گرفته شده (هر چه که باشد) در دیگ هایها دی وطنی یا المونیمی همراه با روغن پیاز و ماله دیگ انداخته شده بالای دیگدان ها قرار داده می شود که در مدت زمان کمتر از آشوب یا خنقل برقی وجودی بدون آن که کو چکرین مغزنی شده باشد و سیا بدون آن که دود و سیا می دیگدان بزند و راندیت کند ، مواد بخته همی شود . پلی خواننده : مزین : شاگرد گوشت و کچالو را آورد و مخترع در مقابل چشمانم آنها را توته کرده همراه باروخن و پیاز و نمک در برین دیگ (( روی )) وطنی

انداخته داخل دیگدان آفتابی گذاشت و شعاع تابش آفتاب را به آن مینار کرد . ساعت را قید کردم ، ۱۰:۳۰ قبل از ظهر بود . آنچه برایم جالب واقع شد این بود که مخترع ، گوشت و کچالو را یکجا در برین دیگ انداخته و وقتی علت را پرسیدم گفت : پلی ، اگر بالای دیگدان های آتش ، برقی و آشتوب دیگ را بگذاریم و کچالو را با گوشت یکجا بیندازیم ، کچالو آب می شود و در حالی که گوشت هنوز خام می باشد و به همین خاطر است که اول گوشت را می اندازند ، وقتی کمی نرم شد باز کچالو را با آن مخلوط می کنند . ولی خوب این دیگدان آفتابی را بنیست که همه چیز را همزمان بخته میکند ، نه می سوزاند و نه آنرا خراب میکند . پلی خواننده : گراند رسباون مواد ی که ساعت ۱۰:۳۰ در

بین دیگ انداخته شده بود ساعت ۱۲ چاشت توسط شعاع آفتاب بخته شد ، ومن آنروز همگان مخترع شدند ، غذای (آفتابسوز) را یکجا با مخترع صرف کردم ، واقعا بسیار مزه دار و لذت بخش بود . در حالی که به فکر نور گرفته بودم و در این شرایطی برقی ، بی تبلی و بی چوبی به این می اندیشیدم که هر هموطن و همشعری ما فراوان - فراوان به این دیگدان ضرورت دارند ، از مخترع پرسیدم : چرا این اختراع تا نرا در معرض فروش و استفاده هموطنان قرار نگیرد ؟ - برادر ، این دیگدان را برای همین ساخته ام که در خانه هر هموطن ما - به خصوص در کشور ما که چار زمین کشور آفتابی جهان است وجود داشته باشد و هموطنان بتوانند نه تنها ، دیگ خود را به آن بخته کنند بل که خمیر خود را نیز با آن بپزند و آب جوش خود را نیز تهیه بدارند . - علاقتدان چطور میتوانند آنرا به دست آورند ؟

# مردنی سواله ...

بقیه از صفحه (۵۱)

سال دیگر را در دست زنده انسی  
شدن هم افزودند .  
چون جنایتی ؟  
مگر شرط است جنایت بکسی  
که بندی شوی ؟ من که جنایتی  
نکرده بودم ، صرف یک مراد مقرر  
سایکل را که خوش آمده بود از  
شهر گفتم نزد پدرم ، این بار سه  
سال را در زندان ماندگار شدم .  
یک روز با هم آزاد شدم ، پس از این  
گزاره بی پروگرامی بهمی داشتیم  
از کیمه بری و زدی و همشوش  
وقار و ... اما تقدیر آنقدر بد  
ماه مرا مجال بودن در آن سویی  
ند یوارها ، در جاده های آزادی  
داد ، و درست در راه پلجم بود  
که محکمه ملنی ، برای پانزده سال  
زندانی را محکمه و اعلان کرد .  
شما زهم جنایت کرده  
بودید ؟  
نخبر با آن چی جنایتی !  
تتها ۲۸۰۰۰ انفانی رسول  
گوسفند فروش را نزد پدرم زندانی  
شدم و اتفاق خوبی پیش آمد که پس  
از پنجسال حبس مرا بخشیدند  
بخشیدن آن چه که من نمیتوانم  
بر خود بقولانم من نمیتوانم تقدیر  
برم را بخش نمیتوانم مادر را  
بخشتم ، نمیتوانم پدرهام را بخشیم  
و نمیتوانم چشمهای را که بر من چون  
پیکانه بی میبینند ، بخشم . من  
نیتوانم چنگهای قاضی را بخشیم  
که هرگز انانی را که مرابه ضایقت  
غدارانه زنده می دزد ها دور  
کردند ، مجازات نکرد ، نمیتوانم  
قانونی را بخشیم که در آن استثنای  
تربیتی برای محکومی موجود نیست  
و یا اگر است ، دوراصل است ،  
نیتوانم بخشیم همه مجازات کننده -  
توانم را که تا حال نخواستند که از  
کم مرا از اعتیاد برهانند ... آیه  
باری از آزادی دوباره سرسازم  
ساختند انسان تازه آزاد شده و پیر  
با حالتی که هنوز نفسی به راحتی  
نکشیده ، تحت الحفظ در میاید .

هروی وازان جابه شهر مند ها ز  
لبا حی سر بازی پوشاندند و دوسا  
اول سرایم را سوری نکرد ، بودم  
که زخمی شدم و از وظیفه فرار کردم  
و به کابل - شهر که در آن جاتها  
زندانی شدن را آموخته بودم ، شهر  
ماجرایم ، شهر که جاده های پیش  
را کتر از دیوارها و میله های زندانش  
نیده بودم ...  
این بار چند ماهی راهی حیت سرساز  
فراری به زنده می بر ما جراد امسه  
دادم تا این که باز زندانی شدم ...  
جنایت تان چه بود ؟  
منکه جنایتی نکرد ، بودم  
صرف هشت هزار انفانی را زدید  
بودم و دستگیرم کردند و محکوم  
شدم به هفت سال حبس و تا هنوز  
بیش از دوسال را سپری نکردم .  
چون شما که هیچ جنایتی  
نکرده اید ، باید پنجسال دیگر  
هم در زندان بمانید ؟  
نخبر ده سال دیگر .  
چرا مگر شما جنایتی در زندان  
کرده اید ؟  
نخبر جنایت نکردم ،  
منتهی جلدی پیش به جرم قاچاق  
هیروین در زندان ، محکمه برایم  
پنجسال حبس و دیگر را افزود .  
فکر میکنم من باشنیدن ماجرای  
آخرین باز زندانی شدنش ، پسند  
میکم ... او دست به جیب و  
سکت گرانها پیش برد ، و توسط  
سگرت سخر را که میدانم یکی از شمار  
قیمتی ترین سگرت های شهر است  
به ( دست گرفته ) برای تعارف  
میکند ، همزمان با آن که رد میکنم  
مهرسم که ؟  
کسی به زندان نزدت می  
آید یا خیر ؟  
میگوید :  
خه ، هیچکس !  
معارف را کی میرد از ؟  
دوستان و یاران زندانم !  
سهیم هر چند درباره زندگیمیش  
بی پرواست ، اما روانش تند از نصیحت

که گوی از هنگام زاد روزش تا اکنون  
با اوست ، برای من ، نگاه هایش  
آرام و بی معناست و چشمهایش  
قصه گوی نشانه تیرا است ، یکبار  
دیگر نگاهم به چین و چروک گردنش  
میافتد ، کسی نگاهم را نمیتوانم  
سکوت و نگاه ماکنجکوی نگاههای  
مارا افزونتر میازد ، از خمیره  
ماندن نگاهم به زخم التیام یافته  
گردنش ، در میاید که چی مهرسم ،  
میگوید :  
سینج بار ، پلی پنج بار شما  
خود کنی را در خود یافت ، بساری  
با تیغ ریش تراشی ، این رگم را بریم  
( رگ بلند دستش را نشان میدهد )  
زمانی با هام را در یارکف دست  
هام که هنوز زده های جرح با -  
قیمت زمانی هم خودم را حلال کردم  
که گردنم هنوز تصویر آن را در خود  
دارد ، این پنج بار خود کنی -  
توان مقابله با زنده ماندنم را -  
نداشتم ، در هر بار نجاتم دادند .  
نجات از مرگ با زنده می یا  
از تصمم ؟  
من میخواستم از این زنده گم  
نجات پیدا کنم ... اما زنده انانام  
میخواهند مرا امانت فردا نگه دارند ،  
اینان توان نجات دادنم را از مرگ  
دارند ، اما هرگز نمیتوانند از تصمم  
نجات دهند ...  
او در حالیکه به دیوار تکیه مینزد و  
با جوب گوگرد به روی خاله رسمهای  
دایره بی میکند ، میخواهد بسا  
بیان قصه مندا نه گذشته اش را -  
تصویر نماید ... گذشته بی که  
برای بر ما جرای بودن ، برای سرور  
شدن و همیشه زندانی بودن او  
نقش داشته است ... او دیوارها  
را چون خود میباید ، او با دیوارها  
بزرگ شده و امانت رشتگر های -  
زنده همیش این دیوارها چیزی نکرده  
اند که تخییر یابد ، او آسمان را از  
بلندی این دیوارها میبیند ، از -  
آفتاب در یای این دیوارها همش  
را میخواهد ، از رویاها و خیالهای  
جوانی در این جا همش را می  
خواهد و سوز این پنج بار خود کنی  
ناگام حالا ستم زنده می میخواهد  
سهم نان و آب و هوا میخواهد و  
هرگز دست ندارد تسلیم خستی  
شود ، در استدلایهاش به خرد  
حق نمیدهم مفکوره اش را پنج تلقی  
کم ، او در میان دیوارها و آشناس  
( پیدان ) خود را ( داد ) افاده  
میکند ( داد ) او همین است که  
تا حال زیسته و پیدادش خاموشی

و جزش است .  
اوسلولوهای بیشتر زندان ها را  
نیده ، تحقیق داده ، غذا خورد  
کارشاقه کرده و آزاد شده ... او به  
خاطری به ( جوچه ) مشهور شد  
که در کودکی و نوجوانی از قانون  
روگردانده و درفش آینه اش را بر  
سکوی مدرسه ، زدی و فارت بر  
افراشت و در طفولیت آن درفش را با  
خود به زندانها برد ، هرگز دست  
ندارد خود را جانی بکار معرفی کند  
او هیچ عملش را جانی نمیکند ، گفته  
گورکی راه خاطر می آورم ، جانی  
تا وقتی جانی نیست که گرفتار  
نشود .  
اما او به این گرفتار شدن ها و  
دستگیری ها باور ندارد و شاید هم  
حساب نکند .  
( جوچه ) پس از اولین بار  
زندانی شدن در طفولیت تا حال  
طولانی ترین دوره آزادی را بیشتر  
از نه ماه سپری نکرده ، و به گفته  
خود ش در این آخرین باز زندانی  
شدن و افزونی پنج سال دیگر  
توقیف هیچ آماده نمی نداشته و زیاد  
دق آورده است .  
فرار از زندان برای مشکل  
است ؟  
تجربه کافی دارم و میتوانم  
فرار کنم ...  
چون چرا ؟  
میخواهی بهر سی چرا هنوز  
هم در عقب دیوارهای بلاک ؟  
بلجری انتظار آزادی را میکنم ؟  
راستش در لهره همیشه می از تعقیب  
شدنم را دانم ، آن قدر که تشویقی  
نزدترین پروگرام سرت را ندانم ...  
درین گفتارش صداقت قرار -  
بازانه را میباید ، وقتی به رسمهای  
که بر زمین نقش میکند ، وقت میکم  
و تلاطم درونش را از لوزش لبهایش  
در میباید ، رسمهای سرگردانی  
یک روان انسانی میمانند که تقدیر  
شان اندوه نسلی را با او قصه  
کرده باشد ، رسمها تصمم ندارند  
بسمهاد ستخوش هر لحظه معاوضه  
میشوند و آن که پاک میشود ، با آن  
نه دوباره نقش میشود ، یکمسه .  
زخمهای یاها و کفهای دود دست  
سرور جوچه ، به باره های رسمهای  
زمینش میمانند به اند و درخت پاییز  
خورد ، بی که بر سرش سقیقت و -  
بپوسته راه بالا ، راه سفر را پیش  
لرفته و میچنگد ، حرکات دشتش را  
تعقیب میکنم ، لرزش مردانه بی

# دیباچه و نون

د (۸۲) مخ پاتی  
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او -  
 بنا خونه کوي . زه چی کله به -  
 گچو خونکی کوم گل وتوم . سو  
 هغه هم د کوچو د هلکانو نه دي  
 برا باندي بهموند او د گل به مسای  
 پس خنی ورسره راشوي . د انکه  
 چی زه د تولو خلکو نه به مغود  
 شخصی کور شخصی وله له دي -  
 لول پینو خغه به امن ده .  
 که زه درته د خیلو ستر گولیدلی  
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی  
 به راته گوته به غانی پاتی شی .  
 زما د خا نگو تر سپوړي لاندې -  
 چرسایو ساتی خانه جوړ کړي  
 ده او د تفصیله پاره د تازه هوا  
 په اریان به . وخت نارخت صی  
 شاوخوا د قار وهلو خاد هم او -  
 یزي اید دي به ختله کی کله  
 کله د مینی د خوز ویر کوشاد هم .  
 خود مینو د غولونو (مجنونانو)  
 له لاشه به زره سوړي ، سوړی .  
 انکه چی کم وخت دغه بهیر سري  
 مجنونان زما تر خانگو لاندې له  
 خیلو لایلا کوسره لیدنه کتنو کړي .  
 نو بیا به چاکو یا من باندي دغه  
 د ملاقات ورغ زما به تنه کی حله  
 کوي ، او یاد گارونه لیکي . یونیم  
 ظالم به اکر یي چی د سیدلوانه  
 پاره می به تیر کي پاره باندي -  
 پینس اولاسونه خوشوي او یاس هم  
 په چاکو او لوړ باندي بوستکی  
 اروي . که کومه میوه دانه می به  
 خیلو خالکوکی را بنکاره شوه . سو  
 به می په د انگونو وهی اوبه تیکو  
 می ولی ، ته به وایی چی زیدوړي  
 په وړاندې گناه گاره می . زه نه  
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته  
 وایی . که د خدای لچ ا بده .  
 گانوته خدمت کول گناه وي ، یوزه  
 په رشتیا هم چی گناه گاره می ، کلونه  
 کلونه تیر شول چی به هندی خبره  
 باندي جرت وهم . خوتیره ورغ  
 دغه به راز راته خرگند شواو هغه  
 دا چی یوتن می به تیر کي باندي  
 خا نگه خوشوله ، خو کم بانصافه  
 لاروي ورته وویل :

حرفش خاک جاده رابلند میکند و  
 شاید حالامهمانی زندانیان به  
 پایان رسیده ، شاید بندیاران  
 دعای میکنند که د پروظیفه یا یوازی  
 شان ختم شود و شاید . . . .  
 بلند شدن خاک و گرد زمین با آمدن  
 موتر سروید پگرافکان رازهم  
 میاشند . . . . .  
 داخل سرویس جا میگیرم همه  
 ما برین مانند فرزندان زندانیان  
 شان خسته بودند از تر به ای -  
 دیوارها بدر آمده بودند ، دستان  
 همه مانند من مهروامضا و نمسره  
 اخورده بود . به دست نگاه کردم  
 رنگ مهروامضا ، پاک شده به چشم  
 میخورد ، به یاد دستی افتادم که  
 در آن همه بی با همه تقدیمی خالکوکی  
 شده بود و دیواره آن کله را -  
 همان دستها که نوشته بودند ،  
 پاک کرده نتوانست بودند . کلمه  
 خالکوکی شده (مادرا) به  
 دست مجرم پسر بود ، پسرکی که به  
 مهر زندانی بود و آن نام اسار عزا  
 به او زنده گی میگفت .  
 و شاید در تقدیر همان دست ،  
 جنایت کردن و جپاول نمود  
 نوشته شده بود و د زینو نام ما در  
 تقدیری برای مادر (سرور )  
 آنگده از هوس تشبیه شده بود  
 چی تقدیرها !  
 چی تقدیرها !  
 چی تقدیرها !  
 چی تقدیرها !  
 چی تقدیرها !  
 چی تقدیرها !

## میراث

د (۴۱) مخ پاتی  
 ا تیرخان پوره نوي نوي دي زلی  
 دي ، وطاخان هم د پښتون -  
 دود سره سم ټول د ولسو خلک را  
 ټول کول او د یو خاص مجلس به  
 ترخ کي بی د سالم پکړي د اکبر  
 خان به سروتر له ، اکبرخان و -  
 روز یوړي مور سرد سالم کورته  
 ننوتل او د یوډ موروسته دغه ترلی  
 د روزه د دوي بړخ خلاصه شو  
 او د مور او زوي شپږ ورځی به  
 دغه انتر بی بی سپوړي د سالم  
 خالصی لځاي په اکبرخان د ک شو  
 خود صد واریان نرسره نشو .

ادش ، پولیس میورد . . . . اما  
 زود معتقد میشم که در آن صورت  
 کدام سرور چوچه د پگرا با یسه  
 د سنگیر میگرد .  
 صدای هم مانند زندانیان ، مهر  
 د وپانرا متوجه آن میسازد که باید  
 آخرین حرفها را تبادل کنیم همین  
 خدا حافظی ، شماره بی از یک  
 تلفون را برابرم میدهد و میگوید  
 میتوانی نزد مادر مراجعہ کنی  
 بقیه هر بخش حیات ما را از او -  
 پرس . . . .  
 در حالیکه از او سپاسگزاری میکنم  
 ، او به گونه شوخی میگوید :  
 \* اگر واقعا کیسه بر ما هراستی  
 برای پگرو که به کدام چشم پرسول  
 است . . . .  
 میگوید :  
 - چند دقیقه بمانید ، بروم .  
 با او به راه میافتد ، ناگهان د .  
 برابریم میایستد و میگوید :  
 - در حجب پورا همتان کافند  
 هاست ، در حجب راست بتلو همتان  
 فلزات است و در حجب چپ شما  
 بول به درد به خوراست .  
 از تعجب به سوي او خیره میشوم  
 به خاطر تمدیق این شناختش  
 محتویات حجب پورا همتان را که استاد  
 هومت است ، حجب راستم را که  
 کلید هاست و حجب چپم را که پول  
 معاشم است ، به او نشان میدهم  
 با بی تفاوتی و سپاسگاری میگوید  
 این که حرف مهم نیست . . . . با  
 خنده و تعارف خدا حافظی میکنم .  
 آفتاب تنور ، عود ی شده ، ترف  
 تا پستان جاده داخل زندان -  
 انسان را می آزارد ، زندانیان  
 کارگر ، د پگرو زمین را نمیدرند ، به  
 زیر سایه های صارت پناه برده  
 دانه های عرق خود را میچینند :  
 آمد آمد گراچی طعام چاشت -  
 است مثل های جبرک زندانیان  
 داخل د پگهای سپاه که براستند  
 از ماش جوش خورد ، میشوند و  
 همان طور آب چکان درین گروپ  
 های زندانیان ناید بد میشوند  
 شماری از سربازان ، بهره های  
 شان را معاوضه میکنند ، شماری  
 بپلهار و سایل کار را جمع میکنند .  
 همین خارج شدن از د روزه های  
 زندان ، نشانی های دست و پسر  
 میشوند ، سرویس انتقال بهای و ازین  
 زندانیان به شهرآمده حرکت  
 است قبل از رسیدن به موتر ، جای  
 باقی نماند ، پسرک نگران اجازه  
 بالا شدند نمیدهد ، موتر -

دارد که بیانش را در ترسیمهایش -  
 جستجو میتوان کرد ، میخواهم از  
 رسمش دیده بردارم و نگاهم را به  
 نگاهش بند وزم و گفتارش را بیشتر  
 تخریک کنم که یک بار میبینم در بند  
 دستش کلمه پاک شده ، مادر خالکوکی  
 شده و دیواره کوشش شده که پاک  
 شود ، زبان نگاهم به نبشته خیره  
 میماند ، سرور که گوی تازه چیزی به  
 خاطرش آمده باشد ، به پاسخ  
 نگاهم میگوید :  
 - این جازمانی از روی حفاظت  
 و احساس احقانه ، کلمه (مادرا) را  
 خالکوکی کرده بودم . . . . .  
 \* چرا این قدر خیره است ، اصلا  
 با مشکل میتوان آن را خواند .  
 - بلی جون چندین بار بی  
 از ندامت از نوشتن این کلمه کهرلی  
 همه مقدیاست و برای من مغفور  
 این ساحه دستم را اندر رسوزنه  
 کوبیدم که خون سرازیر میشد و  
 ادامه میدادم که پاکش کنم -  
 بختانه هنوز هم آثارش باقیست . . .  
 من نمیتوانم زیر تاثیر این حرفهایش  
 بروم اما نمیتوانم ردش کنم ، مادری  
 که سر نوشت فرزندش را چنان به  
 بازی گرفت ، پدری که وقعی  
 نگذاشت که پسرش تیراکی شود یا  
 نشود ، خانواده بی که شاید  
 شب زفاف والد پنهان ، آغاز مرد  
 شان پیش از زاده شدن شان بود ،  
 خانواده ، بر باد رفته ، خانواده می  
 که هر کدام زندانی دیده و هر کدام  
 هنوز به همد پگرو نمیتوانند برسند  
 مینا کوچی خواهر سرور ، یکی از سابقه  
 دارترین زندانیان محبوس زنان  
 ولایت کابل اکنون عقب میله های  
 زندان نفس میکشد ، سرور از مادرش  
 هیچ خبری ندارد ، پدرش را در  
 پستندیده ، او تهاد و مستجاب  
 زندانی و زندانیان را خوب  
 میشناسد ، او حالاد پگرو به معنی  
 (چوچه) نیست او کوهیست بر از  
 با روت عقده و بیخی . . . . او د پگرو  
 در سیست از طلاق او مود لیست از  
 گل بی آب بت سازان عیش و هوس ،  
 او سرا یا مخالفت است او نمیتواند  
 به راه من و به رسم تو گام بردارد ،  
 او راهی را گزیده که برگشتن از آن  
 را ناممکن میدارد . . . .  
 ماد و انسان از دست جاده -  
 زنده گی همچنان با بیانیهای  
 بیگانه به همد پگرو میخواهم خود را  
 بیایم و هویت ما را به همد پگرو تحویل  
 بدهم .  
 با خودم میگویم اگر او این استعداد

# حضرت محمد...

د (۹) مخ بانی

اوله همدې سببه علم او عمل کی د ویره توبیر نشته اوله همدې کبله ویل شوي دي چه الاعمال بالنیات هر عمل د جسماني فعل نه بخوایه د هني عمل کی موجود وي نوله همدې کبله عمل تل د هن ترجمان بلل کیږي مونږ چه په زبه هرڅه ووا یولیکن پرکوم اصولوچه په رشتیا یقین لرو هغه باندې عمل کوو په همدې سبب د اچه وایی علم نیکی اوجمل پدې د د اهلک صحیح د د خکه عمل د انسان د منافعت پرده له میناخه وړي کیږي وختی له علم څخه تیر شو نو اسلامی عقاید هیڅکله په خپله اصلی څیړي او بڼی کی نشي پاتی کیدی اونه ایمان د ایمان په شکل کی پاتی کیدی شی او د هغه نتیجه همیشه اخلاقی انحطاط په شکل کس میدان ته راوړي.

زمونږ عمل زمونږ د ایمان معیار دي او همدان شان زمونږ علم هم زمونږ د ایمان معیار گنل کیږي د رسول کریم (ص) د مبارک میلاد د یادگار په موقع کی د بی عقیدي کسانو لپاره یو پیغام دي او هغه د اچه که چیري هغوي ژوند ون اوانسلی نی ژوند کول نوآري نوهغوي یوازی د ژوند ون لپاره ژوند نکوي بلکه د ژوندانه فلسفه او مذ هب د ځان ته غوره کړي او د فطرت پردي په نیا پان تراوی تر څو چه د هغوي په ژوند ون کی مقصد بیت پیدا شی او د مسلمانانو لپاره یو پیغام د اچی چه هغوي دي د آخرت د نجات په نامه له ژوندانه څخه تیر شته نکوي بلکه د ژوندانه صابیل دي سره را ټول او د پری شی وخته د یو قبایله ورسره وکړي ځکه د اخروي نجات لپاره یوازی د رسول کریم (ص) د حسنه اخلاقو پیروي بلکل کافی ده او که چیري دي د خپل مذ هب تبلیغ کوا نوآري نوهغوي دي پخپله د دنیا واکو مخی ته د عمل د نمونی په څیره کی راوړي.

# جوانه یی از...

بقیه از صفحه (۱۹)

ز یاد است که اگر قرار باشد، همه آن را فرابگیریم، باید صبر و پایداری بر سران بگذاریم، مثالی می آورم از اوسن و لژ سینه‌گر بر جسته هالموود، او برامون طریقه وچی گونه کی آفرینشها پیشه در دنیا یی سینه، میگوید (پایسن مد یون جهل خود هستم) یعنی مد یون عدم آگاهی از راه و روش دیگران، امیدوارم شما هم در مسله چنین وضعیتی قرار نگیرید.

فکر نکنم.  
آ جی کارهای روی دست دارید؟  
- والله رسامی را که برای خودم برای دلم، برای آرزوهای هوای التیاز از خاطر، انجام میدهم. زیرا در این شهر خریداری ندارد، کسی به دنبال این کارها نیست مگر این که خدا مدد کند تا به قول حافظه: (که بجز گوهر خود را بیه خریدار دیگر).

اما بکار هم نیستم خدا اخصبر دهد، مناسبت های مختلف را به هر مناسبتی شعاری فرمایش داده میشود، من مصرف خطاطو شمارها میشم بیشتر هیچ حق الزحمه می وگه با اندک کسی بستنده میکم، همچنان نگاهمسی لوحه مینویسم. پوسترو و سکارها نیز تهیه میکنم.

به امید آن که سنگان بسیار دیگران شکوه پاره اش را در شکل و محتوای نوین و امروزی در پیاده و بر شمار فرهنگیان و هنرمندان همانند چند سال پیش، اگر نه در کیفیت، کم از کم بر کیفیتش بیفزاید.

را امیدانستم، صرفاً تشویق معلم رسم برلم محم بود. کم کم به مرور زمان از رسم های دیگران لذت میبردم، و در واقع گهگاه که گذشته های خویش را در آن - میواقتم، احساس عجیبی پیدا میکردم تا شای رسم های رودخانه جنگل تپه های سبز، درخت کنار رودخانه دوشیزه با خلسه بی هاشقانه کنار آن نشسته و خیره خیره سرم را مجدوب خویش میکرد، بدینگونه کم کم با تاثیر پذیری از دیگران به رسامی پرداختم و در کنار آن به خطاطی نیز.

از کدام سبک وکتب در نقاشی استفاده می کنید؟  
- والله، به هیچ سبک وکتبی آگاهی کامل ندارم، نامهای این و آن را میفهمم اما همانمیدانم که در این جا نه کورسیت و نه هم کتابخانه، مجهزی، و نه کسار آژوند گانی اند اندر روی زمین (شماره یزدگرد کوهی سنگانسی که حالا حومه اش را ندارد) و اگر نبوده اند هم حالا بسیار دکانداران و بابه کارهای پرورد آمد دیگر پرداختم اند، گویسی دیگر آنان را با آن باره برهنه سر آشنایی نیست به بدین ملحوظ با تاثیر پذیری از رسم و آن رسم نگاره گری می کنم، وگه دل خویش را عرضه میدارم، این که به کدام مکتب مربوط میشود، خودم هم نمیدانم.

آ باری بچنین وضعیتی گهگاه خود، موجبات پیدا می دهدت های تازه بی راه، فراهم می آورد، زیرا حالا در مسواری گوناگون آن قدر راه و روش وکتب

# عطریات

بقیه از صفحه (۲۰)

بوده است. اینکه از نباتات یا زنده جانها چه وقت و در کجا عطر یا سایر روغنیات خوشبو را می ساختند معلوم نیست، اما به اساس گزارش نخستین اسناد تاریخی از جمله کتابهای چینی و هندی بیش از ۱۵۰۰ قبل از میلاد در قسویکی از قسرون ها باقی مانده های از روغنیات و عطریاتی را یافتند که هنوز خوشبویی داشتند.

در آن هنگام برای ساختن روغنیات و عطرها گل های رنگ رنگ از جمله گللاب، نرگس و حتی آب انگور را که در آن گل های خوشبو را ترکیب و استفاده بعمل می آوردند تحول و انقلاب در پدید است آورد. دن برنهم یا (عطریات) بسرای نخستین بار توسط فیلسوف، پزشک و دانشمند بزرگ ابوعلی سینای بلخی صورت گرفت که تجزیه، شحمیات را به واسطه ای عملیه تقطیر انجام داده و برای نخستین بار عصاره ای گللاب را به دست آورد، بدین ترتیب آتماز و انکشاف علمی برنومی (عطریات) سبزشد و جان گرفت.

# قانون جدید ترانسپورتی

در فنلند درین تاریخ هم قانون جدید ترانسپورتی وضع گردید که برای زمان افغانستان بلا واسطه همه رانندگان مکلف اند تا در تمام شاهراه ها و سڑک ها بدون دستاها با چراغ های روشن در حرکت باشند و تمام بیاده رها در هنگام شب چراغ های دستی روشن کن را بپوشند.

# دوسيه های جنایي

بقیه از صفحه (۷۲)

را بدست آورده ، اگر این مسلک را ترک نماید چه کاری برای ادامه زنده می شود ؟ می تواند بکند چه کسی زن بدنامی چون او را به کارش بگانه می خواهد گذاشت ، پاسی می تواند از این مسلک کنار برود - وقتیکه راه مسلک بدتر را پیش گیرد و در ریخ که آنوقت او یک روسی و لگد شود .

نتیجه اخلاقی این خواهد بود که از مادران و پدران و همه افراد جامعه خواهان توجه و مسولیت به کودکان و نوجوانان شویم ، در روی و در ناز و زخم های التیام نیافته یک نسل است . به آنانیکه نیمه برن حوریه سن را فقط به چند سلی و توهینی مجازات نموده از سر ویسها به جاده میاند آزند باید بفهمانیم که بعد از سووس حاملشان سووس های دیگری برای ادامه برنامه جنایتکاران کوچک خواهند آمد . پس بیایید نه لت و کوب و توهین کنیم بل این اطفال را با امید آینده سازان وطن رابه دست خازند وی دهیم و پاکش در رفاه ادارات خازند وی کانونهای پرورش این اطفال گسترده تر گردند تا نسل بعدی ما روگر و ناد و راد ریمانشان نداشته باشند .

از هر دو رجال خدا حافظین میروم :  
چرا این مسلک را انتخاب کردید و چرا دوستش دارید ؟  
دردن در یک کلام حاضر جوابانه میگوید : (( از تن فروشی کرده خوب است ))  
و این را به مثابه یک دفعه کیمه بران میبینیم .  
وقتی از محسب راه برون را پیش میگیریم نگاه به گرداب کسار جوی کیفیت می افتد و به ناگه بری به فکر گرداب زنده می آید منی شیخ از صف در مکتب بد بند و نوسهایی بوده از کیمه بری . مگر چه سنگدل و بی احساسی والدینی که نمیتوانستند یا نمیخواستند از جیب کودک کوچکشان آلاه باشند .  
با خودم میگویم که در آنوقت - طفلک شاید برای یک دانه ساجق و یا خرید یک گدی برای بازی درز کوچک شد ، اما امروز در صورتیکه تنها مجاز است هر چند بار در زندان راد رشماه زندانی شدن برای پیشمیدهند و در هر بار بندی شدن نه گانه و نه معلی برای منع پرورش او در غرضه کیمه بری وقف خدمت میشوند ، در یگر چه نیازی است که از مسلک روگر گرداند در حالیکه موفقیت و تجربه لازم

# در جایگاه ...

بقیه از صفحه (۳۶)

بلی نعت خوانی ، طوری که گفتم ، مقام های خود را دارند . هر مقام همراه ساز در نظر گرفته میشود ، اما در وسیله وجود دارند نعت با موسیقی نعت بد و نعت سیقی . در نعت بد و نعت موسیقی مقام ها در ادا در نظر گرفته میشود ، من برادران ، بد و ن موسیقی میخوانیم ، البته که این سبک مشکل تراست .

\* ببخشید آیا نسبت به موسیقی تعصب استید ؟  
- نخیر ، چون نعت ، همراه موسیقی باید آهسته خوانده شود و من اذای بلند تر دارم ، لذا اشیا بد و ن موسیقی را انتخاب کرده ام .  
\* سروده های نعتیه که ام

شاعران را میخوانید ؟  
- از بیدل ، حافظ ، شبلی سعد الدین انصاری ، عشق قری میر صاحب ، سنایی ، ناصر خسرو عطار را .

\* از کدام شاعران بیشتر میخوانید ؟  
- از سنایی را .  
\* برای خواننده گان ، نعتی که خوب خواهد بود که در این خانقاه های شهر آگاه می باشد .

- خانقاه در شهر قزوین است . کابل در عاشقان و هزاران مومنین دارد و به نام (خانقاه پهلوان صاحب) معروف است . سابق از طرف شب در این خانقاه اهل تصوف و عرفان گرد هم می آمدند ، اکنون پس از نماز صبح روزهای جمعه ناکر ها و نعت خوان ها گرد می آیند و نعت نماز جمعه به نعت خوانی ادامه میدهند .

در نعت خوانی های خانقاهها چهار طریق وجود دارند :  
قادر به ، نقش بند به ، سهروردی ، به و جشته ، که هر یک رهنا هلی حد آنگاه دارند ، در خانقاه های اکنون پهلوان صاحب دارد ، هر طریق قادر به روح است ، خانقا جشته با ساز و موسیقی همراه است و این سلسله در اصل هندسی میباشند که شب های جمعه برگزار میشود و میشود در آن استاد سر آهنگ ، در این طریق زیاده خدمت نموده است و اکنون محترم امیر محمد ، آن را ادامه میدهد .

\* تاکنون چقدر نعت خوانی کرده اید ؟  
- حدود ده کست .  
\* آیا صدای خوب ، صدا و آقا صاحب میر فرخالد این را کسک نموده تا این همه موفق و معروف گردید ؟

- البته آواز خوب نقش زیاده دارد و نعت با الهجه و ادای خوب و برجسته و پر سوز خواننده میشود ، اما مراتب سر شرط اصلی موفقیت است .

\* آیا در این بخش ، آموزش و تحصیلات هم صورت میگیرد ؟  
- تاکنون نی .  
\* پس به همین سبب شما به تیاتر رو آورده اید و تحصیل تان را در آن بخش ادامه میدهند ؟  
- بلی ، همینطور است .

\* در تلویزیون و راد یو جایی نعت خوانی چقدر گونه است ؟  
- طوری که به نند گان و شنونده گان در جریانند ، چنین برنامه ها بنا بر تقاضای مردم وجود داشته و یقیناً که وجود خواهد داشت .

به کین باندی حره تایی تری او تقلید تری وی . درم صحنه ده .  
به گزار گزار بی عادت تری وی . هغه بدن جور نیست داسی وی  
دو هم کیدای شی چی یلار اوور چی له کین خشه دنی لاسی  
بی کین لاسی وی . اوله هغویسی اندازه کارواخلی .

کین لاسی خلو

# چگونه میتوان از پیری . . .

بقیه از صفحه (۲۲)

گرفته مفکوره (طولانی ساختن عمر) یاد نظر داشت دوره حیوانی - تنی شخصی شان به مفهوم چندین ماه است ولی در خصوص انسان به مفهوم ساله است و در نتیجه این مواد درخور توجه نتایج منفی را ببار خواهد آورد .

کارشناسان و متخصصان از آنجا عملی بدیده های دوران پیری به اختراع وسایلی کنترل متد ام درجه حرارت بدن و در نهایت امر به شدت پیروسی های میتا بولیکر دل بسته اند . برای قدر دانسی این عامل ، کافیت بگیریم که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۰.۵ درجه میتواند (۰.۵) درصد به دوره -

حیاتی انسان بیفزاید )  
سوال در اینجا است که چگونه میتوان این سرد سازی (ملایم) را به دست آورد .

اساساً پیشنهادات تازه فی طرف انستیتوت جیرونتولوژی آکادمی علم طبی اتحاد شوروی که من اختراع همکاری انرادا بر صورت گرفته است ، نیم ماهه کشف باز دارندگان دستگاه زنتیک که تغییرات مربوط به عمر را کاهش می دهد ، گردیده ماند و طرفی را که خون حیوانات پیر را تصفیه می نماید ، از آزمایش کرده اند ، این میتود جدید دوره حیاتی شان را افزایش داده و سرعت تغییرات متوسط به عمر را کاهش میدهد .

افزایش در طول عمر ، آنچنانکه مادرک کردن ، ام ، نه شکلی از - حیات تازه بخشیدن است و نه طولانی ساختن دوره عدم ثبات مفهوم از آن طولانی تر ساختن هرچه ممکن دوره قبل از ضعف

پیری است یعنی دوره که انسان ظرفیت زیاد گار بوتانسیل بلند خلایق را دارا است .

ضمناً در زمینه بعضی از تو - صیه های خیلی عادی نهاییه و اثر ثابت شده اند ، رژیم غذایی با کیفیت ولی با ارزش کم - لوری کمتر میتوان به عنوان - مثال ذکر کرد ، حتی اگر توصیه نشاد هند ، گان قدیمی رانا - بدیده بگیریم ، در آستانه قرن بیستم دانشمندان در لابراتوارهای متعددی جهانی علم را دریافتند و تاکید کردند که رژیم غذایی محدود زنده می حیوان - نات تحت تجربه را در حدود (۵۰ تا ۱۰۰) فیصد افزایش میدهد . علاوه تغییرات مربوط به عصر به سرعت کاهش یافته است ، این امر نشاندهنده است که عین موضوع در خصوص انسان هانیسز صدق میکند ، مشاهده ای که در انستیتوت ما به عمل آمده و نمایانگر آنست که هر قدر غذایی سابقه انسان پیر از نگاه کالوری پر ارزش بود ، به همان بیابانه تغییرات بتالوژیکی در سیستم قلبی و مجاری خون او بیشتر محسوس بود ، است .

لازم است همه وقت به خاطر داشته باشیم که خوردن زیاد ناشی از آن سرافرازیست پیرای انکشاف بیماری های که دوره - حیاتی انسان را کوتاه تر می سازد . زنده می گردون تحرک و خانه نشینی عامل دیگر در زمینه است ، در تحلیل نهایی ، بسیار ری اشخاص مویه مونتاچ تجارب لابراتواری را که با پیری تسریع شونده سروکار دارند بالای خود عملی میکنند .

باید تاکید ورزید که سالخورده می یک پیروسی مغلق و پیچیده است که جنبه های زیادی دارد و در نتیجه بهترین نتایج را می توان به وسیله عمل بالایی (نقاط داغ) بدن پیروسی خورد ، به دست آورد ، هر چند طولیکه قبلاً گفتیم که نتیجه گیری های عجولانه که تا هنوز هم خیلی کم است مجاز نبوده ولی در عوض آن عمل مجاز است ، البته کارشناسان تحقیقات عملی بدیده های دوران پیری در جمله اند ولی این جمله باید در حد و دلائل و منطقی باشد .

حال ، اجازه دهید ، جنبه - دیگر موضوع را که دوران پیری را چگونه باید سپری کرد و چه عواملی در پیراشی ماندن ، نیرومند ماندن و سالم ماندن انسان حتی در دوران پیری نقش عمده ای را بازی میکند مورد ارزیابی قرار دهیم :

فرانسوی ها با پیرزنده می گرد - (دوران سوم) می نامند و بدین ترتیب تاکید میوزند که در زنده می انسان دوران کمتر از دورانهای جوانی و میانه سالی نیست . از دوران سالخورده می میتوان جلوگیری کرد ولی میتوان آنرا به تعویق انداخت ، و معشر از همه ، برخی از برابلم های - دوران زوال را میتوان در مجموع از بین برد ، ولی اینکار مستلزم سعی و تلاش و اقامی است .

اپلیا برونبورگ ، نویسنده در آستانه مرگ گفت : (تقریباً نژده سال عمر من در راه آموختن اینگونه چگونه مانند یک آدم پیرزنده می گتم سپری شد ، تصور کردم که چگونه از دست دادن امید بسیار زوال فزونی همراه است ، بعد دریافتیم که جسم قبل از روح پیر

میشود و انسان باید بیاموزد که چگونه مانند آدم پیرزنده می گردد . این یک امر مسلم است که آدم - ختن زنده می کردن دردوران پیری مشکل است ، زنده می گسی طولانی صرف وقتی سودمند است که بارد و شو ما به خسته می برای اطرافیان تان نگردد ، در غیر آن زنده می خود ش خسته کن تمام میشود .)

سیستم نازک عصبی آدم پیر خود نهایت حساس است ، بیوان در تطابق خود شان با حالات متعوب مشکلاتی دارند ، چنانچه حتی در مقابل واقعه خوش آیندی چون انتقال به یک ایارتان جدید و خوب واکنش خیلی جدی و تاثر آوری را نشان میدهند ، دریک ایارتان جدید همه چیز برای شان بیگانه ، نا راحت کننده و ناخوش آیند جلوه میکند ، مشکلات و ممانعت های اندک باعث میشود تا بیوان انسرده و میا بیوسی گردند .

انسان همینکه به سوی پیری میروند با گذشت هر سال در دوستان خود را از دست میدهد و به ندرت دوستان جدیدی می یابد ، روابط ده ها از هم میگذرد ، انسانیکه در دوران جوانی ایش آدم خوش شترسی بوده ، به آدم ستیزه جو و زود رنج تبدیل گردیده و هر کسی را به خاطر کوچکترین چیزی و هظ و نصیحت کرده و از او گلگه و شکایت سر میدهد .

آیا باید گفته شود که پوی انسان سالخورده تا چه حد ضرورت حیاتی است تا این بدیده بسیار مرحله تازه را به سهولت بگذرد و وضع را از نگاه فلسفی در نظر داشته باشد ، از بزرگ جلوه دادن در برابلم های کوچک پیر -

# بایسکل و ورزش

بقیه از صفحه (۷۰)

ورزشکار می تواند هر نوع ورزش دیگر را نیز در کنار بایسکلرانی به بعضی ببرد ولی در خورد یاد آوریم که ورزشکار باید دارای رژیم غذایی منظم باشد و به خاطر پایین آوردن فشار و داشتن انرژی ذخیره می باید همسوار بادام و هسته صاف نماید تا در جریان تمرین و مسابقه فشار سریع داشته باشد.

تفاوت بایسکل سپورتس را با بایسکل های عادی چه گونه وانمود میسازد؟

بایسکل عادی از لحاظ ساختمان خود دارای وزن کمی در حدود بیست کیلوگرام فول می باشد، اما بایسکل سپورتس سبک و دارای وزن ۹ کیلوگرام بوده و اندک آن کج است، که ورزشکار می تواند موازنه در مسابقات و باهای خود را یکسان ساخته و سرعت آنرا بین ۶۰-۷۰ کیلومتر می سرعت میسازد.

لا محمد احسان نظر خود را در مورد ورزشکاران این ورزش ابراز داشته است:

ورزشکاران باید در کلبه ویا گروسی که تنظیم هستند، تمرین نمایند و افتخارات شان مربوط به کلبه شان باشد، و طوری که دیده میشود، بعضی از ورزشکاران خوبی که در مسابقات کلبه تنظیم هستند اما کلبه های دیگر آنان را در بدلیسول خریداری میکنند.

وی در پایان از ریاست المپیک تقاضا نمود تا در صورت امکان از خارج کشور بایسکل های جابه جایی سپورتس وارد نمایند تا در وقت سرما ورزشکاران در اتاق های ورزشی بتوانند به تمرین بپردازند.

دانشمند بزرگ گوته، فاست را در ۸۲ ساله می نوشت: «تیبیلن، برنارد شاو، لیوتلستوی و بسیاری از مردان بزرگ زنده می طولانی و پرباری داشته اند».

قانون بیولوژی نیز همین است که گذشت عمر بر اعضای که بیشتر فعال اند زیاد کار میکنند کمتر تا شیر داشته و هم چنان در پیرت به سراغ آنها می آید.

روانشناسان میگویند که کاهش قابلیت های دفاعی خاصاً حافظه بیشتر نتیجه عدم موجودیت محرک ذهنی بوده تا کپرسن، هرگاه در مغز بر ضد پروتئین

موضوع را طبیب جاپانی یاکوشیرو میسوجاواکه مطالعه و بررسی ماورای صوتی در مغز افرادی را با عمر های متفاوت انجام داد، مطالب فوق را توصیه های زیر میتوان فنی ساخت:

۱- به خاطر داشته باشید که مطالعه کردن در حالت افتاد و دراز کشیده به حافظه زیان می رساند و آنرا کند تر میسازد.  
۲- خوردن غذاهای سنگین شدن یافتن ها را از قبیل پنیر، پنیر خانگی مرغ، شامهای باغی، لوبیا و جگر را ترجیح دهید.

۳- گرفتن روزانه ششم در دوران سالخوردگی نباید بیشتر از یک گرم در روز کیلوزن بدن باشد و هر نوع روغن نباتی بهتر از بهترین مسکه است.

۴- هر سه یا چهار ماه مولتی ویتامین بگیریید، بخاطر داشته باشید که در ظرف چند روز مصرف ویتامین ها احساس نیویومندی خواهید کرد و مزاج خوب و دماغ فعال خواهید داشت.

انسان باید باور داشته باشد که طبیعت ویتامین ها را خاصاً برای اشخاص پیرانیده است ویتامین ها قلب و سیستم عصبی را تقویت می بخشد و مجاری دمائی را از سخت شده می محافظت میکند.

خود وضع میکند مانند دوش نکی سریع قدم نزن، وزن زیاد بسر ندار (حتی اگر آنرا به آسانسور می تواند بردارد)، دروغا که این کار به عوض جلوگیری از سال خوردگی آنرا نزد یکتر می سازد، بدن انسان در نتیجه خیلی پیر و فرتوت میشود، هیچ استخوان تبلیس هم نقد زنده نماند، تا سالخوردگی واقعی را ببینند، نکته قابل یاد آوری اینست که سالخوردگی هر سه مغز و بیچیده است، بدن انسان به سادگی ((نزول)) نمیکند بل که متداوماً تطابق پیدا میکند و احیاناً میشود، از همین جاست که کارنگون به تنزل و مرگ می انجامد، نقصان قوه نوتوتیجی بیگانه می و تبیلی است.

دانشمند روسی، مار نیلیوس، سیلسوس که در قرن اول بعد از میلاد زنده می میکرد اظهار داشته که انسان باید به طور متنوع زنده می کند، بعضی اوقات در شهر و بیشتر در ها تا در سینه طبیعت باشد، ولسی سیلسوس علاوه کرده که انسان تا آنجا می تواند بیشتر به تمرینات فیزیکی بپردازد، چون گذراندن وقت بطالت بدن را تضعیف مینماید، پژوهشگران طبی آمریکا به این نتیجه رسیده اند که مردان هفتاد ساله خود را

در چند جوانتر احساس می کنند در صورتیکه صرف سه ساعت در هفته ورزش کنند، تمرینات فیزیکی برای سالهای متعادلانه تنها به انسان کمک میکند تا نیرو و اشتها های خود را در طول زنده می حفظ کند بل که همچنان دماغ سالم و طبیعی و استعداد های خلاق خود را از دست ندهد.

علاوفاً، به مشاهده رسیده است که کاردماغی به نوبه خود زنده می را طولانی تر می سازد، تاریخ شاهد ظهور نوایح خلاق در سالخوردگی است، طور مثال: سوپوکلیس که نود سال زنده می کرد، جالبترین تراژدی اثر را در ۷۰ ساله می نوشت، بزرگترین هنرمند روسی، ایلیاری بین، آخرین شهکارش را وقتی نقاشی کرد که ۸۶ سال عمر داشت و شاعرو

هیزد، در صورت ممکن بهرامون مشکلات مختلف زنده می بخورد طنزگونه می اختیار کنند پایه عباره دیگر بوی مشکلات زنده می بخشد.

ضرب المثل معروف روسی است که چه خوب توصیه میکند:

(( اگر می خواهید صحت مند باشید تمام تشویشات را از زنده خود بیرون کنید ))

طبق نظر روانشناسان برای بیرون کشیدن خود از کونکر ناخوشی باید حتی در خواب هم ایام عمر، هیچگاه در برنشد است، چیزیکه خیلی اهمیت دارد اینست که نباید بسزوی مفکوره غیر مفید بودن زنده می کرد و بر آن چسبید، بهترین چاره افکار نا سالم و ناخوش آید عبار:

تست از مصروفیت سالم و خوش آید، علاقتی، دلبستگی و همدردی در مورد دلبستگان بخصوص آنانی که نیازمند کمک و ترحم اند، ولی آنها همین سال خوردگان نیستند که مشتاقانه از تالیات بی جهت و اضطرابات برآ بله ها و تنگان های احساساتی ((زاید)) جلوگیری می نمایند بخاطریکه معتقد اند برای سلب مت شان مضر و غیر مفید است، آنان بهش از حد درین مورد پریشانی حواس دارند که چگونه از کار زیاد جلوگیری نمایند و سخت به رژیم روزانه شان بچسبند، از لحاظ تباین آیا این افراد بیشتر خود خواه و خود پسند اند که بیشتر در دوران انزوای ((مغزورانه)) شان اختلال اعصاب پیدا میکنند.

احساسات منفی با آزاد سازی ادرنالین توأم است، حتی اصطلاح ((گروانی ادرنالین)) را نیز میتوان به کاربرد، بالابین هورمون ((فشار روانده)) از میان بیرون و یا هرگاه انسان به تمرینات زیاد بپردازد و کارهای فیزیکی انجام دهد، خشن میگردد هر چند، انسان با گذشتن از یک که گوری به که گوری دیگر غمسر به طور فزاینده به آغاز کند، پس کدی می بدل میشود، جسم انسان در جستجوی ((استراحت)) است، همینکه روزگاری را پشت سر میگذارد، محدودیت زیادی بالایی



# از نزدیک و از دور



به اجازه ( نزدیک بین) نشر

میکم: مولانا ی بزرگ بلخ جلال الدین بلخی ستم بکنید، به ذوق شما آفرین میکنم موفق باشید در صورت امکان چاپ میشود.

از جمله ستون: محمد عثمان (امین زاده) از نگاههای انتباهیت تشکر: موفق باشید.

عابده جان از شنیدن نام هیتلر تریب بود ضعف کم، ولسی با خواندن نگاههای کبیدی، کسی به حال آمدیم - نگاههای را در گوش مسوول صفحه (بوجی خنده) گفتم او قول داد که میچاپد. (۱) عابده باشید.

روزان، شاکر در صف پنجم (ب) نسوان گذر گاه: جان کاکا! نقطه مارا درست وصل کرده بودی، تشکر، موفق باشی.

عطا محمد نهنی لسانسه پوهنهی اقتصاد پوهنتون کابل: از نگاههای بسیار تکراری تان بسیار زیاد (تیکو) پیشنهاد تان جالب است - در آینده در نظر گرفته خواهد شد - نیا فر باشید.

لهب انارم، فارغ التحصیل: موفق دوازدهم لیس: یک از مطالب ارسالی تانرا دیدن شعر تکراری، محشری به باگرد و تصمم گرفت در همین خصوص با محترم (محشر) سه تار نواز زنده و محبوب صاحب موسی ترتیب دهد - تروتازه باشید.

نفسه (هیلو) حیدری: از صف ۱۲ لیس آینه ندوی: جان ( نزدیک بین) باز شعر چند صد سال پیش را به جان ما زدید، خیر است که ( نزدیک بین) چشم ضعیف است، حافظه اش قوی است و هنوز شعرهای دوری مکتب پادشاهی است - موفق باشی.

محمد وزیر (محبوب) محصل: سال دوم موسسه عالی تربیه معلم ولایت جوزجان - نامه تان رسید به پرسشهای تان پاسخ داده میشود - به مسوول صفحه افسوسیدم تا بجوابد - محبوب باشی.

عبد الزواق حسین یار از تخنیک ساختن: ( نزدیک بین) با (تشریح و ملهارد و پنجمه ملهون سال است - مساحت زمین پنجمه و ده ملیون متر مساحت خشکسده زمین ۱۴۵ و مساحت ابحار آن (۲۶۵) ملیون کیلو متر مربع میباشد - روز زمین در حدود (۶) کاتر لیون تن است - زینب احمدی و دوستان: بی شمار از صف دوازدهم لیس زرفوت: باور کنید ( نزدیک بین) بمجرد

راضی شوید وهم ( نزدیک بین) موفق باشید.

محمد حنیف (آرزو) از لیس: دشت برچی: طرح ادبی تان نام خدا (متنوی هفت من کافذ) بود که انشا الله ازین به بعد طرح های ادبی کوتاه می فرستید تا هم کافذ کم مصرف شود وهم رنگ قلم با آن هم سلیقه تان قابل قدر دانست ( نزدیک بین) هم آرزو مند است که واهلیک های گرم گن مارا ببیند تا احتیاجی به خرید نیل و چوب و ذغال نداشته باشید، جوور باشید.

سمیرا آرزو فتلی از صف: دهم لیس مرم: سروده های تان به دفتر رسید (ارزاد ارباشی) توصیه میکند که هنوز وقت کافی برای سرودن شعر کامل پخته دارید، فعلا تا میتوانید کتاب شعر بخوانید تا بد اندید - تشکر

سایره شکب از ولایت جوزجان: دوست مهربان مجله انتقاد شما بالای هر دو رسیده ( نزدیک بین) لسانی خواستم روی همین فقلت ( نزدیک بین) وی را از بحث منک کم، ولی او قول داد که از این به بعد (دور بین) هم میباشد - تا نامه های ولایات را حق اولیست بدهد - سرانجام باید بگویم

شما بفرستید ما چاپ میکنم - شکبیا باشید - فریاد هروی از صف دهم لیس فردوس کورد برق مزار شریف فکر میکنم دیگر کافی باشد با هنرمند مورد نظر تان صاحب کردن، اگر آسپاهم است - نوبت است به یکی از پرسشهای تان پاسخ میدهم که بیخمشان از صف هشتم پروژه تاینی: او هنوز زن نکرده است - مجرد مجرد است، خوش شدید! (نوزبه) (خواجه زاده) محصل صف سیزدهم جملات متوسطه طبیی: بلن او مدت ۱۴ سال بچه بوده، ولی یک سلامت بعد خضر ضعیف (ارزاد ارباشی) ولسی سروده های تان را (چون بسیار مخصوص وی بوده بود) (راز - د ارباشی) نشر نکرد - و رازش را نگذاشت - موفق باشید - محمد آصف (ناطن) فارغ - التحصیل تخنیک مزار شریف ( نزدیک بین) با همان چشمان نزدیک بینش کوشش کرد اگر باشد تخلص شما را بخواند به هر حال توجه کنید به سروده لطفاً صفحه برگردانید



# دمارانو ژوند او خوراک

د شیر شاه رشاد زیار

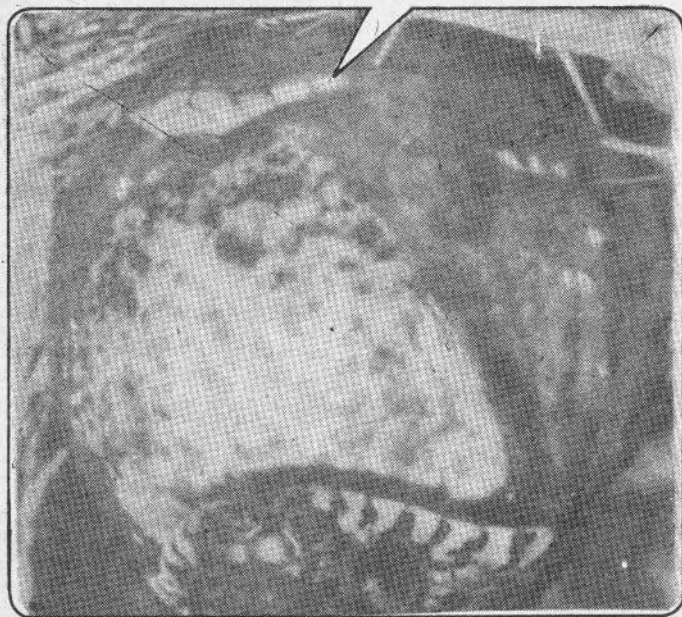
ماران یوازی خاړوي دي، چې خوراكك غذايي رژیم لري. د امریکا علمي مجله ((سمپت لوینا)) لیکي، چې ماران پیرچس دي، معانګري خواره خوري، د خاص خورلو په لحاظ خوړنگه ماران شته. لومړي هغه ماران چې یوازي ګوک خوري. د معنی مارانو د پاره بڼه خواره لږ مان دي او داسې ماران هم شته چې تیر چوڼګبڼه خواره نه شي پيسدا کولای. سرپوه پردي لوتونکس خورونکي اوکب خورونکي ماران هم شته دي. د مارخولمتر ۱۵۰ د رجو پوري خلاصيزي اوډامکان ورکوي چې خواره به خوله کسې ولغړوي اوګاهي وخت د وحشي خاړويو په اندازه خوله خلاصوي. لاي شي. که د مارانوبه خوله کې معانګري عضلي نه واي، چېسې د تنفس امکان یې ساده کړي، نو د ماران به هرورود خوراک په وخت کې په قطعې ټول مړه کيدای. د اعضاي امکان ورکوي خو ښکارشوي خاړوي، هرخومر چې غټ وي به خوله کړي.

بووا واناګوندا (دوه رقمه ماران) کولای شي، داسې غټ خاړوي. لکه: وحشي خوګان به خوند سره خوري. داسې بېنسي هم ليدل شوي دي چې د جنوبي امریکا پر انګه د دي مارانوبنګار شوي دي. طبيعت دي مارانوته د ښکار به لاس ته راوړلوکي معانګري. استعداد هم ورکړي دي. يو عجيبو مارانوشخه هغه ماردې، چې یوازي اوږد زړی سوسما ري خوري. سوسما ري هم د مارانو په نيرنگ بڼه پوهيدل دي، بعدې خاطر د شپي له خوا د بناخ په سرکې اویا حشې پرېانوياندي وید پوي او د پیرچسې اهتزاز په احساس کولو سره فورسي، خو بیا هم ماران تردوي چالاک ښکاري. د سوسما ري په ليدلو سره ماران قلی په موازي یا علیحد ه

بناخ کې ورهې کني وي او د مسره د قيق وي، چې ښکارکيدونکسې خاړوي هيچ کوم شک او بدګمانسې نه احساسوي.

د مارپوبله برخه زهري اسرار دي. زهرتوبيرلري، پوهغه، چېسې عصبي سیستم فلج کوي، بل ټول زهرونه خټه کوي، سره یاسپين کړويات د منعه وړي او د ريم ټول هغه زهردي، چې ښکارشوي خاړوي وي په هغه باندې تجزيه کېږي دي او پوه مارانوکې يو ټول مار خورا تيز زهرلري چې يوګرام یې کولای شي د منعه سووتونوندي بای ته ورسوي اوکيان په خوتانيوکې ليد

منعه وړي. داسې زهره پوهچه کسې په افسي مارانوکې هم ليدل شوي دي. خود مارانوزهر پر ټولوزوندې موجوداتو باندې اغيزه نه کوي. ايسوسي، يو ټول موجود دي، چې د معنی مارانوسره یوحاي اوسې او د مارانو د چيچلو سره پسر مقاوم دي. تجربی بنولي، چېسې د انسان د پاره د زهر وټاکل سوي د وزد شپيتو وارو په زياتوب سر د وي اغيزه نه ده کړي. خودا موجودات د کيرامارانوبه زهر وړي زياتره خلک د پوري به خاطر ماران نه خونوي. خوموز تل د وي ښکارکيدای نشو.



د هامبورګ د سيامانود کلوب -  
 خخه رود زنبورګ، چې اصلا  
 وړوي پخونکي دي، د دي د ندي  
 ترڅنگه د اتلس کلنې راهيسې په  
 سياحت هم بوخت دي. په خپل  
 د پوښ کتنه سفرکې نژدې ملبون  
 کېلو متره واين پوهچه او اوپوکس  
 گر محمدلی دي. هرکال نيسرګه  
 پوهرهادي او خطرناک معاي ته  
 سفرکوي د اسفرکله براون باندې  
 په وچه کې اوکله هم په جالسه کسې  
 د اوبوکې وي د نيسرګه پوه غيسر  
 سادي کتنه پوه ورځ د نېل  
 په ساحل کې پيښه شوه. کله چې  
 د نېل نامتو خارماهي پي لاس ته  
 وړغلی وړوود هستوګنسي خواتا  
 روان وو، چې د وحشي خوک سره  
 مخامخ شو. نيسرګه بېله محند ه د  
 لمان سره نکرکړ، چې په کب  
 نيونکې چنگ خوګان نه شم سا -  
 تلی او د سپساري د پوري خخه  
 هم نشم کولای لمبوکرم. نو  
 سلاسي به لوشوکې پيوتم، په ليدو  
 مې پرمخان لوشی وياشلی. خوک  
 چې رانژدې شو، پسله پيرمينه  
 موکښولوخخه رانه ليري شو.

نيسرګه واي: مادامازون به  
 محنگلوکې د اناکوند اماروليدې، د  
 دوي په باب به قصاوونگلوکسې په  
 پکې رحي يادونه کوي. يوار  
 په وچه پسې گرخيدم خوبدا مس  
 نکره. تصمم مې ونيود يولوي بناخ  
 په سرکې وید شم. په کخور کې  
 ولويدم. او د پادکيري د پساره  
 مې کخور ه له دوخوا ووه بستر  
 پوري وتر له او پور مخې پيوتم. کله  
 چې وپېش شوم، لاندې برخه مې مې  
 حسه غوندي وه. کرمي وکر، چېسې  
 بنايې د تر ولويه سبب دي، هخه  
 مې وکره ريس خه اندازه ازاده -  
 کرم، چې لاس او گوشت مې ديسو  
 خپشت اوسور شي، ومونشسي  
 پر ما باندې اناکوند اراپيچل شوې  
 وو. طبعاً چې مارنشواي کولای،  
 چې د بناخ سره مې یوحاي به خوله  
 کړي. په دي د ليل لپارته انتظار  
 يو ست، چې ښکارولار شي او دي  
 پريد پکړکړي. خود نيسرګه لمس  
 وړانګې ښکاره شوې او دي بنايسو  
 په کوم بل خوند وړنګارسي رهسو  
 شوو.

نيسرګه واي: داسياحتونه او  
 سفرونه فيزيکي چمتووالي، حوصله  
 او آرام فکرفواري.

# اولین‌ها



- تریکولی، اولین سرمنشی سازمان ملل متحد که به تاریخ اول مهر - وری سال ۱۹۴۶ به این سمت انتخاب گردید.
- یوری گلازین نخستین انسانی که به فضای خارجی سفر نمود و راه انسان را به کیهان گشود.
- گلازین به تاریخ ۱۲ اپریل ۱۹۶۱ توسط سفینه کیهانی پرواز کرد.
- جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحد آمریکا او مرد آزاد پخواهی بود که قیام مردم را علیه استعمارگران انگلیسی رهبری کرد و در سال ۱۷۸۱ تا - تست دست انگلیسها را از سرز - مین آمریکا کوتاه سازد.
- جوزف بروزتیتو: اولین رئیس جمهور کشور یوگوسلاویا بعد از ۱۹۴۵ در زمان رهبری تیتو یوگوسلاویا به یک کشور پیشرفته مبدل گردید.
- انقلاب اکتوبر: اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان که به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزی رسید و برای نخستین مرتبه یک نظام پیروزند سوسیالیستی را در روسیه شوروی بنیان گذاشت.
- جنگ جهانی اول: اولین جنگ جهانی است که در سال ۱۹۱۴ مشتعل گردید و در سال ۱۹۱۸ خاتمه یافت. این جنگ میان کشورهای متحد: آلمان، اطریش، هنگری، ترکیه و بلغاریا از یکسو و دول متفق: روسیه، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آمریکا، جاپان، رومانی، سر - پستان، بلژیک، یونان و برنگال از سوی دیگر به وقوع پیوست و مدت چهار سال ادامه یافت. در این جنگ خانمانسوز میلیون ها انسان مقتول، مجروح و معیوب گردید.
- اولین بم اتمی: اولین بم اتمی در روزهای اخیر جنگ جهانی دوم از سوی نیروهای هوایی آمریکا بر شهر هیروشیما جاپان پرتاب گردید که هزاران انسان را به خاک و خون کشانید.

خواجہ توفیق الحکیم بزند از حمله شاعران جوان است که تازه پایه این عرصہ گذاشته است و اشعار زیبای در قالب های عروضی دارد. برای بزند آینده های درخشانتر ازین در عرصہ شعرو زندہ گییشان نیاز میبریم.

## نثر

- نثر: هارونک ناموهی در دست
- نثر: امانالہ بوفیاد سود بیست
- نثر: انجیون ساز حزن بیست
- نثر: آرمیہ خلمونز مرد بیست
- نثر: استوانکست بیخسان
- نثر: عاربت در تن زرد بیست
- نثر: از قدم دوست گرد بیست

## شعر

رنگ زرد از گل انتظار صبا  
باغ سپیدند دست خار صبا  
هیچ زخم زتیر چشم صبا  
هیچ شام زبوی تار صبا  
نهر و نایق سیر ناله صبا  
بای تو تو درین دیار صبا  
تو تم آت را ست و داغ وصال  
گذرت حرف این فرار صبا  
بیخودم در خیال روی کسی  
خو تو خیالیت اختیار صبا  
نه هم از نهر شعر در وریا  
شعر زیبا از ان فرار صبا

## در آیین عشق

یاد می مرانه تلخی مرغ از تو در سراسر است  
رضی مرا جو سحره گلان از تو در بر است  
از ما به یاد عمارت تو در آغوش من روز  
بندیدم به تنم بچین دل و دامن شکر است  
(توفیق) زین دل به نغمه دارین آیین  
رعانی شکسته به شعر تو اندر است

خواجہ توفیق الحکیم بزند  
تہل ۱۱-۱۲۶۷

# مصر تا این روزها

مصر در تاریخ از زینت استاکو آثار و کله دیو بدای هیواد دی دغه هیواد به بیلا بیلوسیموسکی داسی ستراوهد از رنگه د حیرانیا در آثار شته چی انسان ورته د حیرت گوته به غایت نیسی .

د مصر دری اهرامه له د قوسو آثار و خسته دی چی د روم مثال بی به توله نری کی نه لیدل کیوی .

وایی چی د مصر نغون له میلاد د خخه د یوشمیری د مخه د خپیل قبر لپاره یوهن جوړ کړی . مصریانو دغه ډول قبرونه د (( پیرموس )) یعنی جگه اولری نیور کړی .

لومړی هرد (( کویس )) د روم (( اکرن )) اول روم بی د (( میکرت نیوس )) به نامه یاد کړی . دغه هر مونه د مصری شاهانو به نسیم جوړ شوی دی .

د دغو دری گونو هر مونیومر کرد مصر د پخوانی امپراتوری د پاتختیست مفسین د تاریخ بنار لوید ییخ خوانه د الترمیرمیدان دی .

دغه تاریخ عجایب ۳۰۰۰ کاله له میلاد خخه د مخه منغ شته راغلی دی . دغه هر مونه له خلور سوه زره توپو شیخه چی د هسر پوی ورن پنخه ته د سناحت بیس بنخه زره ودری سوه مربع متره اوچکوالی بی (۸) نه دی جوړ شوی دی . د هر شوک ۲۸ متره اول پوی قامدی اول دوالی بی ۳۲ متره اول قامدی هره زاویه بی ۱۵۰ درجونه رسیزی . دوه د پوالسه لری بیی لیر اول بی بی سیکسه د هلیزونه اوکوتی اول بیلابیل سالو لونه هم دغه یکی شته دی چیس د حجاری له شاهکارونو شیخه منویل کیوی .

دغه هر مونه یوه سالون کی د مصر د یوه نغون (( کویس )) مویایی شوی جسد اینودل شوی دی .

وایادی ان ، وقت کافی ندهاشته  
اورئیس جمهور ( کولیدج )

Colvin Coolidge  
خواست آن را تصوراتمانه بیس  
بمبارزه اثر نقاشی شده . خانم  
کولیدج در قصر سفید از ظرف  
ترین و مقبول ترین آثار قصر  
به شمار میروند . در زمان او کنگرس  
امریکا بود چه سالانه به خاطر  
خریداری آثار حقیقه به قصر  
اختصاص داد . در یک دهه  
بعدهی منزل سم به قصر افزوده  
شد ، و مال سمیت فری امتداد  
یافته و در آن دفاتر جابه جا  
شدند ، تا آن که بعد از دگرگونی  
آتش جنگ دوم جهانی بال شرق  
ان نیز اعمار شد . در زمان حکومت  
رئیس جمهور فرانکلین دیلانو  
روزولت ( ۱۹۴۵-۱۹۳۳ ) -  
تجهیزات و دیزاین قصر سفید  
هنی تر ساخته شد .

در سال ۱۹۴۸ رئیس جمهور  
هاری ترومین ( Harry Truman )  
ترمیمات عمومی قصر سفید را روی  
دست گرفت . ترومین تصمیم  
گرفت که به قصر سفید ، فقط  
تجهیزات تاریخی و انتیک  
خریداری شود . در اوایل سال  
۱۹۶۱ را کلین کنیدی به برنامه  
گسترده تجهیزات قصر آغاز کرد .  
تصمیم گرفته شد تا داخل قصر -  
سفید بیانگر بازتاب دهندنده  
شلم تغییرات بزرگ که در قصر  
ازابتک صورت گرفته بود باشد .  
تحت نظر کمیسیون کلیکسیون های  
تصاویر نقاشی ها ، رسامی ها  
به قصر خریداری شد .

در ماه مارچ ۱۹۶۴ به خاطر  
ابراز تشکر از خدمات و کوشش  
های خانم ژ. کنیدی ، رئیس  
جمهور لیندن جانسون کمیسیون  
د ایسی وایه خاطر حفظ و نگهداری -  
ری قصر آن طوریکه خانم کنیدی  
تضاد داشته تشکیل داد که تا امروز  
فعال است .

تصاویر  
شکل نخستین ( قصر سفید )  
در اولین روزهای زنده گمش

# قصر سفید

بقیه از صفحه ( ۳۵ )

به دست می آوردند .  
مثلاً در سال ۱۸۸۰ ملکه  
ویکتوریا به رئیس جمهور وقت  
امریکا هائیس ( Hayes )  
میزکار قیمتی بی راتخه داد .  
پس از آن رئیس جمهور چستر ای  
ارتور ( Chester Arthur )  
در قصر سفید تغییراتی دگرگونی  
آورد . در همین زمان آثار هنری  
نقاشی به قصر سفید ، رایز کرد .  
اوبه نقاش بزرگ از هنرمندان  
وظیفه داد تا در ترین دیوارهای  
قصر سم بگیرد .

آثار او در سالون مرکزی کروی  
دیوار بزرگ از مواد شیشه بی برفی  
و سمبول دولتی امریکا سته زمین  
است و در اطراف قصر شیشه خانه  
های بزرگی پر از جاهای دیدنی  
قصر است آباد شد .  
در سال ۱۶۰۱ سون وروزولت  
باخانواده اش به قصر سفید  
می آید . بازم زمان تغییرات  
مرومید . تغییرات فقط متوجه  
تکمیل تجهیزات قصر بود . به  
اساس مطالبی کلاسیک فرانسه  
اتاق آبی به وجود آمد . رئیس  
جمهور ( ویلیام تافت )

William Tatt  
کاملاً به یک قصر جدید آمد .  
او که از علاقمندان طبعیه بود  
در اطراف قصر ، باغ بزرگ  
آلبالو را ایجاد کرد . نهال  
های آلبالو را خانم تافت همین  
ملاقاتش در جاهای پهنه کرد  
و حکومت جاپان به مثابه تحفه  
چندین هزار نهال آلبالوی  
جاپان را به واشنگتن به اسرع  
وقت فرستاد .

Wilson  
Woodrow ( وودرو ویلسون )  
که در زمان جنگ اول جهانی  
رئیس جمهور امریکا بود ، به قصر

مویل و فرنیچر زیادی برای قصر  
خریداری شد ، ولی این وسایل  
و تجهیزات مدت زیادی در قصر  
باقی نمانده ، زیرا در سال  
۱۸۱۴ همه آن طعمه حریق  
شدند که در قصر درگرفته .  
ایالات متحده درین زمان  
دست به گریبان در جنگ با  
پرتغالی کبیر بود و زمانیکه  
قوای پرتغالی بی به واشنگتن  
نزدیک میشدند ، رئیس جمهور  
ما ویسون از واشنگتن بمیرون  
رفت . رئیس جمهور بمیرون  
حریق هیچگاه به قصر سفید  
برنگشت و مدت باقیمانده ریاست  
جمهوریش را در اقامتگاه  
شخصی سپری نمود .

رئیس جمهور جیمز مونرو  
که در سال ۱۸۱۶ انتخاب شد  
به قصر دوباره ترمیم شده ، جای  
گزین شد . در قصر ترمیم شده  
هیچ مویل و فرنیچر وجود نداشت  
فقط ۱۰ کنگرس امریکا صیقل  
فوق العاده بی رابه تصویب  
رسانید و از بودجه دولتی مبلغی  
را به منظور تهیه وسایل مویل و  
فرنیچر و غیره تجهیزات اختصاص  
داد . این مویل ها درباریس  
به قیمت گزاف خریداری شد ،  
در همین زمان مجسمه های  
مرمی از کیستوف کلمبوس و جون  
واشنگتن را که اثریک پیکر تراش  
ایتالیایی بود ، به صد دلار  
خرید که تا امروز در قصر سفید  
موجود است .

تصاویر  
جمهوریونند که هر یک به نوبه  
خود به قصر سفید ، وسایل و تجهیزا  
لی آوردند ، بلکه تعابش نیز

# شاعر عشق بنده . . .

بقیه از صفحه ۱۲

وقتی از عشق، از عشق بی  
نهایت، از همه عشق، و از آتش  
عشق فریاد بلند می آرد که:  
یار بار صبر نباید ز تو دل  
ز آتش عشق  
تا ابد فسخ کند، فسخه  
مکسر رنگد

و یا:  
عشق شیرینی جانست و همه  
چاشنی است  
چاشنی و مزه را صورت و  
رنگی نبود

و یا:  
در شب فقلت جهانی خفته اند  
ز آفتاب عشق ما را روز شد  
کو تراست این عشق یا آب حیات  
عمر را بی حد و قیامت میکند  
مولانا عشق را آتشی می خواند  
که جاودانه فروغ دارد و نمیشود با  
سخن و با قلمه آنرا کوتاه ساخت  
عشق چون تمام هستی و هستی کل  
را بیان است، آنجان کس  
هستی کل فنا نابد پراست عشق  
نیز جاودانه است، آری عشقی که  
آنرا صورت و رنگ نیست، کشف  
است و وجد و شور است و از همینجا  
است که مولانا مضمون را بر شکل  
ترجیح میدهد و فراتر میرسد از  
عشق را آفتاب و روشنتر همه هستی  
میگوید و انهایی را که در غفلت و  
بیخبری نفس می ساینند در سیا  
هی و تار یکی ماند و گان میخواند  
پس کلید همه اسرار را در کف  
عشق باید جست. و گاهی دیگر  
عشق آب زنده گانی است، یعنی  
با عشق زیستن اگر چند روزه است  
فراختر و بالاتر از چندین ساله عصر  
است، و در نهایت مفهوم هستی  
در عشق نهفته است:

شاد باش ای عشق خوش  
سود ای ما  
ای طیب جمله علتها می ما  
ای دای نخوت و ناموس می ما  
ای تو افلاطون و جالینوس می ما  
شعر مولانا با طایفه و احساس  
چنان گوی خورده است که انسان  
با خواندن آن خود را در محیطی  
دیگر بازمیابد. گویی مولانا بده  
گوش جان آدمی سخن می گوید  
او واژه ها و اصطلاحات خیلی ها

دست نمیرسد و به جنگ نیاید  
تن بفرماید. این اندر زانسان  
را در ثبات و مدحی تعجب و روشنی  
هدف یاری میرساند و گوش تلاشگر  
و جهد کننده را میمالد که توفیق  
پس جو:

جهد بی توفیق جان ن کند ن بود  
ز ازنی کم گرچه صد خرمن بود  
جهد نرغونی چو بی توفیق بود  
هر چه او مید و خست آن تفتیق بود  
بیان رنج و غم از زبان مولانا،  
رنگ و بوی دیگر دارد، میتوان -

گفت که همه عالم همه هستی در  
احساس و الای او کوتاه میشود. او  
نه چون سایر ادما از رنج گریز  
دارد، بل رنج را بدیده می برای  
شناخت شادی میدهد و از -  
همینجا است که ضدیت در هستی  
مخلوق را از و ناچار میخواند:

رنج و غم را حق بی آن آفرید  
تا بدین حد خوشدلی آید  
بسدید  
پس نهائی هابه ضد پیدا  
شود  
چونکه حق را نیست ضد  
پنهان شود

گاهی شعر مولانا تصحیح و دژه  
است. آنگاه که میگوید:

بانگ هر چیزی رساند زو خبر  
تا بدانی بانگ خراز بانگ در  
یا هیچ گندم کاری جو برد  
دیده ای سبزی که کره خوردند  
فلسفه، مولانا فلسفه، تصویری  
و خیالی بانی کورگورانه نیست. بل  
فلسفه ایست زرف گراوند رون بین  
اوبه مضمون بیشتر می اندیشد تا به  
شکل، زیرا به نظری شکل نفسا  
بد بیرومضاست و مضمون پاینده و  
جوهر.

آنجا که میگوید:  
ای برادر قهه چون بیجانماست  
معنی اند روی به سان دانماست  
یا:

این جهان نفی است در اثبات  
حسو  
صورت صفراست در معنات  
حسو

یا:  
زیر و بالا پیش و پس و وصف  
تسست  
بی جهت و وصف جسمان  
روشنست  
عشق مولانا، زنده می آید. اوست  
هستی اوست، پیروست، رهبر  
اوست و در نهایت همین واژه عشق

فلسفه، بزرگ وی را تفسیر می دهد.  
همه چیز را از عشق میخواهد  
همه چیز را به عشق میسازد و همه  
دارای اثر از همین عشق  
میگیرند. مولانا تعامیت هستی  
را در خود تمام می بیند. انهایی  
را که همه تعاریف هستی را بس  
تقلید میگویند، نفی میکند و بر تقلید  
لعنت میفرستد:

خلق را تقلید شان بر یاد داد  
ای د و صد لعنت برین تقلید باد  
و این منی مستلزم آنست تا انسان  
به گنه واصلیت جهان هستی بی  
پیرد. آیا این ندای مولانا، -  
آسمانی نیست:

ای قوم به حج رفته کجایید  
کجایید  
معشوق همینجا است بیاید  
بیاید

مولانا عرفان را، آنگونه که  
عده بی از روی نابخردی تجرد و  
انزوا می محض می اندیشند، نفی می یزد  
بل آن مرتبت به معشوق کل را  
خلاف دیگران، در اجتماع و در  
وجد و سماع و یاد یگران میجوید  
عرفان مولانا عرفان گوشه نشینی  
و خلوت بدی بوی نیست. از عشق و از  
شور و مستی آن الهام میگیرد تا آن  
جا که:

بود عشق تو تمسیح و داد بیت  
وسرود  
بسی بکردم لاحول و توبه دل  
نشود

و مولانا شعر عشق را میخواند  
شعر هستی را، شعری را که از  
درون خود وی با دیده وسیع  
وی نهایت در حقیقت هستی -  
الهام می گیرد و متاثر میگردند و  
گفتن شعر برایش تا حد نورسان  
فراز میورد و این تنها عشق است  
که بر تمامی قلمرو جانش حکمروایی  
دارد و مولانا تنها باند عشق  
است. بنده عشق بزرگ و والا  
که جوهر هستی و انسان است.

ای که میان جان من تلقین  
شعر می کنی  
گرتن ز من خاصش کم ترسم که  
فرمان بشنم

از مولانا آثار منظوم و کلیات شمس  
تبریزی متوری معنوی و آشکار  
مشهور فی مابینه، مکاتیب و مجالس  
سبعه، به یادگار مانده که همه  
این آثار، گنجینه های جاودانی  
اند بیات مانند، و همین ها اند که  
ناله های عاشقانه مولانا را در -  
امت از زمان خلود بخشید و اند

خواهد بود. و چند روز بعد آن -  
 پدرم راهی سفری شد و بعد از  
 چندی من تولد شدم و مادرم  
 از ترس پیدم مرا بر سر مغزوی کرد  
 و اسم را (علی جمشوری) گذاشت  
 و از قضا پدرم از سفر برنگشت  
 و در همانجا فوت کرد. من به سن  
 هفت ساله گی به مکتب شامل  
 شدم و همین طوری به بنام (علی -  
 جمشوری) مدت هفت سال این راز  
 را نگهداشتم، ولی سرانجام  
 در صنف هفتم در یک ساعت تفریح  
 پیش استاد الجبجی که استاد  
 معربانی بود، رفتم و راز خود را  
 با او در میان گذاشتم و گفتم  
 کمن دختر هستم. بعد از همان  
 ساعت درس از (علی جمشوری)  
 به (فخریه) تغییر نام دادم، اما  
 تا به حال هم خوشاوندانم از این  
 راز خبر ندارند، این است  
 سرگذشت من) ...  
 دوستان از گزارش تان  
 بسیار گذاریم. تشکر.  
 ✖️ وحید اصغری از صنف  
 دهم تخنیک مالی و اقتصادی :  
 نگاهتان آن قدر خنده  
 داشت که چشمان ضعیف (نر -  
 دیگه بین) از خنده پت پت  
 میشد. آنرا به سهول صفحه  
 (بومی خنده) سپردیم تا همه  
 خواننده گان چشمان شان  
 پت پت شود، ولی کارتون  
 نگراری بود. جور باشد.  
 ✖️ تشکر به آذر از لوسه آریانا :  
 جان (رازدار باشی) میخواه -  
 ستم مطلبت رای خاطر نفس  
 وزن آن نشر نکنم، ولی دیدم  
 که بهشتی ترش کرده ایید،  
 ازین خاطر یکی دوست گونه آن  
 را نشر میکنم تا خودت متوجه  
 شوی. (نه من خوب و نه دهنزل  
 می پرستم، بخاری هر چه  
 گفت آن می پرستم. همه مردم  
 به آمد آمدت خوش. تیل خاک  
 در تانک تیل میپرستم. موفق باشید  
 ✖️ خواجه محمد حیا محصل  
 سال اول پوهنسی حقوق  
 پوهنتون کابل :

قسم به حیای شما که شعر  
 تان عیب وزن و دیگر کاستها  
 داشت، ان شاء الله در آینده  
 اشعار خوبی از شما خواهیم  
 داشت. موفق باشمید.  
 ✖️ جیشا فیض محصل سال  
 اول پوهنسی اقتصاد :  
 دوست عزیز در قسمت سروده  
 تان (نزدیک بین) با انگشت  
 به متن بالا اشاره میکند که به  
 پاسخ نامه یک خط بالاتر از اسم  
 شما قرار دارد. پرنهض باشد.  
 ✖️ لایلا فرحت محصل پوهنسی  
 علم طبیعی :  
 (نزدیک بین) قسم خورد  
 کفلك نمیتواند کاری کند که جوان  
 بماند، چون عمر انسان پروسه  
 دور و درازی دارد که وسط آن  
 جوانیت و پیری بخوای و پیری  
 نخواهی این دوره پیری شمس  
 نیست و پیری سرانجام سراغ  
 آدم می آید. ولی به سلیقه تان  
 نسبت به انتخاب مطلب تبریک  
 می گویم، چون بیشتر خواننده -  
 گان ما مطالبی میفرستند که به  
 درد هیچ نشریه می نمیخورد  
 چشم به راه مطالب جالبتری  
 از شما دوست خوش سلیقه  
 مجله هستیم. با فرحت باشید.  
 ✖️ اجمل فضل از صنف نهم  
 شهر شاه سوری :  
 دوست مهربان ! نه تنها  
 (نزدیک بین) بل (رازدار باشی)  
 هم نتوانست مطلب تان را  
 بخواند، یعنی قدری در سو -  
 شتمن جمله کرده ایید. خوش  
 خط باشید.  
 ✖️ لمری برید من عبد الرحمن  
 (بیکار نیک) از خزن :  
 (رازدار باشی) شعر ارسالی  
 تان رابه نام (هنگامه) در هیات  
 کرد. ولی (تشخیص) غلط کرده  
 بودید، چون فعلا نتوانست  
 سروده تان (هنگامه) بر بایند.  
 کتب شعر زیاد بخوانید انشاء الله  
 روزی (هنگامه) بر بیا خواهد کرد.  
 شعر باشید.

✖️ یلقیس احمدی محصل  
 پوهنسی علم طبیعی پوهنتون  
 کابل :  
 به پاسخ نامه چهل تان،  
 چهل واهلیک جانانه از تحویلدا ر  
 (سلام واهلیکی) مجله، (نزدیک  
 بین) نقدا در هیات بد آرید.  
 و مطلب ارسالی تان را چاپ  
 میکنم.  
 (زنده گی دوست داشتیمه  
 زنده گی ممکن زیبا باشد ...  
 اما ... نه بدون تو ...))  
 زنده دل باشید.  
 ✖️ سید قاسم سیدزاده و -  
 دوستان شان از صنف نهم  
 عمر شهید :  
 (نزدیک بین) او (رازدار باشی)  
 هم دست به دعا بلند کرده شمارا  
 دعای خیر میکنند که از این به بعد  
 همینطور مطالب جالب بفرستید  
 حالا یکی از مطالب جالب  
 ارسالی تان را نشر می کنم تا همه  
 تعجب کنند :  
 اخیراً الهاس جعفری (۱۱۶)  
 ساله و خانم (خاتین) همسرش  
 (۱۱۵) ساله که از آذربایجان  
 شوروی می باشد، یک صد و پنجاه  
 سالگرد زناشویی سعادت مند  
 خود را جشن گرفته و اهالی  
 روستای شان از این مهمترین زن  
 و شوهر دنیا به عنوان سبب  
 سعادت خانواده گی یاد کردند.  
 و به آنان نرشی راهی کرده اند.  
 این دو (۱۲۰۰) نوزند (نواسه  
 و کواسه) دارنده که در هیات  
 شعر زنده گی میکنند. موفق  
 باشید.  
 ✖️ محمد شاه (آشنا) فارغ -  
 التحصیل با نرید روشن :  
 بخشی از مطالب ارسالی تان  
 را نشر میدهم و موفقیت برای تان آرزو  
 میکنم.  
 فرمودار انقلاب و جنایت  
 است. (الوسط)  
 هیچ وقت جنگ خوب و صلح  
 بد وجود نداشته است. (فرا -  
 نکلن) ...  
 آشنا باشید.

✖️ بشیرا رشید پورا محصل  
 سال سوم انستیتوت طب کابل :  
 توجه کنید به سروده تان :  
 ( در چشم من نشسته ای - و آن  
 که بر فراز اقی های پوزنور  
 و رنگی تویی .  
 تاد و رهای دور  
 آن چشم های آبی درهای  
 نیلگون .  
 آفوش بر صفا .  
 لب های پر نسون  
 گویی به من بها .  
 زین تنگبارون . . .  
 ای کاش . . .  
 ای کاش این توبودی نه رویا  
 نه خواب بود .  
 اما نگاه تو .  
 چشم انتظار بود .  
 دکتر باشید و موفق .  
 ✖️ سرباز (گنلم) از قبول  
 اردوی نمبر (۱) هرات :  
 سروده ارسالی تان اقبال  
 چاپ نهایت برای این که اشکال  
 زبانی از نظر صنعت شعری  
 داشت ولی از نظر سوز و اثر به  
 شما تبریک میگویم. آرزو های  
 تان بزرگ است. موفق باشید .  
 - توریگی اسدی از صنف  
 هشتم مکتب فقور ندیم :  
 به نظر (نزدیک بین) که چند  
 نوع دیگر همان را قراوش  
 کرده ایید :  
 همان ناخوانده معمان  
 چشم سفید، معمان مطلب آشنا،  
 معمان شکبو، معمان جنگ -  
 انداز، معمان فساد، معمان  
 کپ گوی وغیره وغیره .  
 از نگاهیت تشکر. زنده  
 باشید .  
 ✖️ غلام داود محمود پاراز صنف  
 یازدهم آماده گی لیسه عالی  
 محمود هوتکی :  
 سروده تان نشان میدهد که  
 ایجاب میکند ابتدا زیاد شعر  
 بخوانید و از استادان مربوط  
 رهنمایی نخواهید و آن گاه شعر  
 قابل چاپ می عیب به مجله  
 بفرستید. تا هم (خرما) شود

وهم (نواب) . نگاهیات تان تکرار  
 بود . به امید همکاری های  
 بعدی تان ، جور باشید .  
 ✕ سهیلا فرملی محصل طب  
 معالجری کابل :  
 توجه کنید به بخشی از سروده  
 مقبول تان :  
 ( پنجره قلم را به رویت گشودم ،  
 و آمدنت را خیرمقدم گفتم )  
 پس تو همیشه بمان و سراسری  
 معیشت از آن من باش و دیگر این  
 جا سفر مکن زیرا پنجره قلم  
 از آهنگ باز شد ن پنجره سخت  
 هراس دارد .  
 پنجره قلم را به صدای  
 دلخراش رفتت برهم مزین . ای  
 عشق جاودانی ( ۰۰۰ )  
 به امید موفقیت هر چه بیشتر  
 شما داکتر صاحب آینده .  
 ✕ خاطره همایون بهر زاد  
 از لیسه مریم :  
 نگاهای ( خرافات ) تان جالب  
 است ، به صفحه ( بوجی خنده )  
 سپرده شد تا همه بخندند در  
 باره فرخ زاد چیزهای  
 جالبی به نشر خواهد رسید  
 همایون باشید .  
 ✕ خجسته نیکو از صف ۱۲  
 لیسه زرفونه :  
 دوست عزیز! هر چه مطلب  
 جالب و تصاویر جالب به مجله  
 تان بفرستید . ( زهی سعادت )  
 خوش میثوم ولی به شرطیکه  
 واقعا مطلب و تصاویر و عکس  
 های جالب باشد . با زور نالست  
 مورد نظر تان صاحب صورت می  
 گیرد و داستانهایش را نیز چاپ  
 خواهم کرد .  
 ✕ رابعه کریمزاد :  
 انتقاد تان را به ( نزدیک بین )  
 گفتم ( نزدیک ) بعد از ناراحتی  
 مینکنش را بشکند ، چون مجله ها  
 و مطالب چاپ شده آن شاهد  
 آن است که انتقاد شتابی  
 جاست چون در مجله سیاورن  
 مطالب سیاسی با کمترین فیصدی  
 چاپ میشود . امید است  
 صفحات مجله را دقیق بررسی

کرده و در قسمت انتقاد تان -  
 تجدید نظر کنید . ( و ) از دار -  
 باشی ) با وجود این بی انصافی  
 تان نسبت به محتوی مجله ،  
 بخشی از مطلب ارسال تان را  
 نشر میکند ، توجه کنید :  
 ( آسمان خیلی تحمل پرست  
 است هر وقت که به مهمانس  
 شب می رود ، هر چه ستاره الماس  
 گون که دارد به خود می آویزد  
 آن ها قدرت های رادوست  
 می داشت که همیشه در تاریکی  
 راه میرفت تا سایه اش در نبالش  
 نیاید .  
 موفق باشید .  
 ✕ محمد ظریف ظفر کوهستانی  
 از صف یازدهم لیسه مید آن  
 هوایی بگرم :  
 جان ( نزدیک بین ) مطلب  
 که حالا جالب است ، لقمه پس  
 از آن را میچایم ، چشم به راه  
 همکاری های بیشترتان . حالا  
 لقمه چری از مطالب ارسال  
 تان :  
 ( یاد ایامی کمین هم کامرانی  
 داشتیم  
 کاکو ها و فرور نوجوانی  
 داشتیم  
 زبرد ست از دست من ، از زنده گو  
 بیزار بود  
 عمره امر ، د صد راز نهان  
 داشتیم  
 خود را برج اهل کرده ، لانی  
 میزد  
 بر سر از مویک منار اسمانی داشتیم  
 ✕ هستی سروش محصل طب  
 اطفال انستیتوت طب کابل :  
 ( نزدیک بین ) عرض میدارد  
 که خوشا به حال شما که هم شاعر  
 هستید وهم ( داکتر ) به هر حال  
 ( پنجره باز ) عنوان سروده تان  
 است که آن را همین لحظه  
 نشر میکنم :  
 ( دامن پنجره بسته خاموشی  
 بود  
 که فقط در هم  
 یک نفر کرد ازین پنجره بسته  
 عبور

شعسوار ی ز کمینگاه سرور  
 محل گام همان ها بر مفرور هنوز  
 روز و شب در دل این راه چنین  
 انداز است  
 و به این شوق  
 که شبی برگردد .  
 سالها شد که دگر پنجره  
 باز است .  
 موفق و داکتر باشید .  
 ✕ محمد شفیع ( دانشیار ) از  
 صف دوازدهم لیسه عرض کنید :  
 ( نزدیک بین ) ، گوش های  
 ناشنوا ( راز دار باشی ) را تاب داد  
 تا دیگر کاری نکند که مطالب جا -  
 لب خوانندگان را ، بی هوده  
 و عده چاپ بدهد بل جنس  
 آن را در همین صفحه ( از دور -  
 و از نزدیک ) نشر کند ، تا هم خرما  
 شود وهم صواب یا ( نواب ) -  
 حالا قسمتی جالبی از مطلب روان  
 کرده گر تان :  
 ( عشق ، شعله ایست که اگر  
 از آتش دوستم دنگیرد ، نبر و  
 خواهد نشست )  
 ( عشق برده دل فریبی است  
 که بروحش سراپی زنده گسی  
 کشیده میشود )  
 ✕ فریده امید محصل  
 سال اول بو هندی فارسی :  
 دوست عزیز! از این که علاقه  
 مند شعر هستید و میخواهید  
 شاعر خوب شوید . ( نزدیک بین )  
 قلبا برای تان تبریک میگوید .  
 سروده تان به مسوول صفحه  
 شعر سپرده شد تا تصمیم بگیرد  
 که نشر کند یا نه . ولی تا وقت  
 چاپ آن ، ( راز دار باشی ) شما  
 توصیه میکند که نامی نتوانید شعر  
 بخوانید ، چون استعدادش را  
 دارید . صبر کنید به نظرم نتیجه  
 ارزیابی شعر تان رسید . حالا  
 قسمتی از سروده تان را نشر  
 میکنم :  
 ( چشمانت نمود چی را خواهد  
 داشت ؟  
 نمیدانم ، شاید ، به یک جنگل  
 سبز بر طراوت مانده  
 و شاید هم به خشم در پای

کیودمانند  
 و شاید به یک شب تاریک سیاه  
 امید وار باشید .  
 ✕ سهیلا عزیز ی و نور  
 عزیز ی :  
 کاکا ( راز دار باشی ) شما  
 هم با هزاران چشم سفیدی به  
 نامه تان پاسخ میدهد ، و از جمله  
 مطالب ارسال تان یک مطلب  
 را انتخاب میکنیم برای چاپ ،  
 توجه کنید :  
 ( القاب شخصیت های  
 معروف جهان .  
 ۱- پدر اختراع ادیسون  
 امریکایی .  
 ۲- پدر فلسفه : ارسطو  
 یونانی .  
 ۳- پدر طب یونان :سقراط  
 ۴- پدر طب معالجوی  
 اچولی سینا .  
 عزیز باشید .  
 ✕ رضوانه ایلم از لیسه  
 زرفونه :  
 درست قبل از ( انتشار صدای  
 ملانصر الدین ) نگاهای تان را  
 انتشار میدهم :  
 عربی مشغول نماز خواندن  
 بود ، و نقاشی تعریف و تمجید  
 از او میکردند و میگفتند :  
 خیلی آدم دیندار و موقه .  
 نسبت که با حضور و خشوع  
 نماز میخواند . . .  
 هر چه نماز خود را قطع کرده  
 گفت :  
 در همین حال ، روزه هم  
 دارم .  
 سرفراز باشید .  
 ✕ نظیم و فاکو هستانی  
 از لیسه مریم :  
 کاکا ( نزدیک بین ) تان  
 از ( کار خوب ) و ( خاطره قهرمان )  
 چیزی جالب ( چیز ) جالبی  
 دستگیرش نشد . ( چیز ) دیگری  
 بفرستید حتی چاپ میشود اگر  
 نشد ماملامت .  
 با وفا باشید .

من کیستم؟

من یک صدایم، یک گفتار  
در تنگن، یک سکوت در فرساده  
یک نمانده در دنیا، یک خشم  
در صمیمیت، یک معتاد در رشکستن.  
نه! من یک صداقت این هستم  
که صراحت فولادی دایم. من یک  
خوشبختی در سپاه ام و سلا  
برف سبز در زمستان، که رویش  
راد رخوش دارد و هاران و ابا  
خسود.

من در عشق رنانه نمیخواهم و در  
درد دوا، چرا که من خوشبختی  
سپاه دایم که آنرا در نامه  
سپیدی نگه داشته و هنوز گسه  
سالها گذشته اند، زنده گی من  
به انداز همان نامه است که  
از فرستادن به کسی دلم میلرزد.  
شاید من میخک سپاه تو باشم  
و تو هم عزیز من که هدیه خدا این  
تو از من برسدی؟  
.. قادر به ترک همد پگر خواهیم  
بود؟



نه!

چرا که این نه تو بی زنده  
منم. این ما. بی ما. ی  
ما، فراتر ازین و تویت این ما خود  
عشق است، فراتر از خاطره ها  
ترک کردن، چه واژه زشتی، که هرگز  
با چنین نفرین نمی شناختن  
تو همان ماهی کوچک طلایی خود  
بهایم هستی که سکوت را تفسیر  
مقتضای خوابهایم را تعبیر.  
من در تو بودم، شما سر  
گردانم.  
تو از من برسدی؟  
.. چرا عشق در خود عشق  
نیست؟

چرا که درسی باکی احساس  
وحسادت حساس بودن، آرامش  
از پروانه بی هستی که برای زندگی  
کردن چیزهای زیبایی داری تا  
برای سوختن.  
عشق برای تو چیست؟  
یک تقاضا؟  
یک نمانده؟  
ایا تو چقدر برای زنده کسی  
کردن رنگ و حشانه صراحت  
دیوانه بی داری که برای ترک

صدا داده ام.  
تو کیستی؟  
تو یک صراحتی که در کنگی کسی  
تو نباشی که در وسعت چشمها  
پت میروسی. شاید تو یک دردی  
که سخت دلپذیری و در میان از تو  
آرامش نیستی آرامش بود نیست  
در جان درد آبدی است من  
گفته بودم. تو تکلیف یک رفتگی  
تا ادای یک آمدن باشی. اما  
وقتی از نبودن و نیاندن با من  
حرف میزنی، چقدر بی صداقتی  
در تو لایز میشود، که نمیتوانی  
آنرا پنهان کنی.  
عشق در تو یک عمارت نیست که  
آرامش باشد. یک آمدن نیست که  
رفتن داشته باشد. شاید، عشق  
یک نرسیدن خوشبخت است. یک  
بایز جاودان. یک میخکی که  
هنوز سپاه نشده، یک صراحت  
فولادی که سرابایت را تهین کرده.  
اما تو هم مثل من در آیی شدن  
پاسپاه بودن آن به تو دیده نشده  
می.

شش نمیکنی. من عشق را در  
جاودانگی آن دوست دایم عشق  
یک نمانده است که جستجو کنی  
خوشبختی و یافتن زیبایی است  
من بر ختمم. تو وقتی گلی را میکنی  
با او چه میکنی؟  
برای یافتن باسخ، ناراحتی  
مقبولی در او افتاده شد، گفت  
میخواهم بزرگتر نشود. گفتیم  
من گلی هستم که مرا کنده می  
وسپس در ناراحتی، آرام شد.  
شاید میخواستیم چیزی بنویسیم  
برای او نوشتیم.  
.. تو خود خاطره بی هستی، در  
امتداد یک نگاه، تو بالاتر از بند او  
عشقی که عاشق بودن را در عشق  
داری محقق چقدر درد بکنند  
تا بگو برسد.  
من ترا در خود می پام مثل یک  
صدا، مثل زنگوله های یک عهد  
ناپسته و ناگسسته هیانه هایم را  
این صدا آنرا گرفته است. من  
خوابهایم را که آبهای داشت  
جان خسته ام هستند. به این

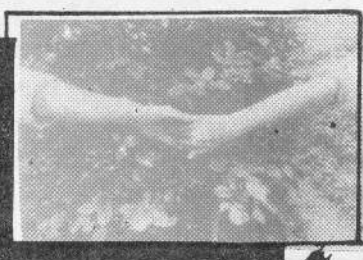
آشنایی ما از کوجه خوشبخت  
ایهام میگردد من رنگ بر لاده  
این تقاضا را میدهم. اما در  
آبی ما سپاه بودنش به تردید  
بودم. او برایم از میخک های  
خود میگفت. از گل میخک را در  
ست داشت و همیشه باغ خود  
داشت. او از درد نگفتی هست  
فرهاد میکرد من از نمانده  
خوابهایم حکایه داشتم. شاید آن  
نمانده ماهی طلایی کوچکی بود  
که من فقط در رویاها او را داشتم  
من برسدی؟  
.. تو میخک سپاه داری؟  
او خاموش ماند. نهاد ام چرا  
برسدی. من برایش از تعریف  
عشق گفتم: عشق مثل شعری است  
که میخوانش و از آن لذت میبری  
میشوی، اما برای خواننده شعر  
هیچوقت اولین شعر، آخرین شعر  
نخواهد بود. اما از این باور برایم  
میداد که: عشق مثل شعری  
است که میخوانش و هرگز فراموش

زبانی بندار والایی است . من به آن رشک می برم . اجازه بد . بگویم : حسادت می شود . این بالاتر از خوشبختی سباه نیست . من در خود سرگردانم و بی بینم توهم در جمله خود نمیتوانی بین نگویی که : من نیافته توام ، من قاهم توام . و من چقدر بایسد باور هام را تکرار کنم چقدر باید به این باور خود تاکید کنم که : خوشبختی - در فاصله يك انتظار میرود ، تا به پایان نرسد . بین حلقه های تننا راه کوه هدیه میدهم ، تا دیواری سنگین باشند بجای پیوند نا آشنا زنده گی را دریا عاباهم پیوند میزنند . تو بمن نوشته بودی :

میخواهی بگوئی ، ولسی گفتن را خوشتر میبایی . نه ، من میخوام بگویم شاید این نتوانستن است که مرا در - کوجه ابحام نگه میدارد . درد من ، گفتن نی ، نتوانستن رگفتن است . نیتانم برای کدام جا - زده ای بی بگویم به جلال خوابهام شاید این جاودانه های همیشه معترا باشند ، شاید این جلال خوابهام توباشی . تو از رویکنسی من ساده تر باشم ، تا خود را در من راحت تر ببایی ، اما من برای این راحت بودن ، چقدر مضطرب میباشم تو چیز های زیبایی برای زنده گی کردن داری اما تو نمیتوانی يك " شمه " باشی در اوج فرور تو نمیتوانی يك همعه آرام باشی در دل آب . تو شکوه و فرور رفتن در آب هستی ، که از نیالت موجهام پیوند . تو الهه ان مور - جهاستی پیش تو چقدر رجاود انگی را در خود داری .

تو بمن نوشته ای :

" هر چیز در خودش زیبا - ست . من در نیک بنداری ، باور مند بودن ، راه خود را برگزیده ام ، اما در زنده گی نمیتوانم صرفه بگویم گل میخک رامی بینم زبوا شاید میخک دیگر توباشی و من برای يك ، دوس ندانم و -



نیتوانم ترا میخک دم بگویم . پس زنده گی چقدر در سبب بود نشد شواراست ؟

این باور تویک ، صراحت است ، چقدر خود را با این زیبایی وحشی نزدیک می یام ، چرا که تویک صراحت وحشی هستی و من يك صداقت آبی . صراحت و صداقت دو هزاد هم اندر در جستجوی هم ، دو نیافته هم اندر برای قاهم يك حقیقت ، راه که چقدر ما حقیقت را در خود داریم .

من به تو نوشتم :

" تویک غزل عاشقانه ای که هیچگاه من به آهنگ ان نهرسم من کوتاه مصرع شعری هستم که در دیوان خود سرگردانم تا وزن خود را بیام . من يك شعر کوتاهم که از بلندی معنی می لغزم من غزل آهنگ نیافته ای هستم که در طرح های خود سرگردانم . من از کوجه ابحام مغضای حاده هام ام . چرا که " رسوایی شعامت است " کاش من غوغای بلند حاده های مزدخم شهرم میبودم ، تا تو مرا در از حلام خوشبختی آن سالها بیس می یافتی . من برایت هدیه ای دارم : آرامتر ، عاشقانه تر ، با این سطرها چشمانت رامی بوسم . تو حتما چشمانت رامی بنسدی ، تا من زیبایی را که در نیافته ام بهتر ببینم ، تا من در فاصله رسیدن به تو از خود بپرسم ، تا خوشبختیم ، به پایان نرسد . تو حتما چشمانت را با زیبایی من بندی .

من به جلوه گاه دیدارم - میدیدم ، به عمان دیواری که يك پنجره داشت . من از پشت پرده ای آن پنجره به آسمان خاکستری رنگه که در دل سباه خوشبختی شب به خواب میرفت حسرت میکردم شب در خوشبختی سباه خود چراغهایش را خاموش ساخته بود . من پنجره را نگشودم چرا که ترسیدم شاید شیشه های

شکسته آن بر سر کود کاش پیوزد که در پختگی شب برای گرفتن نوبت به نانوائی میرفتند . من با خوشبختی سباه شب سخن - نگفتم ، تنها میخک سباه شب را ببودم و خوشبختی اش را باور کردم . من در آب خود را دیدم ، اضطراب بودم . من در سکوت خود را دیدم : موجی از رفتن بودم . من در آنچه از تکسول خود پیوارشدم و این تصویر مرا از زنده گی می ترسانند .

○

آشب اودر برابر آنچه پس نشسته بود . شمع های در دیده گانش مسوخت . او میتوانست زیبایی اش را بهتر ببیند . من آن سوختن را دوست داشتم ، انکار خودم بودم که مسوختم ، انکار میخک سباه بودم بجای آن شمع آرزو میکردم آن سوختن پایان نیابد . اود را بینه و آب و شمع های نوروزان زیبایی خود را تجربه میکرد و چیز های زیبایی را که برای زنده گی کردن داشت . من آنجا باور های گذشته خود را می سوزاندم . او آشب قفاهم يك حقیقت میشد . همه باور میکردند و میگفتند :

(( زنده گی خوشبخت ))

○

من باز در برابر دیواری فرار داشتم که يك پنجره داشت . میتوانستم خوشبختی شب را بهتر درک کنم و در سببهای خوشبختی مثل آسمان آبی سر به خواب بگذرانم خوابی که به جستجوی اها میرفتند . صدای باد را شنیدم که شیشه پنجره را - ریخت آن شمع ها ناگهان خاموش شدند ، در سکوت تاسک شب صدای تعنیت های آن جشن را میخک سباه ، باخود به خانه آورده بود . چه حافظه ای ! چرا باید آن تعنیت ها را در زنده گی منمیداشتم چرا که آنجا در برابر آبیله و شمع های نوروزان جای میخک سباه نبود ، جای میخک من در خوشبختی سباه شب بود . آنجا میخک سرخ میتوانست خوشبخت باشد



# سپا و ورسا

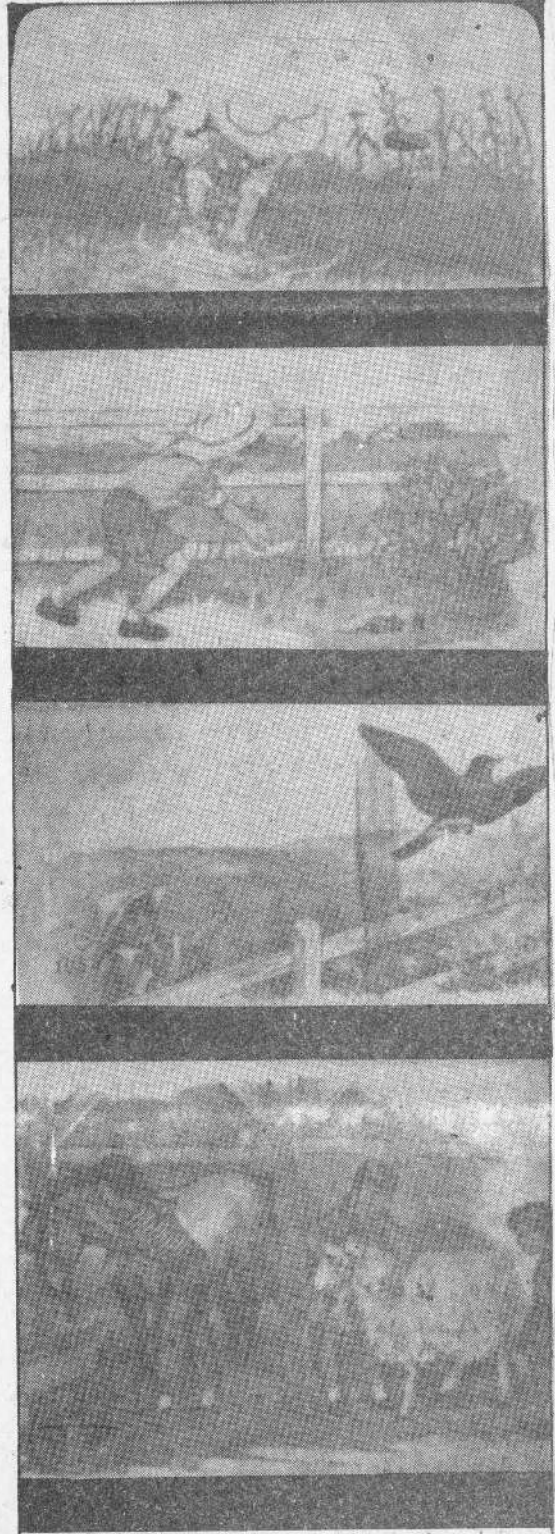
## من تنبل نیستم

تمام ظرف های چای چه شده  
 وشکستند برادرم قهرشدم و مرا  
 دشنام داده گفتم: (( چرا  
 اینقدر بیگانه و تنبل هستی  
 مرا بیست دوستانم شرماند ی ))  
 من رفتم و در خانه گریه کردم،  
 هیچکس با من گپ نزد فقط که  
 گناه از من باشد نه بدن نه  
 مادر و نه برادر - هیچکس  
 به گناه خود اعتراض نمیکردند  
 و فقط مرا مقرر دانستند از آن  
 روز به بعد تصمیم گرفتم که دیگر  
 به هیچ کارخانه دست نزنم  
 و همانطور کردم اما باز هم مرا بد  
 دشنام داد که چرا کار نمیکنم  
 مادر هم قهرشده برادرم حسرت  
 نزد یک بود که مرا با سیلی بزند  
 که چرا نمیکم من رفتم و با خواهر  
 خوانده ام که همسایه ما است  
 درد دل کردم خواهر خوانده ام  
 گفت: (( خیر است تو از زده نشو  
 هر طفلی که نوبه کارخانه شروع  
 کند اشتباه میکند، تو باید متوجه  
 کارهای خود باشی، مثلا وقتی  
 که گیلان آب را بر ساختی باید  
 آنرا محکم می گرفتی و باید متوجه  
 می بودی که دست هایت چرب  
 نمی بود من که یادم آمد  
 بر استی آنروز دست هام چرب  
 بود که گیلان آب از دستم افتاد  
 دوستم گفت: همچنان وقتی  
 عینک های پدرت را می آوردی  
 یا هر چیزی دیگر باید متوجه



هر وقتی میخواهم کاری را انجام  
 بدهم، تصادفاً از پیشم خراب  
 میشود چند روز پیش مادر  
 گفت: (( برو بچم یک گیلان  
 آب بیا)) وقتی گیلان را بر  
 از آب ساختم ناگهان گیلان  
 از زدم افتاد و شکست مادر بسیار  
 قهر شده اما من هیچ گناه  
 نداشتم یک روز بدو گفتم:  
 (( برو عینک هام را بیا)) وقتی  
 عینکهایم را گرفتم بسیار دست  
 کردم که خراب نشود، اما متوجه  
 نبودم که دفعته دروازه را بر  
 در باز کرد و دروازه شیشه  
 عینک بدو خورد و آنرا شکستند  
 بسیار ناراضم شدم اشکهایم  
 سرازیر شد، بدن بسیار قهرشده  
 اما من هیچ گناه نداشتم ما در  
 بدو مراد دشنام دادند گفتند:  
 (( تو بسیار بیگانه و تنبل هستی  
 هر چیزی را می شکستی ))

برادرم کلانم که در روهنتون  
 میخوانده چند روز پیش با دوستان  
 خود در خانه ما بود، برادرم بن  
 گفت: (( خواهر جان برو کسی  
 چای بیا)) وقتی چای را ما  
 در آماده ساختن من بتوس  
 ظرف های چای را برداشتم  
 و به اتاق معلمان بردم اما  
 همینکه میخواستم به داخل اتاق  
 بروم برادرم با عجله از اتاق  
 بیرون برآمد و با اشتیاق گفت  
 متوجه نشد و با من تصادم کرد



تصاویر فوق رایبه دقت ببینید بعد از بر اساس  
 آن یک قصه بنویسید و ما ارسال کنید، برای  
 بهترین قصه بر اساس قرعه جایزه داده میشود.

# کودکان



فرهاد هنوز بسیار کوچک است به تخنك علاقه زیاد دارد . هر نوع پرزه جات را جمع آوري مي كند و ساعت ها با آن مصروف بازي ميشود . پنهان از نظريه رومادريك خنطه مي از پرزه جات را جمع آوري كرده است . بسيار كودك با حوصله است و خوش دارد همبازي هاي زيادي داشته باشد . با يسهل طفلانه را بسيار خوش دارد . همچنان او را خواهر كوچكش بسيار بهرمان و دوست است



## برويزجان

بيننده كوچك تلوزيون كه موسيقي را بيشتر دوست دارد .

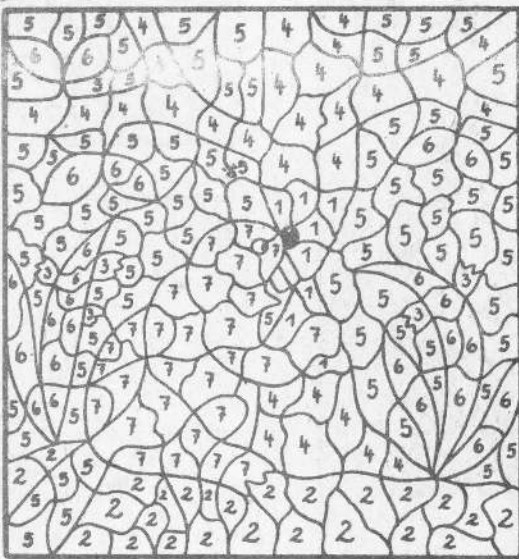


از اين لحاظ بايد با احتيا ط باشي و بلي وقتي كه در خانه برادر بزرگت بود تو نبايد ظرف هاي چاي را كه گران بسود و زورت نميرسد مي بردي تو - بايد كارهاي را انجام دهی كه تواناي آنرا داري و زورت به آن بسود همچ طفل خورد كار هايي را نبايد انجام بدهد كه تواناي آنرا ندارد . از آن روزه بعد وقتي كاري را انجام ميدادم با دقت كار ميكردم و خوب فكري كردم كه آيا ميتوانم آنرا انجام بدهم يانه ، وقتي مطمئن مي شدم به كار شروع ميكردم . حالا هيچ چيز از بيشم خراب نميشه و كسي بمن نميگويد كه تبديل و بكاره .

من ...

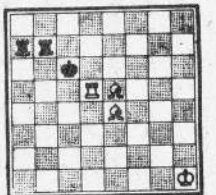
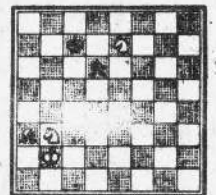
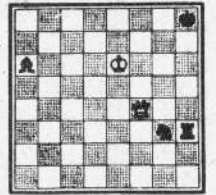
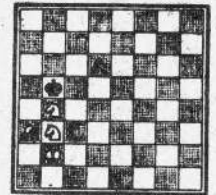
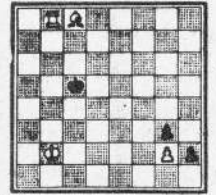
دروازه باشي و اگر كسي آنرا بازم نكند تو بايد فكري كه شايد كسي دروازه را باز كند

لایحه های رقم را چنین رنگ آمیزی کنید :



۱- زرد ، ۲- نارنجی ، ۳- سبز ، ۴- انصاری ، ۵- آبی ، ۶- سبز و ۷- انصاری تیره

# شطرنج



انجام بازی را در نماه‌ای  
بالایی مطالعه کنید :  
بنویسید که در چند حرکت  
بازی و در چند نماه سفید به  
پسروزی نایل می‌آید . به برنده  
جایزه کتاب علمی شطرنج هدیه  
داده میشود .

# پژوهش‌های علمی

## جدول

### افقی :

- ۱- نوح راکه موسیقی کلاسیک - هوا باز
- ۲- نیلسون بزرگ آلمانی که نظریه مشهوری درباره منظومه شمسی نیز دارد - از سواد ساختمانی
- ۳- خداوند (ج) - عددی پشتو - محبوب سانه - غلام نارسیده
- ۴- از آلات موسیقی - از سر - پالهای جالب تلویزیونی - سالی که گذشت
- ۵- کشور اتریشی که در آستانه آزادی قرار دارد - نام کنیزک شمال تلویزیونی جذاب برانلی
- ۶- نوحی داستان - گروهی حد انصال دو خشکی
- ۷- خوشحالی واکیزه گسی از نمایش دادنها
- ۸- طاقچه بالا - دنبال
- ۹- هنر پیشه هندسی نقشه‌های منقش - اثری از شکسپیر
- ۱۰- تیم - اندیشه و هراس دتوق و بارک
- ۱۱- اثری از نویسنده امیکلی جان اشتاین بک - سوال

تلویزیونی فرانسوی که چند بار از تلویزیون به نشر رسیده است  
۱۲- کرشمه و تقلید - از هنر پیشه های مشهور سیمای فرانسه ، نیرنگ

۱۳- هنر - از دل برآید  
وقتی که پذیرفته نشود - کشودن گره و مخلوط کردن چیزی در آب

۱۴- پایتختی در اروپا - سلسله بی در بین النهرین قدیم که آشور بانینجال از شاهان مشهورش بود ۱۵- اثری از ماکسم گورکی - از ولایات کشور سوئدی :

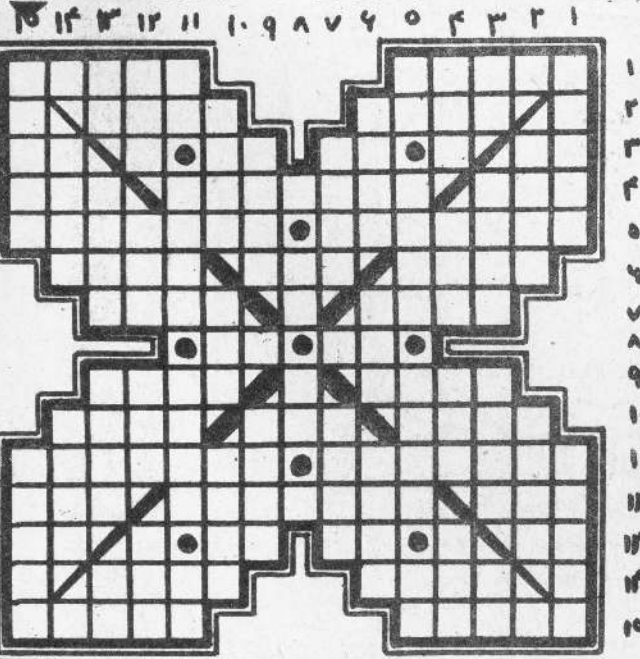
۱- از آرکسترهای از هم باشیده - باند بین المللی جنایات

۲- تیز و برنده - گاهس بسته شود

۳- سخن صبح - اندیشه وطن - اعتنا و ترس - فرودگاه بوسه اش خوانند

۴- حرفیست - از حیوانات وحشی - جایزه و سزاوار - سا - ختمان

۵- واحد پول جاپان  
اثریست از داستایوفسکی - نما - پیش با ساز و آواز - اکبر و صغرش را در آستان بجوید



### حل کنید - چاپر بلیبرید

- ۶- مراجع - از وسایل حمل و نقل - پهلوانان -
- ۷- از آلات موسیقی - تنه و هیکل -
- ۸- سعی و کوشش - ضمیر -
- ۹- از وسایل تزیین - مناسک -
- ۱۰- مطالعه واحصائیه گیری مقدماتی - روستا و تفریق - دراز ترین شب سال -
- ۱۱- برابر که نیازمند نشانه ناترس باشد - لقب شاهان روسیه - نو و اسروزی پایانه روز -
- ۱۲- شیشه کمره عکاسی - خود داری - نام دو شخص از وسایل قلبه -
- ۱۳- ضم - از ستاره گان زیبای نپلهای هندی - پای اتومبیلها - نقش -
- ۱۴- سنگ سخت - بدو زشت -
- ۱۵- صورت نقاشی شده - شال سرشانه -

### پاسخ تست های شماره گذشته

الکون جوابهای راگانشناختن کرده اید بشمارید تا معلوم شود - اکثریت جوابها از کدام گروه است بحسب اینکه بیشتر جوابها از گروه ((الف)) یا ((ب)) یا ((ج)) و یا ((د)) باشد. شما به آن گروه تعلق دارید و می توانید نتیجه این تست را در زیر مطالعه کنید:

گروه الف: اعتماد به نفس شما ضعیف است و همین عامل اصلی فرار شما از قبول مسؤولیت است. شما کمتر بخود انگاز دارید و در اغلب موارد چاره مشکلاتتان را از پدر و مادر یا بزرگتر هایتان و یاد و ستان تان میخواهید. اگر با تلقین و ترمیم بتوانید بر قدرت تصمیم گیری و اعتماد به نفس خود بیفزایید و شخصیت بیشتری از خود نشان دهید. بی تردید شانس برو -

پتان لبخند خواهد زد و موفقیت بیشتری بدست خواهید آورد. شما خوشبختانه امتیازات زیادی دارید و باید آنها را متجمل سازی کنید تا به آرزوی تان برسید.

گروه ب: شما از آنجمله دخترانی هستید که وقتی چیزی را میخواهید برای بدست آوردنش خود را به آب و آتش می زنید و هیچ عامل جلو دار تان نیست البته یاد تان باشد که شما با این روحیه و روش خاص، در نظر دوستان و اطرافیان تان دختری صبور و بی پروا معرفی شده اید شاید فکر می کنید خواستن همیشه توانستن است ولی باید دید آیا همه خواستن ها واقعاً ارزش تلاش برای بدست آوردن را دارند؟ توصیه ما به شما اینست که منطقی تر باشید و قبل از هر تصمیم بیشتر فکر کنید در این صورت فقط به سراغ آن چیزهایی می روید که ارزشمند هستند.

گروه ج: شما دختری عاقل متعادل، پر تلاش و با هوش هستید و بیش از من خود از ریسک و بیخنگی فکری برخوردار دارید. بی مطالعه تصمیم

نمی گیرید و در عین حال فرصت های مناسب را با تردید های بیجا از دست نمیدید روحیه شما به گونه ایست که همه عوامل و صفات لازم را برای دستیابی به موفقیت در اختیار دارید به همین جهت شانس هم با شما است.

گروه د: شما کسی بیشتر از یک بشر فقیه به حال خود اشک می ریزید و خود را یک قربانی تصور می کنید. چرا؟ آیا دلیل پاره می ناز - سالی های ظاهری؟ پایه خاطر عقده های روحی و شکست های عاطفی؟ اینزاید اید که مشکل شما هر چه باشد، غیر قابل حل نیست و کفایتی است که ابق دیدن و طرز جهان بینی خود را تغییر ندهید تا از بد بینی و نومیدی به خوشبینی و امیدواری برسید. سحر کنید از خود بد را بپسندید و اندیشه های تلخ را دور بریزید همینقدر که زنده هستید زنده گو من کنید شانس است که باید قدر آنرا بدانید. مسلم بدانید که ارزش نهادن به زندگی، شانس های دیگری را برایتان به همراه خواهد آورد.

در این شماره ویژه  
 کتب و مقالات  
 ارزشمندی  
 در اختیار شما  
 قرار داده شده است

### حل کنندگان

- همایون - شکیلا - کریمه - نورما
  - تورالی - فنی - وحیده - ناهید
  - حمید - شکیلا - شایبور - فواد
  - کمیشکا - جواد - مرضیه - رشاد
  - مسعود - زرمینه - جاوید
  - نظیفه - میرویس - مینا - سیف اله
  - شیرمحمد - هوتکیار - سنجار - فیض
  - پلوشه - سحر - فتح محمد - مرضیه
  - فرزان - متین - کمال الدین - مهدی
  - طهور - سوسن - زویا - خاطر
  - رومان - لینا - سروش - لیسا
  - فواد - ویدا - شایبور - لیلی
  - ساره - لیمه - مینه - ارمان - گاو
  - اسپارتک
- با ساس قره سوسن متین و محمد مهدی طهوری مستحق جایزه شناخته شدند.



عکس فوق مربوط کدام هنرمندان است، بمانند بپسندید.

# بررسی فال گونستریم



## متولدین ماه میزان :

خیالات بزرگی که ذهن شما را نباشته است . منبع الهام بسیاری آفرینش کارهای هنری است . لطفاً قلم بدست بگیرید و آنچه را میخواهید بنویسید میگویند هر انسان شاعر است و میتواند نویسنده شود . دوستان تان را گرمی بدارید و هر وقت صبا بشود بد عاجلان رجا . یان بشنید و تاده شمار کنید .

متولدین ماه حمل : زنده گی همپنطور است هر وقت که چشم ضعیف میشود عینک بگذارید و هرگاه پامی لنگ عصای بگیرید . شما دقت کنید که عصا کمک کننده حرکت در زنده گی تان باشد بهم نیست عصای تانرا از چه انتخاب میکنید مهم اینست که چطور باید زنده گی را پیش ببرید . مطالعه و آموزش را همیشه سازید و ورزش را ترک نکنید .

## متولدین ماه عقرب :

مهم اینست که برایتان مصرومیت ایجاد کنید . تنهایی کاری مادر رنج هاست . کارهای شریخی از شما انسان بزرگی می سازد . هر کاری را که انجام میدید با یان آنرا حدی بزنید . مسافری برایتان نامه میفرستد و آرامشی ذهن شوش شمارا فراموشی . (( روزی )) هر زنده گی جان را خداوند از زانی می کند .

## متولدین ماه ثور :

موسیقی بشنوید . موسیقی هم میتواند بیماری شمارا معالجه نماید . دست افتاده بی راه گرفته اید . ر تمام عمر خوشحال خواهید بود و از لذت معنوی همینگی برخوردار گشته اید . هر ماد روی در انتظار دارید که فرزند شان برای آنها عصابی بیوی شود . فراموش نکنید که حق آنها را ادا کنید .

## متولدین ماه قوس :

از گوشه گیری بگریزید . هر انسان آنقدر زیاد نیست که سالهای دراز را دور از خوشی ها بگذراند . شمر های را که دوست دارید همیشه بخوانید چونکه برای شما آرامش می بخشد . به صحت خود توجه کنید سعی کنید در تید پلی آب و هوا خود را محافظت کنید .

## متولدین ماه جوزا :

شاید تصادفی نباشد که شما از تصادفات زنده گی جان بسه سلامت می برید . دعای خیر در حق شما زیاد است چرا که هر عمل نیک در قبال خود نیکی دارد . رنجی را که به خاطر انسان های مستمند می برید برجاست اما با آنها چه توانسته اید . این مهم است که چطور کسی راحتی یک فرد را کمک کنید .

## متولدین ماه جدی :

شایستگی بزرگی را دارید . برای شما عشق بزرگی در انتظار است آنرا درک کنید زنده گی تان را با آن رنگین سازید . متأهلین به زدی در قضای خانواده خود خوشی های خواهند داشت هر زستانی می گذرد و رنج هرگز دایی نیست شما معایب زیادی را پشت سر گذاشته اید و اینک فصل آبی زنده گی تان فرارسیده .

## متولدین ماه سرطان :

خورد و گیری را کنار بگذارید و سعت نظر داشته باشید . زواند وزی کار شایسته نیست چه هیچکس زده های انداخته خود را تا پایان مصرف نتوانسته است بهتر است همانقدر بدست آورید که صورت دارید . بخل و کینه نشانه های بسیار بد برای یک انسان خوب است اگر آنرا از خود دور کنید عیب های تان پاک میشود .

## متولدین ماه دلو :

از ازدحام همیشه بوی صمیمیت می آید . هر کجایی که ازدحام است محبت انسانها را نشان میدهد . شما از تعالی به سوی ازدحام گرم مردمان بروید و به یاری هر کس برسید . پلی درست است که گفته اند انسان را شادی و فم است و این دو فرا راه هر کس میرسد .

## متولدین ماه اسد :

دوسال انتظار شما نتیجه خوبی میدهد . شما موفق میشوید در زنده گی تان انتخاب دقیق داشته باشید و شریک خوبی برای زنده گی تان برگزینید . مرد مداری تان را همه می ستایند اما توجه کنید نه به شوخی شور و نه به شرفی زیاد اعتماد را نگهدارید .

## متولدین ماه حوت :

آرزوی شما آرزوی همه است و آرزوی همگانی را خداوند زود تر آورده می سازد جنگ حتما پایان دارد . دقت کنید که محبت اجتماعی خویش را نسبت به اطرافیان خود بیشتر سازید حتی در احترام ساده برای مردم مسن و نیازمندی که هر روز کارش می گذرد . بیوی برنی است که حتماً بهر نام خانه جوان شما باردنی است .

## متولدین ماه سنبله :

بسیاری ها سعی دارند از شما سوء استفاده نمایند . هشیاری برای استفاده موثر تر داشته های زنده گی شما را کمک می کند که دست و گریبان با مشکلات نشوید . پلی محبت شما به کسی که نیازمند آن است آب حیات است چرا که ریغ می کند .

# لکي فايڦ

## ۵۵۵



وقتي محفل خوشي تان د لکسي فايڦ باشد د ر تمام عمر  
خوش و خوشبخت ميا شيد .  
رستوران لکو فايڦ براي چاشت هر هـ مشعري امـاده  
بند پيرايـ است . فراموش نکيد هر چاشت ساعت ۱ — ۰۲  
آد رس : شعر نومقابل مسجد جامع شير پور  
تيلفون ( ۲۰۴۱۰ )

۱۱۹

ACKU  
مکتب  
Ds  
350  
220

صنایع ملی  
بزرگترین  
بوھک ساخت وطن

لذو میل از کات فیروز گاہ  
بہر موفی از خاوندہ ما تا رہیبہ

فروشگاہ

بزرگ افغان

بہ روزہ ازعت  
۲۶۱۱  
رستوران فروشگاہ ہمیشہ در خدمت شہریان است  
قدابی خوب، قیمت مناسب، وقت را تہا ہرزف کیند

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**